

و ششتره دلیل آنست و برودت را پیازی سردی گویند و نشان غلبه سردی
 نابودن تشنگی و سوزش و پیدایی یا سیاهی بدن پس اگر سب سردی
 زیادتی بلغم باشد پیدایی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف
 و ارفغ ترش و بسیاری خواب و کند پی حواس و برآمدن لیب و هین و آب پی
 رقیق غیر سوزان و دلیل آنست و اگر سب سردی غلبه سودا بود لاغری و سیاهی
 بدن و سیاهی غلظت خون و زیادتی فکر و خلط سرد معده و اشتها سی کاذب دلیل آنست
 و نشان غلبه رطوبت یعنی ترسی سستی عضوت و هر آنچه ضد یوست بود بر
 اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از ماده
 خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی
 ساده بود خواه از ماده بلغم و نشان غلبه پوست یعنی خشکی و لاغری است
 و بی روئی خشکی بدن پس اگر با ماده صفرا بود علامت صفرا گفته شد
 و اگر با ماده سودا بود نشان آن نیز گذشت و پوشیده ماند که خلط چهارست
 خون و بلغم و سودا و صفرا و قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض
 زیادتی و کمی آنهاست خون گرم و ترست و صفرا گرم خشک و بلغم سرد و تر
 و سودا سرد و خشک اما باد و حایتست سرد که از حلاط متولد می شود و ششتر
 از بلغم و سودا می شود و اما در قوام بدن دخل ندارد و بخلاف ارواح که از
 از اخلاط بر سبیل بخار و از انبغای حیات با باد و حایتست سرد که از حلاط متولد می شود و ششتر

فصل اول در
 معیلات یعنی اوردن که از طبع و قدر خود تغییر شده با بحالت و مسلی
 بازار و معتدل نهر خالص و پاک باشد شود اما تعالی باید دانست که تغییر خون

در چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود و دوم آنکه قوام او غلیظ شود
سوم آنکه قوام او رقیق شود و چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل
تغییر باید و هر یک از آن گفته آید انشاء الله تعالی او دیکه گوش خون نشاند
نیت تخم کاسنی تخم کاهو کشمش گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت غناب
شربت صندل شربت کدر و مانند آن و هر چه سرد باشد او دیکه که خون
غلظت را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاه تره مار محصل
و هر چه مخرج سود است غلظت خون را در می کند و غلظت خون بیشتر از
آنچه سخن سودا بخون میشود و از امیرش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظت
از بلغم بود سهیل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشها دهند و پس از
پسختن ماده بلغم و سودا در رات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد و رنگ
سپیدی زرد و اگر سودا با خون آمیزد سیاهی زرد او دیکه که خون رقیق یعنی
را اعتدال دهد بد آنکه بقت خون اگر سبب طوبیت بلغمی بود و رنگ خون سپید زرد
و تدبیری بر آوردن طبعست سهیل می بلید کابی درین باب اثر تمام دارد
و برای خشکی طوبیت بالکو و بجمان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک
مایل کبر می باشد و مالیدن آن و ریاضت نمودن نافعت و اگر سبب
امیرش صفرا بود و کفهای زرد بالای خون پدید آید تدبیری بر آوردن
منه تراست سهیل نقش و بلید زرد و درین باب اثر تمام دارد و شربت غناب
و آب عذس همه اینچه سرد است و روحش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی
مطبوع که در صفر گفته آید مفید بود بد آنکه عزت گنده شدن را گویند و
هر خلط که گنده شود تب اولاد مست و هیچ خلط گنده نشود ماکه خزارت یاز
در آن نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس در نیجات اصلاح

در چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود و دوم آنکه قوام او غلیظ شود
سوم آنکه قوام او رقیق شود و چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل
تغییر باید و هر یک از آن گفته آید انشاء الله تعالی او دیکه گوش خون نشاند
نیت تخم کاسنی تخم کاهو کشمش گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت غناب
شربت صندل شربت کدر و مانند آن و هر چه سرد باشد او دیکه که خون
غلظت را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاه تره مار محصل
و هر چه مخرج سود است غلظت خون را در می کند و غلظت خون بیشتر از
آنچه سخن سودا بخون میشود و از امیرش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظت
از بلغم بود سهیل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشها دهند و پس از
پسختن ماده بلغم و سودا در رات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد و رنگ
سپیدی زرد و اگر سودا با خون آمیزد سیاهی زرد او دیکه که خون رقیق یعنی
را اعتدال دهد بد آنکه بقت خون اگر سبب طوبیت بلغمی بود و رنگ خون سپید زرد
و تدبیری بر آوردن طبعست سهیل می بلید کابی درین باب اثر تمام دارد
و برای خشکی طوبیت بالکو و بجمان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک
مایل کبر می باشد و مالیدن آن و ریاضت نمودن نافعت و اگر سبب
امیرش صفرا بود و کفهای زرد بالای خون پدید آید تدبیری بر آوردن
منه تراست سهیل نقش و بلید زرد و درین باب اثر تمام دارد و شربت غناب
و آب عذس همه اینچه سرد است و روحش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی
مطبوع که در صفر گفته آید مفید بود بد آنکه عزت گنده شدن را گویند و
هر خلط که گنده شود تب اولاد مست و هیچ خلط گنده نشود ماکه خزارت یاز
در آن نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس در نیجات اصلاح

در چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود و دوم آنکه قوام او غلیظ شود
سوم آنکه قوام او رقیق شود و چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل
تغییر باید و هر یک از آن گفته آید انشاء الله تعالی او دیکه گوش خون نشاند
نیت تخم کاسنی تخم کاهو کشمش گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت غناب
شربت صندل شربت کدر و مانند آن و هر چه سرد باشد او دیکه که خون
غلظت را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاه تره مار محصل
و هر چه مخرج سود است غلظت خون را در می کند و غلظت خون بیشتر از
آنچه سخن سودا بخون میشود و از امیرش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظت
از بلغم بود سهیل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشها دهند و پس از
پسختن ماده بلغم و سودا در رات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد و رنگ
سپیدی زرد و اگر سودا با خون آمیزد سیاهی زرد او دیکه که خون رقیق یعنی
را اعتدال دهد بد آنکه بقت خون اگر سبب طوبیت بلغمی بود و رنگ خون سپید زرد
و تدبیری بر آوردن طبعست سهیل می بلید کابی درین باب اثر تمام دارد
و برای خشکی طوبیت بالکو و بجمان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک
مایل کبر می باشد و مالیدن آن و ریاضت نمودن نافعت و اگر سبب
امیرش صفرا بود و کفهای زرد بالای خون پدید آید تدبیری بر آوردن
منه تراست سهیل نقش و بلید زرد و درین باب اثر تمام دارد و شربت غناب
و آب عذس همه اینچه سرد است و روحش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی
مطبوع که در صفر گفته آید مفید بود بد آنکه عزت گنده شدن را گویند و
هر خلط که گنده شود تب اولاد مست و هیچ خلط گنده نشود ماکه خزارت یاز
در آن نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس در نیجات اصلاح

اصلاح می باید کرد و با پنجه سرد خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از جوش
خون که در اینجا گفته ایم گرم شدن خونت بی آنکه گنده شود حاصل آنکه گنده شدن
را حرارت لازم است و گرم شدن را عسوت غیر لازم اما تغیر صفرای پنج گونه است
یکی آنکه طوبت رقیق با وی آیزد دوم آنکه طوبت غلیظ با وی آیزد سوم آنکه
سودای نا طبعی قدری با صفرای آیزد اول را مره صفرای کونند دوم را صفرای محضه
سوم را صفرای محرقه چهارم آنکه مره صفرای محضه است که با هم مرکب شده با
و این را صفرای گراشی گویند پنجم آنکه مره صفرای محضه است که
کثیرا حراره بوده باشد با هم مرکب شوند و این را صفرای نگاری گویند
و فوق در گراشی و نگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است و درین
بیشتر و الا فی تحقیقه هر دو واحدند و تعدلات صفرای نوشته می شود حسب
حاجت توان داد آنجا که حرارت بیشتر است و دانی که بسیار سرد است باید داد
در روزی دو بار یا سه بار برید باید نمود و با مقدار باید داد و او و پیغمبر و معدله
صفرای سبغول بیدانه خرقه کاسنی تخم خیارین گشنیز خشک صندل
تخم کاهو کافور حسب حاجت باید داد و بطریقی که برای هر یک مخصوص است
مثلا اگر سبغول دهند لعاب زبان بگیرند یا مع تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که
زهر است خوردن سبغول کوفته در بعضی مزاج و از بیدانه لعاب بگیرند و آنجا که زهر باشد
بیدانه که از زهرش کوفته باشند نباید استعمال کرد و از جوفه و کاسنی شیر بگیرند که
تخم آنها را بکار برند و الا از سبزی آنها آب افشوده بگیرند و کاسنی سبز را با آب شست
که انبوهی می رود اگر آب نرود سه جوش دهند تا پاره شده آب جویق
جدا شود پس آن آب رقیق بدهند آنها یا بچبات یا ترشی آینهخته اثر تمام نماید
و در تصفیه خون بی عذیل است و از حشود و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید گرفت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بہارِ نبویؐ میں نور : حضورِ اقدسؐ کی زندگی

ست و هرگاه که ماده بلغم عفن شود حسب حاجت آنچه و عفن گرفته شد قد رس
گرفته باین چیزها مرکب باید ساخت آدویه مرکب معدله بلغم مجنون فلاسف
معجون زنجبیل معجون سیر جوارش جالینوس و مانند آن اینهمه وقتی است
که بی عفونت یعنی بی تب باشد اما اگر تب بود ترش کل و سدر من عافیه
و گنجین زردی معتدل و حار و کفشد و سرت زردی موافق است اما تغییر سوا
نیز بیکونه است یکی آنکه سودا سی طبعی زیاده بر مقدار طبعی شود و دوم آنکه از
احتراق یعنی سوختن سودا سوا حاصل شود سوم آنکه از احتراق خون چهارم
آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفا حاصل شود زیرا که هر خلط که
سوخته میشود سودا می نماید و می باشد و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزا
لطیف و رقیق از خلط به تحلیل رود و باقی کثیف گردد و بنوعی که از جنس خود
برایند آنکه سوخته خاکستر گردد و وقت تحلیل جهت آن نمودیم که اگر خلطی
بسبب سردی کثیف گردد و بتبار اینجا و اجزای می براد و عرف عام سودا انگونید
چنانچه در بلغم جسی و بدانند که اگر چه جسی و جشیمه و می بجس یعنی گچ باعث بار
گشت نزد اکثر اما بعضی اعتبار قوام نیز جاز داشته اند آدویه مفروضه معدله
سودا سپستان کاو زبان تخم خربزه سیخ مهک تخم مرو انجیر سوز و مانند آن
به چه گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شد باشد سرد تر باید داد چنانچه خرم
و بیدانه و خیارین و مانند آن والا گرم تر یا تری که معتدل در حرارت و برود باشد
آدویه مرکب معدله سودا گنجین اقیقونی انوشدار و معجون سقراط
یا قونی بوجلی منفرج و کشا شربت کاو زبان شربت بالگو و اشال آن ذکر گفته شد
در هر باب عایت مزاج در گرمی سردی مخلوط دارند و اگر سودا عفن شود این مطبوخ
نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشمش هر یک سه درم سیخ مهک

حمولی که مخصوص مخرج زن باشد کحل آنچه پیش چشم کشند برود و ادویه سرد که
انها را ترتیب کرده باشند و چشم استعمال نمایند و زرد را و ادویه خشک را با سبب
و در چشم یا بر جراحت پاشند بخور آنکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ
یا وود آن بعضو دهند بطریق مخصوص ^{صفا} و آنکه چیزی تر که تندر باشد برین گذارند
طلا آنکه چیزی تر که تنگ باشد بر بدن گذارند آبن آنکه آبی که در وی ادویه
نخسته باشد و ظرف گلاب اندازند و بیمار را در آن نشاند یا شویه آنکه در آب گرم یا
در آبی که در دوسو شش و گل خصلی و گل مغش و با بونه و برگ سید و امثال اینها
نمایا مرکب جو شایند و باشند یا بهامی بیمار بگذارند بوی که تا زانو در آب و ^{بسیار}
و در بهامی گرم که برای ازاله صداع و بخار و ماغ بکار برند باید که سر را بطرف
پشت مائل دارند تکیه داده و جلابی درشت و پیش گذارند تا بخار آن بدماغ
نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل و ماغ و خفقان عارض شد
شومو میکه بیا بهامی گرم را نفع دارد و منحل سپید نماید و سر که و آب گشنیز تر
و کلاب با هم آمیخته بپونید و اگر تخته سازند بهتر است و آنجا که بخوابی باشد سر که
باید سخت و اگر گرمی بسیار باشد کافور را خافه نمایند و بپونیدن خیار
بر کرده و میوه های دیگر و گلهای سه و اثر تمام دارد و آنرا که بوی گشنیز تر
بوش نیاید بجای و منی آب تر بزیا آب که دمی نخسته کنند شومو که بیا بهامی سرد
مع دارد مشک عنبر دار چینی جند بیدستر قر قفل زعفران شونیزست
سبب حاجت هر چه خواهند بکار برند سعو طلی بارد که امراض گرم خشک
ماغ را دفع دارد و آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک جز و شیر و خمر آن
ببند و اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند میساید
نجا که بخوابی باشد روغن خشتا شش بهتر از همه روغنات سعو طلی

منزگوشیست معتد و آب بخوشاند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر این
آب و به آب گلاب سازند صداع ریخی را نفع دهد کما و خشک که با دانه غصیل
سبک گاویش و نمک در تخته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و رنگت گرم کرده و
سبوس گرم کرده و خشک گرم کرده و همین عمل داری و کما و ترک عضو از گرم کند
و تسکین در نماید بنفشه با بونه تخم شبت بخوشاند و آب صاف وی و
مثانه کوسیند یا کاه اندازند که اگر بر عضو بنهند و اگر اسهال بدان آب کرد
بعمل آرند بهتر عمل کند و تدبیر و تمییز و کحل و برود و زور و حسب احتیاج
از بچه در محل خود ذکر یا بد در هر مرض کار توان بست بخور که مقوی ذهن و
و مانع است و خفقان و عشی و ضعف حواس و نافع است عود قسط شیرین
صندل سپید هر یک یک گرم مشک کافور هر یک نیم گرم کوفته و بخیسته
بگلاب بسرشند و کلوها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد و چون بیشتر
میکرده باشند غب غیر خالص و تپهای بلغمی را بر کنند اما بعد بختن با و
پوست بخیه با و این و تخم آن بر مجرب سوزند و دود آن بکیزند جامه چسبیده تا عرق
آید طلا صفا و حقنه فیکله شافه حمل فرزجه نیز موافق تقاضای وقت
بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا داشته و هر یک در محل لائق گفته آید
استد تعالی آفرین که خشکی بدن دور کند و پدق را سوود دهد که دخیار خرفه
که بو ترز بکل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر حبه یا هر چه از اینها بهر سه و آب بخوشاند
و در ظرفی که چون بیمار در آن بنشیند آب او تا بکوبد رسد انداخته بیمار را نشاند و
ساعتی بماند پس بیرون آرند و بر عین بنفشه یا که تدبیر نمایند و دیگر آفرینها که بر
هر مرض مخصوص است و ربانجا گفته شود یا ربانجا یا شویه که در جذب ماده
سراثر تمام دارد و طریقتش گفته شد و دستها در آن شستن نیز سوود دارد فاکند ۵

سمت باعضای ریس سرایت کرده باشد البته قصد باید کرد و نشان سرایت
باعضای ریس از اختلال دماغ و ضعف غشی و مثال آن بود است و بیان قیاس
قصد فایده را گفتند و گرانه از مصلوات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از غذا
کرد و باغذرو و نشانند و اکنون آنچه لابدیست مذکور میشود کسی را که از قصد غشی
می افتاده باشد پیش از قصد شربت لیمو یا شربت انار ترش و مانند آن دهند و کلاً آب نیمه
و بعد از قصد چون اندک خون برآید دست بر جراحی گذارند تا خون بایستد و مقصود
را راحت و لوله و قدری حرکت فرموده و بار دیگر همین سان دوسه بار وقفه کرده بگیرند
که غشی نشود و هرگاه بعد قصد غشی افتد بهترین تدابیر فاقه قی کنایدن است
پرموع و حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور است و دوا را مسک و آب حل کرد
و حلق چکانیدن نافع و آنروز که قصد کنند غذای غلیظ نهند و آنچه در عوام
مشهور است که حریره و قبول بعد قصد هر کس می دهند و همچنان اینچه در
بعضی طبایع جاہل رواج یافته که الحبه سرد مینوشانند خوب نیست اگر کرم
باشد سردی باید دوا و تا صغیرا که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر کرم مزاج
بود گرمی باید دوا و تا قوت را بدو بدوی حاجت بیج نباید داد و در نیولار که
که بیشتر میزند قوم میگرد و قیال اکمل با سلیق جبل الذراع مسک
ابطلی صافن عرق النسا نابض چهارک قیال را سه بار و
کونید و دوی برابر ابهام یعنی زکشت است و علت های سرور و نافع اکمل
را نعت اندام کونید و هر البدن خواشد و دوی برابر سبابة واقع است علت های
بدن را مفید با سلیق برابر و سطحی است علت های فروتر از گردن که تنوره بدن کونید
سودمند و امراض حلیجین امفید بدانند که زیر این شریان است و جمید نشن محسوس
میشود و احتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد جبل الذراع در بعضی سبهاک

۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵

باصطیحت و بعضی بابرک الکحل آمیخته و گفت اند که منفعت دومی چون
قیض است اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باصطیحت مسترین یافته
البطلی برابر خضرت و آنرا اعظم نیز گویند بر وزن فعل و دومی عطشهای
و امراض نفلی را نافع و اعظم تصغیر اسلمت و از ابطلی متصل است که یا
شعبه است و آنرا ما بن خضر و خضر بن خضر و بعد کشادن دست و داب نرم
میکنند از دست رشت امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و دل
را نافع است شش را از هر طرف که باشد و چون ازین که خون از جگر دل
بیشتری بر آید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن
شش است واقع است برابر رگ شست حیض کشاید و جراحت و خارش این و
و قیض اسودود و ما و الدنر و دوار و دما بطن زیر زانوب و نافع تر از سایر
است و در دجش و شست را مفید بود و در مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق
رگ است گره دار که از بستن پایی معلوم میشود اگر بر ساق پایی یا بند بسته
و الا ما بن خضر و خضر شست پایی بکشاید از برای عرق النساء که ضمیمه نفع
و در بنافع صافن است چهار رگ عبارت از ان چهار رگ است که در وراب
زیر و در وراب بالا واقعند و باطن لها میکشاید از شست گره و امراض دهان
و لثه را نافعست و دیگر که از زیر زبان و بر بینی و پس گوش گوشه چشم و غنچه
چون کبر میکشاید مفصل مرقوم کردیم **فائدة** هرگاه شست بر زبان رسد
نشانش است که خون سرخ خالص بر آید و بدقی خارج شود و ضعف آل انفا
ترقی کند چون چنین شود فوراً سر رگ بگیرد و لاریق بران گذارد و فاد و فاده حکم نبرد
و دست بر آتش نزدیک است بدارند و اصلاح رگت نهند و تا دانه نرسد و دانه نرسد و دانه
برقی باید کشود و باز باید بست و همین سان باید کرد تا تعیین شود که جراحت محکم بسته شد
یعنی آتش نکلی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مشتاوتان چا چمتیانی فیروزه
دو می جرج کر کو بند کیم پیچید
بشدن لارن کیم کیم داورا
فروغی

و درین میان محافظت طبع باید کرد و تا با اعتدال باشد صفت لازمی دوم آنست
از زودت شب یمانی ^ع فقط از آفتاب جلدار نصیر گذر هر یک یکدوم صمغ عربی
دو درم همه را بکوبند و بحر بنیزند و بسپید بهینه منع بسر شدند و با چشم خرگوش
یا با خانه عنکبوت که پاک کرده باشند یا لایند و در جراحت فرو گذارند و در میان
پوست بامیل در کرده و بالاسی پوست نیز بگذارند و اگر و پس بپزند و بعضا با یاها
و دست دوم رسته دارند و اخون انجانب نائل باشد فصل سوم در جحات
و اسال علق بدانند که جحات و علق کو دکان ابجاسی فصدست و بی ضرورت
نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال جحات منع کرد و اندویش از و سال
تیز جاز نیست بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه جحات نکنند و بهترین
ایام شانزدهم و هجدهم باشد بهترین ایام ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز بوده
و پس از حمام جحات نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید یکساعت
بسیار باید که وضع محاجم نماید و هرگاه در عضوی ده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد
خورد باشد تنقیه نفس عضو باید کرد جحات پس سر سر ایاک کند و بر نقره کردن
خلیفه اکل باشد و انسیان آرد بهتر آنست که فرو تر از نقره کنند و میان شانهای
بالمیقوت لیکن بعد از ضرر دارد و خفقان آرد اندکی بالا تر باید کرد و در ساق
خلیفه صافن بود جحات بلا شرط بهر خدب بخار کار آید و اما ماده نیز نماند اما
انجا کار آید که جحات نتوان کرد و تحمل شرط زدن باشد فصل در منضجات بدنه
نضج بخنجر را گویند و بختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا زود تنقیه
وسی بد و آب سانی برآید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او از ان غلظت فرو تر آید و خلطی که رقیق است چون صفرا و بلغم ما
نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقیقی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

باشد موافق همان در اوزان نیز تقلیل نمایند اگر مد و عظیمه باشد حسب آن
تغییر نمایند و این تصرفات بر عقل طیب است فائده صفر در سه روز نیمه
میشود اگر منفع داده شود بشرطیکه صفرا می خالص بود و اگر صفرا می غیر خالص
باشد و پنج روز یا زیاده بر آن حسب ماده نیمه یکروز و نیمه منفع بلغم میوز دانه بر آرد
یا زوده دانه باویان نیمه کوفته و دو روز و اگر باویان رومی بجای باویان کنند
قوی تر باشد اصل اسوس که پنج تمک کونید از پوست که بالای پوست خراشیده و جویده
منووه سه درم سکا می نیم کوفته و دو روز و پسیا و شان بنجدرم بنجدرم و پنج عدد
کل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد کلقتند عسل مفت درم بآن
تساول کنند و اگر سکنجبین نیز ضم کنند بعد از دو توله اعانت تمام کند در منفع
اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین نباید داد و هرگاه بلغم شور باشد و شوروی بلغم از
آنستین صفرا میشود و لهذا بعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منفع و می نیز
رعایت کنند و منفعات صفرا با منفعات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در
جميع مرکبات یا دارند و نخود آب و در منفع بلغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تب باشد
نشان داد و مگر آنجا که تب کهنه شود هر چه بعد از تب منفع است فائده و بلغم
در سه چند ایام منفع صفرا منفع میاید یعنی در نه روز نیمه میشود از او و با بشرطیکه
از جمله قسام غیر غلیظه و غیر رقیقه باشد و الا ممکن است که در پنج روز نیمه شود یا در
زیاده از نه روز منفع یا بد حسب ماده و کم و زیاده کردن او و به برای طیب است
منفع سودا پستان میست دانه غلاب دانه کا و زبان و دو درم با و بنجدرم
و دو درم پنج تمک سه درم اسطوخودوس و دو درم پسیا و شان
و دو درم باویان و دو درم شاه تره و دو درم مطبوخ ساخته بهند بنوعیکه گفته
بقتند سفید یا ترنجبین یا کلقتند شیرین ساخته و این دو منفع سودا می خالص

فہرست

فصل اول

بسم الله الرحمن الرحيم

تغییراتی است در اینجا

سکون و سکون و بسین ہمیں

مکون واد و مین و

مفتی محمد رفیع

نوم خانہ

۱۶

اما از سفتن خلطی دیگر شد باشد قدسی ازین ادویه بگیرند و بادویه که برای
فتح هر خلط مخصوص است آینه بندند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزای
دومی بسبب حرارت خشک شود و باقی غلیظ شد و نوع خود می آید از اسهال
غیر طبعی میگویند و مراد از سودا دومی سودای صفرا و سودای مغزی است و سودا
طبعی که بسوزد آن نیز سمی بسودای غیر طبعی میگردد پس سودا از هر خلط که
شده باشد و رضح دومی مراعات آن خلط است فایده داده سودای خاصه
و از روزه و رضح میباید و باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از رضح اخلاط درین محل
است که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که
مسهل باید و دومی قابل انفعال فعل او میگردد و آنکه ماده بوزننج یافته قابل
تحلیل و دفع طبیعت میشود و گمانی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس
معلوم شد که اثر منضج بدرج و دوا ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور رضح در او
است که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود و رضح بدفعات گردد
میشود و بعد مسهل تا که رضح ظاهر شود و مسهل دیگر نزنند و بدانند که آنچه ازین
ایام رضح گفته شد شرط استعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دوا
منضج نخیزد نشوزیرا که حکیم طلاق طبیعت اوت تعدیل و رضح آن
بخشید و است دمی همیشه در کار خوب است لهذا می گویم که اکثر امراض بی علاج نیز
زایل می شوند پس علاج بیش از معاد و طبعیت فایده اندک است بحالقیه
فصل ۵ در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل است که ماده از عروق
اعضای دور فرو آورد و ملین آنکه آنچه در فضای معده و معا و نواحی آن بود
بیرون آورد و در مسهل داون شرط است که اول منضج و بعد بخلاف ملین که
در دمی منضج و گمانیت لهذا بیشتر ادویه منضجه تلین دارند که لا یتخفف

[illegible]

29

عاشى مجبوراً الى منفور

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

جواب: ان کے والدین کو بھی

اما اگر دین و انجم رعایت منفع خوانند غلبه پست عین مبارک که اکثر
امراض باطنیه و ظاهریه را منقذ است و با بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنا
حامله را نیز میزند و طحان و پیران را دستور و تها و در صهای اخسار انبیاست نام
و با همه مواد موافق بود صفت آن مغز فلوس خیار شیرین بقدر حاجت بکشد
و در کلاب یا آب گرم بالند و صاف نموده بپزند و آنجا که حرارت باشد آب کاسنی
یا شیر تخمهای دیگر باید داد و اگر دم حشا بود آب غلبه تلخ باید داد و آنجا که
شائبه ~~فلوس~~ بود شیر بادیان و کلفتد آمیزند و بهترین چیز باد رفیع بومی خیار شیر
بادیان است و کلاب و برکانه خوانند که ملین مذکور قوی شود شیر خشک اصل
و برنجین اصل بمزج سازند و اگر غلبه و پستان و کل نفشه و مویز
کا و زبان و امثال آن حاجت بخوشانند و با طبع او مغز فلوس حل
دند اولی است و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوا می مطبوع
نباید داد و باید دانست که کسی را که روده می ضعیف باشد و همیا بر پیش بود
مغز فلوس را بی روغن با دوا نمهند که لک زبان عالمه و پیرانی و عن
با دوا نماید داد و تا امین باشد از پیش اما اطحال شیر خواره را چون مغز فلوس
دند حاجت بروغن با دوا نیست زیرا که در شیر خوارگی که سطح روده بدان ملایمت
دارد و مغز فلوس تشبث در جرم دمی نشیند که تا محتاج بروغن نباشد و مقدار
مغز فلوس در حق هر کلاب که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیر است
و هر فلوس چهار درم هر درم سه و نیم ماسته زیاده ازین نباید داد که احتمال
خرد دارد و خصوص در معتدل مزاج فائده چون مقدمه اسهال مذکور میشود
چند چیز که درین باب نفع دارد و مرقوم میگردد و بدانکه مسهل که برای ضرورت قوی
و دند چنانچه در قولنج و جز آن اینجا بفع حاجت نیست و شب و ابر و با دوا

درخت آن بودی
 میگویند که از غلظت کبریا
 بود با ولایت سبزه
 عبادت از نیست که
 عجب کعبه عین فروع
 وضوحی حد فروع
 رسکون عین مملکت
 بهندی که کوه
 رون که راه
 باطن حرارت است
 عجب انجمن
 بهادی نمود آب
 بهمانند در صورت
 فقط که اا
 این خوش شمع
 در آب بودی
 گشود و درختی
 عینی نیست
 از کبریا
 است

بہارِ جہانمیں ہوں
میں نے یہ سب کچھ
میں نے یہ سب کچھ
میں نے یہ سب کچھ

و اگر بجای نمک شکر سید آید هم چند و او بخارزد و اگر مصطکی آید
 نیز روست اما آنجا که نمک یا تربید مزوج باشد باب کرم چند مسهلات
 سودا ^ع بلبله کابلی ^ع بلبله سیاه ^ع شناسی یکی بالنگو فقیون ^ع اسطوخودوس
 حجر لاجورد و حجر ارمنی ^ع مسهل مرکب که اسهال سودا نماید ایام
 فقیه اینچیزم فقیون ده درم لاجورد و شسته نعت درم حجر ارمنی نه درم
 سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه بریک ^ع فووم سبیل کطیب ^ع نیسون
 بریک ^ع تمگد ^ع رم کوفته و نیمه تاب کرفس حب ساز شترتی و دو نیم درم
 نوع و یکم که باز الی امراض سودا و می مخصوصست بلبله سیاه ده درم
 بسفاینج نیکو کوفته چند درم فقیون نه درم شناسی یکی اسطوخودوس
 بریک ^ع نعت درم کلسنج چهار درم کا و زبان بادور نجوییه بریک
 سه درم اینسون بادیان بریک دو درم خربق سیاه دو دانگ
 تربید سید خراسید و یک درم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم است
 بچوشاند و صاف نمایند و غار فقیون و حبه ارمنی و حبه لاجورد
 و ^ع نفعی بریک و دو دانگ نرم کوفته نیمه در مطبوخ اینجه یاشانند و اگر فووم
 خوانند شحم حنظل و صبر مقطر سی قدری اضافه نمایند فاده در مطبوخ فقیون
 افتد باید که فقیون را در کته بسته بدارند و او بچوشاند و چون غارتند فرد
 آزند فقیون بسته آزند و دوشوش او نه فرو دارند و در آن بالند و پوشید
 نماند که حقه و شافه در باب اسهال شتر تمام دارد اما از آنکه عمل حقه
 درین دیار کمتر تسهلست و چون مطابق ماموره واقع نشود و ضریب
 درین مختصر بیان آن نمودیم و بذکر شد که قائم مقام اوست
 کردیم هرگاه مسهل و مبد و عمل نکند باید که بشافه تحریک نکند و کند که

و اگر بجای نمک شکر سید آید هم چند و او بخارزد و اگر مصطکی آید
 نیز روست اما آنجا که نمک یا تربید مزوج باشد باب کرم چند مسهلات
 سودا ^ع بلبله کابلی ^ع بلبله سیاه ^ع شناسی یکی بالنگو فقیون ^ع اسطوخودوس
 حجر لاجورد و حجر ارمنی ^ع مسهل مرکب که اسهال سودا نماید ایام
 فقیه اینچیزم فقیون ده درم لاجورد و شسته نعت درم حجر ارمنی نه درم
 سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه بریک ^ع فووم سبیل کطیب ^ع نیسون
 بریک ^ع تمگد ^ع رم کوفته و نیمه تاب کرفس حب ساز شترتی و دو نیم درم
 نوع و یکم که باز الی امراض سودا و می مخصوصست بلبله سیاه ده درم
 بسفاینج نیکو کوفته چند درم فقیون نه درم شناسی یکی اسطوخودوس
 بریک ^ع نعت درم کلسنج چهار درم کا و زبان بادور نجوییه بریک
 سه درم اینسون بادیان بریک دو درم خربق سیاه دو دانگ
 تربید سید خراسید و یک درم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم است
 بچوشاند و صاف نمایند و غار فقیون و حبه ارمنی و حبه لاجورد
 و ^ع نفعی بریک و دو دانگ نرم کوفته نیمه در مطبوخ اینجه یاشانند و اگر فووم
 خوانند شحم حنظل و صبر مقطر سی قدری اضافه نمایند فاده در مطبوخ فقیون
 افتد باید که فقیون را در کته بسته بدارند و او بچوشاند و چون غارتند فرد
 آزند فقیون بسته آزند و دوشوش او نه فرو دارند و در آن بالند و پوشید
 نماند که حقه و شافه در باب اسهال شتر تمام دارد اما از آنکه عمل حقه
 درین دیار کمتر تسهلست و چون مطابق ماموره واقع نشود و ضریب
 درین مختصر بیان آن نمودیم و بذکر شد که قائم مقام اوست
 کردیم هرگاه مسهل و مبد و عمل نکند باید که بشافه تحریک نکند و کند که

و اگر بجای نمک شکر سید آید هم چند و او بخارزد و اگر مصطکی آید
 نیز روست اما آنجا که نمک یا تربید مزوج باشد باب کرم چند مسهلات
 سودا ^ع بلبله کابلی ^ع بلبله سیاه ^ع شناسی یکی بالنگو فقیون ^ع اسطوخودوس
 حجر لاجورد و حجر ارمنی ^ع مسهل مرکب که اسهال سودا نماید ایام
 فقیه اینچیزم فقیون ده درم لاجورد و شسته نعت درم حجر ارمنی نه درم
 سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه بریک ^ع فووم سبیل کطیب ^ع نیسون
 بریک ^ع تمگد ^ع رم کوفته و نیمه تاب کرفس حب ساز شترتی و دو نیم درم
 نوع و یکم که باز الی امراض سودا و می مخصوصست بلبله سیاه ده درم
 بسفاینج نیکو کوفته چند درم فقیون نه درم شناسی یکی اسطوخودوس
 بریک ^ع نعت درم کلسنج چهار درم کا و زبان بادور نجوییه بریک
 سه درم اینسون بادیان بریک دو درم خربق سیاه دو دانگ
 تربید سید خراسید و یک درم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم است
 بچوشاند و صاف نمایند و غار فقیون و حبه ارمنی و حبه لاجورد
 و ^ع نفعی بریک و دو دانگ نرم کوفته نیمه در مطبوخ اینجه یاشانند و اگر فووم
 خوانند شحم حنظل و صبر مقطر سی قدری اضافه نمایند فاده در مطبوخ فقیون
 افتد باید که فقیون را در کته بسته بدارند و او بچوشاند و چون غارتند فرد
 آزند فقیون بسته آزند و دوشوش او نه فرو دارند و در آن بالند و پوشید
 نماند که حقه و شافه در باب اسهال شتر تمام دارد اما از آنکه عمل حقه
 درین دیار کمتر تسهلست و چون مطابق ماموره واقع نشود و ضریب
 درین مختصر بیان آن نمودیم و بذکر شد که قائم مقام اوست
 کردیم هرگاه مسهل و مبد و عمل نکند باید که بشافه تحریک نکند و کند که

باز منظر بیاور

باز منظر بیاور
باز منظر بیاور
باز منظر بیاور

باز منظر بیاور
باز منظر بیاور
باز منظر بیاور

باز منظر بیاور
باز منظر بیاور
باز منظر بیاور

باز منظر بیاور
باز منظر بیاور
باز منظر بیاور

باز منظر بیاور

در بیان طبع و مزاج و احوال و عیال و دار و دیار و کسب و کار و ...

هرگاه و توجیه افتد از شافه اخراج کرده باشد مسهل نشاید و او همچنان بر وقت
انکه قبض محسوس شود و شرب طین و سهل خود مصلحت میخواند و در خفا
میگویند تدریج شافه است اما ضرورت نباشد مباحثه این عمل نباید شد
که کثرت استعمال شایف احوال بود هر یک کند و در خفا چند شافه محسوس مذکور
نموده میشود شافه که قولنج ایکه شایف و طبع لازم کند و در تها توان بکاست
مکن شافه دوم که حل می شود درم شایف می چیدم نمک بندی یکدیگر
عسل خیاشنبر شکر سرخ هر یک دو درم شایف سازند و هر شافه و طول
شش بکشت معنوم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون بر شافه
که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج را
موافق تر تخمین چیدم تا بکشتن قی و خلطی و نمک طعام هر یک
دو درم شکر سرخ چیدم شایف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون
بمثل خمیره خراشند و دروازند و اگر بر دغن گل چرب ساخته بر دازند بی ادویه
باشد شافه که غلطان و ضعیفان را سود دهد موم آب نایده دو درم نمک و
بوره اندکی هر یک نیم درم هر دو را کوفته در موم بپاشند و شافه سازند
و بر دغن گل چرب نموده استعمال نمایند و هرگاه شافه زود بر آید عاده نماید
فصل در حقیقت چون ادویه قی آورند که می شود خمشتین تدابیری که پیش
از قی لازم است بیان نموده می آیند با آنکه هرگاه که خواهند قی کنند باید
یک روز بیشتر از آن غذای نرم خورد و اگر حرارت و امنی دیگر نباشد و دغن نشود
بر بدن بالند و در قی چیزی نرم چون اگر گرمی شش و برنج بخورند و بعد از
حقیقت بخورند حسب حاجت و قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت نباشد
و اگر کثرت بلکه از قی قی بر تها ترست و کسی را که قی با سان نیاید سدد و بر بحام رو

رو و تدرین نماید و شود باغلی چرب غذا سازد و طعامهای مختلف خورده و پس
یا در خانه گرمی کند اگر بواسطه سردی و پند آمد و وقت قی زاده بر پشت حیثتم نهاد
بصاحب بر بند و رست نبشینه و شکم و کمر بکیند علامت دهد و کند و بعضی گفته اند
که قی اسوده و سرخ و دشته کردن احاطه از آن قهر معده بر می آید و بدین معیت
قی با سانی می آید و باید که بدو دفع قی کند باندک فصل تا نفعه معده بهار شود و بعد
از قی اگر وقت گرم باشد قی کند که گرم مزاج بود و چشم در وی باب سرد شوند و
باب گرم و همچنین قندی یا آب گاهه نفعه نماید تا خلق را پاک کند از ماده مضاعفه
اما در وقت سردی و بر دم سرد مزاج چشم در وی را نیز باب گرم باید شست و
نفعه بکنجین عملی باید کرد و اگر باب گرم نبند کند کافی است و بعد از قی چون
از غرغره فایز شود و بعد یک شغال مصطکی بکند و بار یک ساخته باشد که
بسیخته باقی بکند و آب سبب بشیرند و اگر بجامی مصطکی بکشد و اطراف فصل
دند و رسته و بر کار و رقیات شورش و معده پدید آید نوشیدن شور باقی
قره آنرا زایل میکند و اگر خواق ریخ و دهلک گرم جوده جوده بدهند و عطسه
و اگر دسینه و پهلو در خیزد و دفع گیرد و روغن کل یا روغن بابونه و مانند آن بکند
و باب گرم بکشد نماید و منافع و مضار قی و آنکه نتایج است یا است مصلو
و در شرح قانونچه مفصل گفته ایم و در اینجا همین قدر گفتار کردیم پوشید نماید که از
شرط قی آنچه در مقدم گفته شده بر تقدیر نیست که قی اضطراری نباشد
زیرا که در قی اضطراری بلا تباهل قی باید کرد و بی آنکه چیزی از نرم خور زیانده پس اگر قی
بنا بر احتلاسی معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود و طعام باقی و اگر عیاد
بوسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزی نامی مناسب چون شیر
روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بنوشند و قی بکنند

مجلس شورای اسلامی

[illegible]

در ضاات اکنون بحسب هر سه خط مفتی تر قوی شود مفتی که مصفر را بقوی دفع کند
سکنجبین قندی و شقال و چهل شقال آب سفناج یا آب کشک جو یا آب
نان کلاغ حل کرده نیم گرم بیاشد بر بستور کندی مفتی که بلغم برآرد
و تخم ترب و دو گرم تخم شنبلیله یک گرم بوره نان نیم گرم همه را بکوبند و با حل
بهرشند و بنده پس اگر خود بخورد یا بدینها دلا یا آب یک گرم مد و کند مفتی که سودا
برآرد و بگیرد ترب و شکافند و خربق سیاه و درمی پرسیازند پس آن ترب را در
سکنجبین نمایند یک شب بعد آن ترب بخوراند و سکنجبین عسل باب لوبان سیخته
عقب آن بنوشند و مد و کند که قوی شود مفتی که بلغم و مصفر برآرد و سکنجبین
عسل و شقال نمک و در شقال آب ترب چهل شقال بهم سیخته نیم گرم
بنوشند مفتی که مصفر و سودا و بلغم برآرد و تخم سوسن ترشیده و نیم گرفته
و تخم شنبلیله یک پنج شقال تخم نان کلاغ و کشک جو هر یک سه
شقال همه را در یک کاسه آب بخوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و به شقال
شربت قیون شیرین نمایند و بسر که انوری ترش کرده نیم گرم بیاشد
و به بستور قوی کند فائده ماضور قوی قوی نباشد خربق سیاه و شقال نباید
که حکمت دارد و کاسی خنق می آرد و ایضاً بی ضرورت قوی غیر معاد یعنی را
قوی نباید فرمود **فصل در معدرات** بدانکه مدر است که ماده را از راه بول دفع
کند و برای برآوردن ماده عروق او را دفع تمام داد اما اینجا که خط بیشتر
باشد تا تنقیه بفسد و اسهال نکند او را دفع نمایند و اطباء مقرر کرده اند که اگر ماده
در جگر باشد یعنی که مائل بجد است یا مقعر اگر بجد مائل باشد او را بر بیشتر
دالا اسهال پوشیده است که او را بول اسهال و دو در عرق یا زرد بود
که لک اسهال یا در عرق مانع از لیل میشود اسی توجه داده بطرف مخالف شود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

برائند که سنای کی نیز تقوی است فائده او دیه تقویه سر و اول مرتوم شده
و عقب آن کرم و جهت امتیاز و دای کرم از اینجا که شروع شده اند ششین و او
بشکون مسطور شده است فصل در اعنیه که مبر لیضان توان او
حسب حاجت بهفید باج طعامی است که بحوری مزاج نیز دهند و طریقش
است که گوشت را بی مصالح کرم و بی ترشی پزند و شورایی او بکافور و اشعیر
خدا بسیار موافق است و امراض حاره توان داد که هم دوت و هم خدا طریقت
است که آب چهار چند جو باشد و بخشش معروف است و اگر سخت جور بریان پزند
پس مطبوخ نمایند تکم قبض کند و آنرا مارا اشعیر محکم کونید و اگر دایار اشعیر
عقاب و پستان و مانند آن چیزهای طوی پزند و مارا اشعیر مد بر ناست آنجا که
تقویت مطلوب باشد یا چه گوشت در مارا اشعیر توان بخت و قطعا مارا اشعیر
سکنجین جمع نمایند و در معده قرص گوشت که همراه سرکه و بقول و آب پزند
تقریب با عقل است تقوی در معی است که از کتور بجهت باشد نیز باج
شور بگو گوشت که از سرکه و از خوا که خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره
چیزی شیرین آتیزند امراض مرکبه اسوداد مقاله سوم در بیان مرض
حلاج این مقاله مشتمل است بر چند باب و هر باب متضمن است بر چند فصل
باب در امراض راس مینی یا میاهی سر فصل در صداع یعنی در سرد
وی اگر از خون باشد نصف قیفال کنند یا پس سر حجاب نمایند و شربت لیمو شربت
و بعد با خوردن خون اگر طبع قوی باشد بقو حامض یا بکین مبارک طبع کشاید و
چون بکار برند و اگر از صفرا باشد معده لای صفرا و منضجات و می او بهسکات و
نقیه کنند و منحل سفید باب گشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل فنی نمایند
و با وایان بعد حاجت جو شاند و شهد آنتیجه بنهند و روغن قسط برشند و به بعضی

در این کتاب که سنای کی نیز تقوی است فائده او دیه تقویه سر و اول مرتوم شده
و عقب آن کرم و جهت امتیاز و دای کرم از اینجا که شروع شده اند ششین و او
بشکون مسطور شده است فصل در اعنیه که مبر لیضان توان او
حسب حاجت بهفید باج طعامی است که بحوری مزاج نیز دهند و طریقش
است که گوشت را بی مصالح کرم و بی ترشی پزند و شورایی او بکافور و اشعیر
خدا بسیار موافق است و امراض حاره توان داد که هم دوت و هم خدا طریقت
است که آب چهار چند جو باشد و بخشش معروف است و اگر سخت جور بریان پزند
پس مطبوخ نمایند تکم قبض کند و آنرا مارا اشعیر محکم کونید و اگر دایار اشعیر
عقاب و پستان و مانند آن چیزهای طوی پزند و مارا اشعیر مد بر ناست آنجا که
تقویت مطلوب باشد یا چه گوشت در مارا اشعیر توان بخت و قطعا مارا اشعیر
سکنجین جمع نمایند و در معده قرص گوشت که همراه سرکه و بقول و آب پزند
تقریب با عقل است تقوی در معی است که از کتور بجهت باشد نیز باج
شور بگو گوشت که از سرکه و از خوا که خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره
چیزی شیرین آتیزند امراض مرکبه اسوداد مقاله سوم در بیان مرض
حلاج این مقاله مشتمل است بر چند باب و هر باب متضمن است بر چند فصل
باب در امراض راس مینی یا میاهی سر فصل در صداع یعنی در سرد
وی اگر از خون باشد نصف قیفال کنند یا پس سر حجاب نمایند و شربت لیمو شربت
و بعد با خوردن خون اگر طبع قوی باشد بقو حامض یا بکین مبارک طبع کشاید و
چون بکار برند و اگر از صفرا باشد معده لای صفرا و منضجات و می او بهسکات و
نقیه کنند و منحل سفید باب گشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل فنی نمایند
و با وایان بعد حاجت جو شاند و شهد آنتیجه بنهند و روغن قسط برشند و به بعضی

در آمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماری سرجموت فصل ۲ در سر سام یعنی
 آناس که در پرده گاهی سر یا در جرم و ماغ واقع شود و اگر از خون باشد بیمار خندان و
 و اگر از صفرا باشد بدخود ترشش و بود و اگر از بلغم باشد حیران و مست بود و اگر
 از سودا باشد جشی و از سر سام انسودا کثر افتد و هم علامات که هر خلط مخصوص است
 ظاهر بر آنست و دومی اقرطیس و صفراوی را قراطیس خالص و بلغمی را
 لیسر عس گویند و باید دانست که در دومی و صفراوی تب سخت گرم می باشد و در
 و سوداوی کتر و نه یان و عدم هوش در جمله لازم و علائش از سخت صداع سر
 شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند و حجامت ناقین
 با شترط و زخنی و بی شترط و غیر زخنی نافع ترین تدبیر است و استعمال مسخه
 اسر ح و اثر و مالیدن و بستن باید و چند بخار نبات سودمند و در جمیع امرا
 و ماغیه یا شوی به دستور و با بجمه و سر سام قصد تجلیل تمام باید کرد حتی اگر شب
 باشد اظهار روز نکنند و در صفراوی نیز بقصد مکرده اند جهت آنکه صفراوی سر
 مرکب ناخون می باشد بعضی محققان بلغمی و سوداوی نیز بقصد تجویز کرده اند که
 مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز میفید آمد و ناخون کتر کند فایده نه یان یا کوه
 و جز آن که از لوزم سر سام است کاهی بی درم و ماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تمام
 و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در و ماغ می افتد و هنگام تب
 پیدا باشد و این حالت را بر سر سام غیر حقیقی گویند زیرا که درم و ماغ را عوارض لازم میباشد
 تا اقتصای آن و علاج این سر سام که عارض مرض است تدبیر مرض است و تب
 و ماغ کشیدن فصل ۳ در تجوید این مرضی است که یکبارگی واقع شود و آوی
 بی حس و حرکت کرد و بدانند خفته یا شسته یا استاده بهر شکلی که بوده باشد و
 حدوث علت و سبب این با و ه سود است که در موز و ماغ سده آید و یکبارگی

سر سام یعنی آنکه در بینی یا گوش واقع شود و اگر از خون باشد بیمار خندان و اگر از صفرا باشد بدخود ترشش و بود و اگر از بلغم باشد حیران و مست بود و اگر از سودا باشد جشی و از سر سام انسودا کثر افتد و هم علامات که هر خلط مخصوص است ظاهر بر آنست و دومی اقرطیس و صفراوی را قراطیس خالص و بلغمی را لیسر عس گویند و باید دانست که در دومی و صفراوی تب سخت گرم می باشد و در و سوداوی کتر و نه یان و عدم هوش در جمله لازم و علائش از سخت صداع سر شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند و حجامت ناقین با شترط و زخنی و بی شترط و غیر زخنی نافع ترین تدبیر است و استعمال مسخه اسر ح و اثر و مالیدن و بستن باید و چند بخار نبات سودمند و در جمیع امرا و ماغیه یا شوی به دستور و با بجمه و سر سام قصد تجلیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد اظهار روز نکنند و در صفراوی نیز بقصد مکرده اند جهت آنکه صفراوی سر مرکب ناخون می باشد بعضی محققان بلغمی و سوداوی نیز بقصد تجویز کرده اند که مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز میفید آمد و ناخون کتر کند فایده نه یان یا کوه و جز آن که از لوزم سر سام است کاهی بی درم و ماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تمام و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در و ماغ می افتد و هنگام تب پیدا باشد و این حالت را بر سر سام غیر حقیقی گویند زیرا که درم و ماغ را عوارض لازم میباشد تا اقتصای آن و علاج این سر سام که عارض مرض است تدبیر مرض است و تب و ماغ کشیدن فصل ۳ در تجوید این مرضی است که یکبارگی واقع شود و آوی بی حس و حرکت کرد و بدانند خفته یا شسته یا استاده بهر شکلی که بوده باشد و حدوث علت و سبب این با و ه سود است که در موز و ماغ سده آید و یکبارگی

در آمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماری سرجموت فصل ۲ در سر سام یعنی
 آناس که در پرده گاهی سر یا در جرم و ماغ واقع شود و اگر از خون باشد بیمار خندان و
 و اگر از صفرا باشد بدخود ترشش و بود و اگر از بلغم باشد حیران و مست بود و اگر
 از سودا باشد جشی و از سر سام انسودا کثر افتد و هم علامات که هر خلط مخصوص است
 ظاهر بر آنست و دومی اقرطیس و صفراوی را قراطیس خالص و بلغمی را
 لیسر عس گویند و باید دانست که در دومی و صفراوی تب سخت گرم می باشد و در
 و سوداوی کتر و نه یان و عدم هوش در جمله لازم و علائش از سخت صداع سر
 شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند و حجامت ناقین
 با شترط و زخنی و بی شترط و غیر زخنی نافع ترین تدبیر است و استعمال مسخه
 اسر ح و اثر و مالیدن و بستن باید و چند بخار نبات سودمند و در جمیع امرا
 و ماغیه یا شوی به دستور و با بجمه و سر سام قصد تجلیل تمام باید کرد حتی اگر شب
 باشد اظهار روز نکنند و در صفراوی نیز بقصد مکرده اند جهت آنکه صفراوی سر
 مرکب ناخون می باشد بعضی محققان بلغمی و سوداوی نیز بقصد تجویز کرده اند که
 مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز میفید آمد و ناخون کتر کند فایده نه یان یا کوه
 و جز آن که از لوزم سر سام است کاهی بی درم و ماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تمام
 و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در و ماغ می افتد و هنگام تب
 پیدا باشد و این حالت را بر سر سام غیر حقیقی گویند زیرا که درم و ماغ را عوارض لازم میباشد
 تا اقتصای آن و علاج این سر سام که عارض مرض است تدبیر مرض است و تب
 و ماغ کشیدن فصل ۳ در تجوید این مرضی است که یکبارگی واقع شود و آوی
 بی حس و حرکت کرد و بدانند خفته یا شسته یا استاده بهر شکلی که بوده باشد و
 حدوث علت و سبب این با و ه سود است که در موز و ماغ سده آید و یکبارگی

در آمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماری سرجموت فصل ۲ در سر سام یعنی
 آناس که در پرده گاهی سر یا در جرم و ماغ واقع شود و اگر از خون باشد بیمار خندان و
 و اگر از صفرا باشد بدخود ترشش و بود و اگر از بلغم باشد حیران و مست بود و اگر
 از سودا باشد جشی و از سر سام انسودا کثر افتد و هم علامات که هر خلط مخصوص است
 ظاهر بر آنست و دومی اقرطیس و صفراوی را قراطیس خالص و بلغمی را
 لیسر عس گویند و باید دانست که در دومی و صفراوی تب سخت گرم می باشد و در
 و سوداوی کتر و نه یان و عدم هوش در جمله لازم و علائش از سخت صداع سر
 شود و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب نیز مد نظر دارند و حجامت ناقین
 با شترط و زخنی و بی شترط و غیر زخنی نافع ترین تدبیر است و استعمال مسخه
 اسر ح و اثر و مالیدن و بستن باید و چند بخار نبات سودمند و در جمیع امرا
 و ماغیه یا شوی به دستور و با بجمه و سر سام قصد تجلیل تمام باید کرد حتی اگر شب
 باشد اظهار روز نکنند و در صفراوی نیز بقصد مکرده اند جهت آنکه صفراوی سر
 مرکب ناخون می باشد بعضی محققان بلغمی و سوداوی نیز بقصد تجویز کرده اند که
 مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز میفید آمد و ناخون کتر کند فایده نه یان یا کوه
 و جز آن که از لوزم سر سام است کاهی بی درم و ماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تمام
 و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در و ماغ می افتد و هنگام تب
 پیدا باشد و این حالت را بر سر سام غیر حقیقی گویند زیرا که درم و ماغ را عوارض لازم میباشد
 تا اقتصای آن و علاج این سر سام که عارض مرض است تدبیر مرض است و تب
 و ماغ کشیدن فصل ۳ در تجوید این مرضی است که یکبارگی واقع شود و آوی
 بی حس و حرکت کرد و بدانند خفته یا شسته یا استاده بهر شکلی که بوده باشد و
 حدوث علت و سبب این با و ه سود است که در موز و ماغ سده آید و یکبارگی

علاج و جات میشود می شبات کرم با بر بند یا حقنه مخمرج سودا و زعفران خرمی
و روغن بادام نیمه و ان آینه باند و اگر چندید شتر آینه بند بهتر باشد و نکام
شور نسج و سهیل سودا دهند و اشتر و واغذیه کرم تر بکار بند و پس سر را بمووم
چرب دارند و آنجا که خون نیز غالب باشد رگ رند و بر ساقین حمایت نمایند و اگر
رگ رند فراخ باشد و خون کمتر آرند و مجموع و اشخاص اخذ و در که نیز نامند
فصل در سکت و این صفت که حس حرکت باطل کند و بیمار از حرکت افتاده بود
و بمرده اند و نفس آمدن نمایان نباشد سبب می سده تا مدت کند سار بطون
و ماغ افند علاج اگر غلبه خون باشد لامحال که قیال بند و الا حقنه و شبات
که بغم بر آرد استعمال نمایند و بکیده سر نمایند موسی ستر رشیده و نفوخ و سوط بکار بند
و اگر قی توانست آورد اشتر تمام و بد و مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا
نفع دارد و اگر بر تارک سر شتر طارند و سیاه بران مالند یا پیش که
مستعمل میشود و باریک ساخته بران مالند خوب است و بعد افاقه تعدیل
و بضع و نقیه غلط بغم کوشند و درین علت هر که نفس درن محسوس
نباشد خلاصی ممکن بود و آنچه در دمی نفس نمایان بود آن نیز کمتر علاج
پذیرد و فرق در سکت و موت است که در جات سکت عکس در چشم مسکوت
دید میشود و در سکت نه و بدید که مسکوت را تا بقا و ساعت که سه شب
میشود و کسری کم و فن گفت اگر چه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت و در سکت
زنده میباشد کاسی می تواند که بفضل الهی بکشد اما اگر بدن گند و شود و
نفخ کند یا کبود گردد و مده باشد تعدیل بعلاج نباید کرد **فصل** در سبب
و آن جوابی است غیر طبعی در غایت کرانی و سبب آن استیلا طوبت
بر ماغ خوا و سافج بود خواه از ما و بغم یا خون علاج تعدیل و نقیه نمایند حسب

[illegible]

وسرکه بویانند و بهر چه بخت باشد خواهند و اطریفات سریع اثر است اینجا که
 سبب سبات بخار بعد از بخت سبوق تخمه و خفت و حالت جمیع پیر بود و در پیر و
 نفعیه معده است و اطریفل کشنده نفع تمام دارد و کشنده خشک کوفته بخیه باک
 طعام سودمند بود **فصل** در شکر یعنی بخوابی و سبب آن غلبه یقوت بر باغ
 سازج بود یا دمی آورد و سهر او سود است و صفر الامحاله و بغم شونیز علاج
 در سازج بر طیب باغ کوشند یا شریه اغذیه و لطول و سوط و همه مدله مرطبه و در
 حسب ماده نفعیه نمایند و سرکه شاید که بکند که سهر افزشت و او و خواب او در است
 ثبت تر و زیر بالین نهند و در بلغمی بر سهر نیز چسند و تریحان بکلاب افشانند
 بونید و خلط بیشتر بکار برند و آمیون بر و عن بنفشه حل کرده بر بارک ملز فایده
 هرگاه باعث سهرت باشد یا بخارهای گرم بهترین تدابیر یا شویه است و در ک
 اطراف و از مالیدن روغنهای بر سر و در بودن و در قطع سبب کوشیدن **فصل**
 در سبات سهری و سهر سباتی درین مرصن از اجتماع اسباب سبات و سهر
 عاوت شود و بعضی برانند که در است و دماغی مرکب از صفر و بغم یا بخت است
 علت مذکور است که کاسی خواب طویل باشد و فصل و کسل و کاسی بیداری
 مضطرب بود و آنرا که درم بکونید بدان فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری
 بهر تقدیر اگر جهت خواب غالب باشد سبات سهری کونند و اگر جهت بیداری
 غالب باشد سهر سباتی نامند و عادل هر دو جهت کمتر یافته میشود و با جهت خواب
 مساوی بود به جهت بیداری و اگر یافته شود و مختارند که سبات یا مقدم دارند یا
 سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه در سهر و سبات مذکور شده است
 حسب اجتماع مایهین او و نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و وقت غلبه
 بغم شومات حار و خفیه و هنگام غلبه صفر شومات باره بکار برند و کدک

و سرکه بویانند و بهر چه بخت باشد خواهند و اطریفات سریع اثر است اینجا که
 سبب سبات بخار بعد از بخت سبوق تخمه و خفت و حالت جمیع پیر بود و در پیر و
 نفعیه معده است و اطریفل کشنده نفع تمام دارد و کشنده خشک کوفته بخیه باک
 طعام سودمند بود **فصل** در شکر یعنی بخوابی و سبب آن غلبه یقوت بر باغ
 سازج بود یا دمی آورد و سهر او سود است و صفر الامحاله و بغم شونیز علاج
 در سازج بر طیب باغ کوشند یا شریه اغذیه و لطول و سوط و همه مدله مرطبه و در
 حسب ماده نفعیه نمایند و سرکه شاید که بکند که سهر افزشت و او و خواب او در است
 ثبت تر و زیر بالین نهند و در بلغمی بر سهر نیز چسند و تریحان بکلاب افشانند
 بونید و خلط بیشتر بکار برند و آمیون بر و عن بنفشه حل کرده بر بارک ملز فایده
 هرگاه باعث سهرت باشد یا بخارهای گرم بهترین تدابیر یا شویه است و در ک
 اطراف و از مالیدن روغنهای بر سر و در بودن و در قطع سبب کوشیدن **فصل**
 در سبات سهری و سهر سباتی درین مرصن از اجتماع اسباب سبات و سهر
 عاوت شود و بعضی برانند که در است و دماغی مرکب از صفر و بغم یا بخت است
 علت مذکور است که کاسی خواب طویل باشد و فصل و کسل و کاسی بیداری
 مضطرب بود و آنرا که درم بکونید بدان فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری
 بهر تقدیر اگر جهت خواب غالب باشد سبات سهری کونند و اگر جهت بیداری
 غالب باشد سهر سباتی نامند و عادل هر دو جهت کمتر یافته میشود و با جهت خواب
 مساوی بود به جهت بیداری و اگر یافته شود و مختارند که سبات یا مقدم دارند یا
 سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه در سهر و سبات مذکور شده است
 حسب اجتماع مایهین او و نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و وقت غلبه
 بغم شومات حار و خفیه و هنگام غلبه صفر شومات باره بکار برند و کدک

و سرکه بویانند و بهر چه بخت باشد خواهند و اطریفات سریع اثر است اینجا که
 سبب سبات بخار بعد از بخت سبوق تخمه و خفت و حالت جمیع پیر بود و در پیر و
 نفعیه معده است و اطریفل کشنده نفع تمام دارد و کشنده خشک کوفته بخیه باک
 طعام سودمند بود **فصل** در شکر یعنی بخوابی و سبب آن غلبه یقوت بر باغ
 سازج بود یا دمی آورد و سهر او سود است و صفر الامحاله و بغم شونیز علاج
 در سازج بر طیب باغ کوشند یا شریه اغذیه و لطول و سوط و همه مدله مرطبه و در
 حسب ماده نفعیه نمایند و سرکه شاید که بکند که سهر افزشت و او و خواب او در است
 ثبت تر و زیر بالین نهند و در بلغمی بر سهر نیز چسند و تریحان بکلاب افشانند
 بونید و خلط بیشتر بکار برند و آمیون بر و عن بنفشه حل کرده بر بارک ملز فایده
 هرگاه باعث سهرت باشد یا بخارهای گرم بهترین تدابیر یا شویه است و در ک
 اطراف و از مالیدن روغنهای بر سر و در بودن و در قطع سبب کوشیدن **فصل**
 در سبات سهری و سهر سباتی درین مرصن از اجتماع اسباب سبات و سهر
 عاوت شود و بعضی برانند که در است و دماغی مرکب از صفر و بغم یا بخت است
 علت مذکور است که کاسی خواب طویل باشد و فصل و کسل و کاسی بیداری
 مضطرب بود و آنرا که درم بکونید بدان فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری
 بهر تقدیر اگر جهت خواب غالب باشد سبات سهری کونند و اگر جهت بیداری
 غالب باشد سهر سباتی نامند و عادل هر دو جهت کمتر یافته میشود و با جهت خواب
 مساوی بود به جهت بیداری و اگر یافته شود و مختارند که سبات یا مقدم دارند یا
 سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه در سهر و سبات مذکور شده است
 حسب اجتماع مایهین او و نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و وقت غلبه
 بغم شومات حار و خفیه و هنگام غلبه صفر شومات باره بکار برند و کدک

درم لازم این مرض میت امامی تواند که از درم مرکب نیز واقع شود
و دیگر باید و بقدیر وقوع درم تدبیر سرسام صفراوی نمایی نمایند و حتی میت که

فصل در کابوس این مرضی است که آدمی در خواب بخیل کند که چیزی کران
بران افتاده یا کسی از ناخوش میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بگرد
علاج اگر خون غالب باشد قصه قیال و حجامت سابقین و تطهیر عند انهد
و اگر بلغم یا سودا باشد نقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت غافل نکند که بصرع
می آید **فصل** در صرع این مرضی است که آدمی بهیوش نیست و
دین دست پایی کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گران می رسد و سبزی
رگما نیز زبان لازم می است و نبوت حادث می گردد و آنچه زود زود آید
مملکت است مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار
واقع شود و باز ازل کرد و چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه غرضی
گفته آید بکار برند و کرده و دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف بنهند تا اضطراب
نکند و وقت افتاد نقیه نماید و بکند حسب الخلط و از میوه های تر و گوشت بز و شیر و امثال
آن پیریزند و عود و صلیب در کلو آویزند و بکار برند **فصل** در صرع که طفل را
افتد اکثر آن را ام الصبیان خوانند و رخ الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب
باید کرد و افراط و تسخیم یا تدبیر بی تحقیق سبب نباید نمود و باید که نیز پیریزند
و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیرست و فساد شیر محدث آفات در
طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد تا نه قبض کشودن اسرع النفع است در
وضع این حالت **فصل** در الجویا و این مرضی است که آدمی از علم
سلیم وطن سالم باز دارد و بوضع و روشی متصف سازد که سانی خرد باشد
در بعضی امور و ازین قبیل است حمی و رعوت و عشق فساق علاج حسب الخلط

درم لازم این مرض میت امامی تواند که از درم مرکب نیز واقع شود
و دیگر باید و بقدیر وقوع درم تدبیر سرسام صفراوی نمایی نمایند و حتی میت که
بران افتاده یا کسی از ناخوش میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بگرد
علاج اگر خون غالب باشد قصه قیال و حجامت سابقین و تطهیر عند انهد
و اگر بلغم یا سودا باشد نقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت غافل نکند که بصرع
می آید **فصل** در صرع این مرضی است که آدمی بهیوش نیست و
دین دست پایی کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گران می رسد و سبزی
رگما نیز زبان لازم می است و نبوت حادث می گردد و آنچه زود زود آید
مملکت است مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار
واقع شود و باز ازل کرد و چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه غرضی
گفته آید بکار برند و کرده و دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف بنهند تا اضطراب
نکند و وقت افتاد نقیه نماید و بکند حسب الخلط و از میوه های تر و گوشت بز و شیر و امثال
آن پیریزند و عود و صلیب در کلو آویزند و بکار برند **فصل** در صرع که طفل را
افتد اکثر آن را ام الصبیان خوانند و رخ الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب
باید کرد و افراط و تسخیم یا تدبیر بی تحقیق سبب نباید نمود و باید که نیز پیریزند
و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیرست و فساد شیر محدث آفات در
طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد تا نه قبض کشودن اسرع النفع است در
وضع این حالت **فصل** در الجویا و این مرضی است که آدمی از علم
سلیم وطن سالم باز دارد و بوضع و روشی متصف سازد که سانی خرد باشد
در بعضی امور و ازین قبیل است حمی و رعوت و عشق فساق علاج حسب الخلط

درم لازم این مرض میت امامی تواند که از درم مرکب نیز واقع شود
و دیگر باید و بقدیر وقوع درم تدبیر سرسام صفراوی نمایی نمایند و حتی میت که
بران افتاده یا کسی از ناخوش میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بگرد
علاج اگر خون غالب باشد قصه قیال و حجامت سابقین و تطهیر عند انهد
و اگر بلغم یا سودا باشد نقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت غافل نکند که بصرع
می آید **فصل** در صرع این مرضی است که آدمی بهیوش نیست و
دین دست پایی کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گران می رسد و سبزی
رگما نیز زبان لازم می است و نبوت حادث می گردد و آنچه زود زود آید
مملکت است مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار
واقع شود و باز ازل کرد و چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه غرضی
گفته آید بکار برند و کرده و دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف بنهند تا اضطراب
نکند و وقت افتاد نقیه نماید و بکند حسب الخلط و از میوه های تر و گوشت بز و شیر و امثال
آن پیریزند و عود و صلیب در کلو آویزند و بکار برند **فصل** در صرع که طفل را
افتد اکثر آن را ام الصبیان خوانند و رخ الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب
باید کرد و افراط و تسخیم یا تدبیر بی تحقیق سبب نباید نمود و باید که نیز پیریزند
و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیرست و فساد شیر محدث آفات در
طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد تا نه قبض کشودن اسرع النفع است در
وضع این حالت **فصل** در الجویا و این مرضی است که آدمی از علم
سلیم وطن سالم باز دارد و بوضع و روشی متصف سازد که سانی خرد باشد
در بعضی امور و ازین قبیل است حمی و رعوت و عشق فساق علاج حسب الخلط

از آن قبالت میشود و غذای لطیفه و مفرجات مناسب بریل است و مرور بر صلا
باشرت لیون و صندل باشرت نارین امثال آن مفید و اگر رسیدن سرما
بر سرایت و وارو و کمید و تصفیه شبای گرم نماید و غذای که در آن توایل گرم باشد
نحوه آن **فصل ۱۲** در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
سبب سودا و بواسطه سرد مزاج حار سافج نیز عارض می شود علاج
در بلغمی و سوداوی تقیه نماید بعد از بلغم خصوص سبب توقا با و امثال آن
که در تقیه سرعین است و همچون فلاسف و دوج مر با و جرجیل مر با و کندر
با کرمیغیت و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب بادمان در سودا و
وجب و در سرد مزاج حار سافج تعدیل مبروات و مرطبات کاسه است
فصل ۱۳ در فاج و این مرضی است که نصف بدن در طول بی حس حرکت
شود و این بیشتر از رطوبت بلغم اقد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه
توریم و مر سدا اعصاب را علاج و بلغمی با چهار روز و دویقه و یزد سبب از غذا
باز دارند و اگر ممکن باشد از اندکی آب کثرت بازیره و دار چینی توان داد و بجای آب
بر ارجل الکفایا بدینود و بعد از چهارم منضج بلغم دهند و سخو آب گوشت گوسفند
با دار چینی و فلفل غذا نمایند پس از روز تا چهارده روز که ماده منضج یافته باشد
سهیل می دهند و بعد از تقیه بروغن قسط و مانتران تدبیر نمایند و جوهرش
بلادی و تریاق کبیر و شمر و دیوس سافج ترین ادویه است و مشک و گندش
فلفل و نوشا در بعد تقیه نفوخ سازند که سریع الاثر است و آب گرم بر بدن بپاشند
که مضر تر از آب سرد است و اگر با فاج نیز خون غالب باشد قصد جازست و آنجا که
فاج با حرارت باشد دویه گرم نشاید داد و نخستین از آن حرارت باید که دفعه و بعد
فاج باید بروخت و آنجا که سبب فاج وقوع درم باشد بر سدا اعصاب از ماو

فصل ۱۴ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۱۵ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۱۶ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۱۷ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۱۸ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۱۹ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۲۰ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۲۱ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۲۲ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۲۳ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۲۴ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۲۵ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۲۶ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۲۷ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۲۸ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۲۹ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۳۰ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۳۱ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۳۲ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۳۳ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۳۴ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۳۵ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۳۶ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۳۷ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۳۸ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۳۹ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۴۰ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۴۱ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۴۲ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۴۳ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۴۴ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۴۵ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۴۶ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۴۷ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۴۸ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۴۹ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۵۰ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۵۱ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۵۲ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۵۳ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۵۴ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۵۵ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۵۶ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۵۷ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۵۸ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۵۹ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۶۰ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۶۱ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۶۲ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۶۳ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۶۴ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۶۵ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۶۶ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۶۷ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۶۸ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۶۹ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۷۰ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۷۱ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۷۲ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۷۳ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۷۴ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۷۵ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۷۶ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۷۷ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۷۸ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۷۹ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۸۰ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۸۱ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۸۲ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۸۳ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۸۴ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۸۵ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۸۶ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۸۷ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۸۸ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۸۹ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۹۰ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۹۱ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۹۲ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۹۳ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۹۴ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۹۵ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۹۶ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۹۷ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۹۸ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۹۹ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی
فصل ۱۰۰ در بیان سبب سردی و گرمی و در بیان سبب سردی و گرمی

[illegible]

ان خصوصاً
و فیضانِ انوارِ کبریا

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ایک نیا عالم بنا دے گا۔

گوشه در میسی تبریط طاهره و باطنیه از پنجه بهر سو مزاج یا بس در معدلات
 یافته و سوم روعن و روعن غفیه با دام بهم آمیخته بالند و بشیر زمان تشنه
 نمایند فامده تشنج که از رسیدن میش عقرب یا از وقوع قرصه بر عصب یا گرم
 اسحا عادت میشود تبیر دفع زهر و صلاح قرصه و اخراج دیدان و رفع اذیت
 عصب گوشه و تشنجی که در صرع افتد عرض آنست چون صرع زایل شود آن
 نیز زایل میگردد و اگر ارجو بد کشودن صرع تشنج باشد روعن کل یا روعن دیگر ب
 حال نیکرم بالند و بعضی مردم را که وقت فائزه دهن کشاده میماند بسبب تشنج
 شدن کور و دهن تبیین کافیست و اگر کفایت نکند معجون استملانی باید پرداخت
فصل ۱۹ در تبیه یعنی رست ماندن عضو و این آنست که عصب از هر دو
جانب کشیده شود فصل ۲۰ در کرار یعنی تشنجی که در چمبر گردن افتد
 مانع تامل شود علاج اینها از بحث تشنج جوید حسب سبب و مناعله سبب
 نمایند که اینها قویتر از تشنجند **فصل ۲۱ در عرشه یعنی لرزیدن**
 عضو اگر از ماده بلغم افتد نیام و دیگر آثار بلغم پیدا باشد علاجش تنقیه
 و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد ترک سبب نمایند و در عرشه جماعی
 شیر تازه نوشیدن و تدبیر بن نمودن بصفه نیم شربت خوردن مفیدست
فصل ۲۲ در اختلاج یعنی پریدن عضو و دوام او در وجه مندر بلغم
 و در شکم مقیده صرع و در پهلوی بوم برده سینه و پهلوی و در جمیع بدن بکته و در
 شکم مقیده مالینو یا گفته اند علاج نمک گرم کنند و کمیند نمایند و اگر در ریه و
 بلغم فرمایند و آنجا که حباس طشت و تابر آمدن خون باعث اختلاج شود و از
 زایل کرد و فو **فصل ۲۳ در لومی که در ریختن نیز گوشت این جلی باشد**
 که اعضا کران نمک و می و چشم سرج شود و فائزه و خمیازه بسیار آید و او

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

خود را بمی بچید که یا مقدمه حمی است و حال اکتب نیاید و بعد از چندی آن حالت رفع
گردد و باشد که عود کند کبریات علاج اگر آن حالت ثابت ماند یا عود میکند تنقیه خون
و ضمیر باید کرد و تقطیل غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن و غسل
بدان کردن فحاشه نفع میدهد و تخم کشمش سبوف ساخته یا نفثوع کرده همراه شکر
سودمندست **فصل ۲۴ در عیش و این مرضی است که دماغ غارشش کند**
بی در و علاج در بر برید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفر است و اگر
تعبیل کفایت نکند مسهل صفر باید داد و آنجا که خون غالب باشد قصد توان
فصل ۲۵ در عصبه و این در دست که در بر برید آید و سببش اگر گرمی
سازج بود که در آن محل آفتاب بجز طلوع آفتاب شروع کند و غلبه می کند تا دیر
پس یا زوال آفتاب این نیز گرم میکند و دو تمام شب اثر می ازان باشد با بصر
شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از
تجاریج بقیع مسام کوشند و اگر تصاعجا باشد از بدن ریض بر سر افتاد و باشد
و پیشانی کشیده بود و علاجش رعان آوردن است بخاریدن درون بینی از چیز
خشن و اگر رعان نیاید رک قیضال زنند و سرکه و کافور بویاند و طرف کند **فصل**
در زکام و نزله تباه که قصد دماغ اگر از بینی بر آید بر طریق مرض از زکام کوشند و اگر
بجانب خلق ریزد و نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است و نشان
برودت خلط یا رقت بی حرقت علاج تبعدیل مزاج کوشند و دومی تنقیه نما
حسب ماده با تجمل و زکام قبل از تنقیه تمام چیزی که ماده را از بر آمدن باز دارد
نباید داد و طبع گرم باید داشت و سر نشید چه در حلق و چه در بار و از خواب غرق
و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سبب نمکون کردن
و حرکت غلیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه باز کام بود رعایت سرفه نیز نماید

بسم الله الرحمن الرحيم
در عیش و این مرضی است که دماغ غارشش کند
بی در و علاج در بر برید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفر است و اگر
تعبیل کفایت نکند مسهل صفر باید داد و آنجا که خون غالب باشد قصد توان
فصل ۲۴ در عیش و این مرضی است که دماغ غارشش کند
بی در و علاج در بر برید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفر است و اگر
تعبیل کفایت نکند مسهل صفر باید داد و آنجا که خون غالب باشد قصد توان
فصل ۲۵ در عصبه و این در دست که در بر برید آید و سببش اگر گرمی
سازج بود که در آن محل آفتاب بجز طلوع آفتاب شروع کند و غلبه می کند تا دیر
پس یا زوال آفتاب این نیز گرم میکند و دو تمام شب اثر می ازان باشد با بصر
شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از
تجاریج بقیع مسام کوشند و اگر تصاعجا باشد از بدن ریض بر سر افتاد و باشد
و پیشانی کشیده بود و علاجش رعان آوردن است بخاریدن درون بینی از چیز
خشن و اگر رعان نیاید رک قیضال زنند و سرکه و کافور بویاند و طرف کند **فصل**
در زکام و نزله تباه که قصد دماغ اگر از بینی بر آید بر طریق مرض از زکام کوشند و اگر
بجانب خلق ریزد و نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است و نشان
برودت خلط یا رقت بی حرقت علاج تبعدیل مزاج کوشند و دومی تنقیه نما
حسب ماده با تجمل و زکام قبل از تنقیه تمام چیزی که ماده را از بر آمدن باز دارد
نباید داد و طبع گرم باید داشت و سر نشید چه در حلق و چه در بار و از خواب غرق
و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سبب نمکون کردن
و حرکت غلیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه باز کام بود رعایت سرفه نیز نماید

بسم الله الرحمن الرحيم
در عیش و این مرضی است که دماغ غارشش کند
بی در و علاج در بر برید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفر است و اگر
تعبیل کفایت نکند مسهل صفر باید داد و آنجا که خون غالب باشد قصد توان
فصل ۲۴ در عیش و این مرضی است که دماغ غارشش کند
بی در و علاج در بر برید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفر است و اگر
تعبیل کفایت نکند مسهل صفر باید داد و آنجا که خون غالب باشد قصد توان
فصل ۲۵ در عصبه و این در دست که در بر برید آید و سببش اگر گرمی
سازج بود که در آن محل آفتاب بجز طلوع آفتاب شروع کند و غلبه می کند تا دیر
پس یا زوال آفتاب این نیز گرم میکند و دو تمام شب اثر می ازان باشد با بصر
شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از
تجاریج بقیع مسام کوشند و اگر تصاعجا باشد از بدن ریض بر سر افتاد و باشد
و پیشانی کشیده بود و علاجش رعان آوردن است بخاریدن درون بینی از چیز
خشن و اگر رعان نیاید رک قیضال زنند و سرکه و کافور بویاند و طرف کند **فصل**
در زکام و نزله تباه که قصد دماغ اگر از بینی بر آید بر طریق مرض از زکام کوشند و اگر
بجانب خلق ریزد و نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است و نشان
برودت خلط یا رقت بی حرقت علاج تبعدیل مزاج کوشند و دومی تنقیه نما
حسب ماده با تجمل و زکام قبل از تنقیه تمام چیزی که ماده را از بر آمدن باز دارد
نباید داد و طبع گرم باید داشت و سر نشید چه در حلق و چه در بار و از خواب غرق
و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سبب نمکون کردن
و حرکت غلیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه باز کام بود رعایت سرفه نیز نماید

بسم الله الرحمن الرحيم
در عیش و این مرضی است که دماغ غارشش کند
بی در و علاج در بر برید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفر است و اگر
تعبیل کفایت نکند مسهل صفر باید داد و آنجا که خون غالب باشد قصد توان
فصل ۲۴ در عیش و این مرضی است که دماغ غارشش کند
بی در و علاج در بر برید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفر است و اگر
تعبیل کفایت نکند مسهل صفر باید داد و آنجا که خون غالب باشد قصد توان
فصل ۲۵ در عصبه و این در دست که در بر برید آید و سببش اگر گرمی
سازج بود که در آن محل آفتاب بجز طلوع آفتاب شروع کند و غلبه می کند تا دیر
پس یا زوال آفتاب این نیز گرم میکند و دو تمام شب اثر می ازان باشد با بصر
شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از
تجاریج بقیع مسام کوشند و اگر تصاعجا باشد از بدن ریض بر سر افتاد و باشد
و پیشانی کشیده بود و علاجش رعان آوردن است بخاریدن درون بینی از چیز
خشن و اگر رعان نیاید رک قیضال زنند و سرکه و کافور بویاند و طرف کند **فصل**
در زکام و نزله تباه که قصد دماغ اگر از بینی بر آید بر طریق مرض از زکام کوشند و اگر
بجانب خلق ریزد و نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است و نشان
برودت خلط یا رقت بی حرقت علاج تبعدیل مزاج کوشند و دومی تنقیه نما
حسب ماده با تجمل و زکام قبل از تنقیه تمام چیزی که ماده را از بر آمدن باز دارد
نباید داد و طبع گرم باید داشت و سر نشید چه در حلق و چه در بار و از خواب غرق
و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سبب نمکون کردن
و حرکت غلیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه باز کام بود رعایت سرفه نیز نماید

خفیف باشد و در بعد از او مالیدن بی نقیصه مجرب است و بهترین حلیه
رد کردن خضض کیست با شیر و قمران حل کرده و چشم و بالاسی او طلا کنند
و آنجا که در شدید بود و افیون اندکی نیز ضم نمایند و در چشمها هم و بعد اقسام
نفع تمام دارد پس چند روز تمام باید کرد و احتیاط از گوشت و هر آنچه نجس
الکیز لازم دارند صفت در و چشمها که باندی چاکس کونید مقرر کند و در کبر
خرچیده یا بدون آن و وجهه بگیرند و از نبات مصری و از مایه آن صبی یکیک حصه
و هم چون عصاره سازند و چشم اندازند بطریق در و در و از روت مدبر با شیر
اگر بدن مایه آن کنند می شاید فایده رد عظیم که در چشم طفل افتد می
ست بود و هیچ و حجامت پس سر و زوچسپایدن بر بنا گوش اثر کلی دارد و
مکسور سودمند **فصل ۲** در طرکه و آن نقطه خونت که بر طحله افتد علاج قطره خون
بال کبوتر یا بطنها یا با گل ارغنی آمیخته بچکاند و کند رسوبند و دو آن برساند اما
اگر سبب قوی بود و خست رک زند و مجامع نمند و سهل بند **فصل ۳** قطره مغز
ناخنه علاج از کله طبر و کله کبک و بوی مشهور سیل سازند نقطه جمار
و چشم روزی چند بار می گردانید باشند و اگر ماده و وجهه کثیر بود و قفاله
کشاید و بجز ایاره نقیصه نمایند و از مولد بلغم برینیزند و اگر طفره غلیظ باشد بچکاند
بزدانند و بهر این کار و ستکا و شیار و کار است تا آنست که دیگر لاحق نشود
فصل ۴ در بیان آن سپیدیست که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم
غریب برقریه علاج کف دیاباب بسایند و در چشم برسانند و در خد کرت
زائل شود و اگر ماده قوی بود و نقیصه و مانع باید کرد و لیسیدن خاص زبان تا
اثر تمام دارد و **فصل ۵** در شنب و این مرضیست که رگهای چشم سرخ
و متعش می شوند تدریج چشم بخار و پس اشک اگر سیلان کند و بیک اثر

در چشمها و در بعد از او مالیدن بی نقیصه مجرب است و بهترین حلیه
رد کردن خضض کیست با شیر و قمران حل کرده و چشم و بالاسی او طلا کنند
و آنجا که در شدید بود و افیون اندکی نیز ضم نمایند و در چشمها هم و بعد اقسام
نفع تمام دارد پس چند روز تمام باید کرد و احتیاط از گوشت و هر آنچه نجس
الکیز لازم دارند صفت در و چشمها که باندی چاکس کونید مقرر کند و در کبر
خرچیده یا بدون آن و وجهه بگیرند و از نبات مصری و از مایه آن صبی یکیک حصه
و هم چون عصاره سازند و چشم اندازند بطریق در و در و از روت مدبر با شیر
اگر بدن مایه آن کنند می شاید فایده رد عظیم که در چشم طفل افتد می
ست بود و هیچ و حجامت پس سر و زوچسپایدن بر بنا گوش اثر کلی دارد و
مکسور سودمند **فصل ۲** در طرکه و آن نقطه خونت که بر طحله افتد علاج قطره خون
بال کبوتر یا بطنها یا با گل ارغنی آمیخته بچکاند و کند رسوبند و دو آن برساند اما
اگر سبب قوی بود و خست رک زند و مجامع نمند و سهل بند **فصل ۳** قطره مغز
ناخنه علاج از کله طبر و کله کبک و بوی مشهور سیل سازند نقطه جمار
و چشم روزی چند بار می گردانید باشند و اگر ماده و وجهه کثیر بود و قفاله
کشاید و بجز ایاره نقیصه نمایند و از مولد بلغم برینیزند و اگر طفره غلیظ باشد بچکاند
بزدانند و بهر این کار و ستکا و شیار و کار است تا آنست که دیگر لاحق نشود
فصل ۴ در بیان آن سپیدیست که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم
غریب برقریه علاج کف دیاباب بسایند و در چشم برسانند و در خد کرت
زائل شود و اگر ماده قوی بود و نقیصه و مانع باید کرد و لیسیدن خاص زبان تا
اثر تمام دارد و **فصل ۵** در شنب و این مرضیست که رگهای چشم سرخ
و متعش می شوند تدریج چشم بخار و پس اشک اگر سیلان کند و بیک اثر

در چشمها و در بعد از او مالیدن بی نقیصه مجرب است و بهترین حلیه

در چشمها و در بعد از او مالیدن بی نقیصه مجرب است و بهترین حلیه

سہ ماہی زندگی جاویدات ۱۱۷۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَرَحْمَةِ الْوَلَدِ الْكَافِرِ ۱۲

در این کتاب نیز به بیان دیگر از جمله اشعار که در این کتاب آمده است

[illegible]

۷۶۵

[illegible]

مجلس شورای اسلامی
مجلس خبرگان
مجلس عالی قضاة
مجلس وزراء

و در این بود بخلات شره که در قرنیه افتد نرم فوئی نمزد و باورومی باشد
فصل ۲۱ در شجره قرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد و گاهی در حلقه آنها
 شجره عادت میشود و گاهی در بعضی جای دیگر و بعضی قرنیه سفید نماید جهان موضع
 در بعضی نزد چشم در طولات گفته ایم علاج قصد سهیل بعمل آرند و با تداوم
 و انتهای شایان همین کنند و در خطا و شایان احمر لکین کشند **فصل ۲۲**
 در شجره هرگاه قرنیه شکافد و غشیه از تحت او بیرون کراید برین نام خوانند
 عموما خواه آن قدر سرور بود یا زیاد باشد و گرنه بقدر حجم ناشی مختلف نماید
 چنانچه راس الفلمی در کشتن الذبابی و صی و قفاحی و ساری و ثولولی و
 خلکی نیز خوانند علاج پیش از آنکه کنار می شست قرنیه سطر شود و در راحت تو
 گوشتند و محافظت نمایند از کثرت خرق و این چنان باشد که شاد و نه معسول و
 قطعا نقره و صدف سوخته باریک نمایند و در چشم اندازند و اگر اکسیرین اندازند بهتر
 و بالایی آن رها و در بقدر خانه چشم چشم که از آن قطعه اسرب یا اسرب سئون
 در خطیه نهاد و بر نهند و اگر سر سیه باریک سازند و در خطیه کرده بگذارند بهتر است
 و بصواب حکم بر بندد و هرگاه کنار می قرنیه مشقه غفلت گرفته باشد علاج مسود
 او بر باد و تکه کرده اند و برین **فصل ۲۳** در دخول گیتی هر چیز و نمودن
 چشم این مرض اگر مودوی بود و علاج پذیرد و اما غیر مودوی آنچه با طحال افتد
 از صرع یا از خوابیدن یا از آزار بیک پهلو یا از صدمه و آواز مهیب که یکبار **فصل ۲۴**
 بجنبش آرد و علاجش آنست که چیزی سرخ بر آنجا بکشد که خوانند چشم را اگر
 او نزد ما خصل نظر بر چشمه بدان دارد و بیات چشم بحال آید آنچه نبر کان
 اگر از تشنج عضله مقبل بود نظر کنند که بیش یوست یا استخوانان یوست
 تقدم اراض عاده و علاجش بر طیب چنانچه تشنج یا بس مقدم است

بہن! یہ سب کچھ مجھ سے کیا گیا کہ میں خود کو اپنی بیوی سے بچاؤں۔

و در این فصل از خودم شایسته‌ی تحسین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

کسیبستان کرد و دیوار کرد و دیوار باشد
نشانست آن باطل نشانست
از اندازند و مال

[illegible]

و سکاری باید کرد اما بعد قصد و جلاب ثانی افت باشد فاعده خیالات چون
شش ماه و گذرد و نزول مانده شود آن خیالات موجب نزول المار می گردد و
که تخم نعل باریک ساخته و چشم کشیدن و رانده امخ نزول میکند و کپس گوش
کشادن نیز مانع می شود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و بجهت بود البته
نزول المار چنانچه بار اسد تعالی و بعد نزول نه دو اسو مید پند داغ که قلع
و سکاری و طر قش معرفت و بعضی جا وید شد که صاحب نزول المار را صد
قویه بر سر قاده و متجا برو کشاد و قسام این من بسیار است عا
زیجی صبی اسانجونی منتشر رقیق زجاجی خضر بعضی برود صفر
احمر و هندی از رزق اسود و ازینها هیچ کی قابل قدح نیست که بعد اصلاح
و آنچه قابل قدح است سپید صافست که از مالش چشم شمع کرد و **فصل ۲۸**
در سه عصبه مجوفه که بی نزول المار بود نشان وی سالم بودن مرد است
و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و مضطرب مانودن علاج تنقیه داغ
کنند در کوشه چشم نهند و دو پوچه بر خند چسباند و قدم باند و محاجم ناری
بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه یعنی که چشمی آنچه صلی بود اصلاح نکند
اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب سبب
مدارک توان کرد و اگر سبب سی رطوبت بود تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر بیست
بوجود ترطب کوشند و نشان زرقه میسی بطلان بصارت است و فرق درین و
نزول المار از رزق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در میسی غری
چشم پیدا شود قدح سودند پند فاعده زرقه که در صبی شده باشد معارضه بعد
بلوغ زائل شود و این زرقه را بر ص الحین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بطر که بواسطه
علیه چون بودک زند و تصفیه دم نمایند و تو یا بنویز و درده باشند و اگر بلغم جو

و سکاری باید کرد اما بعد قصد و جلاب ثانی افت باشد فاعده خیالات چون
شش ماه و گذرد و نزول مانده شود آن خیالات موجب نزول المار می گردد و
که تخم نعل باریک ساخته و چشم کشیدن و رانده امخ نزول میکند و کپس گوش
کشادن نیز مانع می شود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و بجهت بود البته
نزول المار چنانچه بار اسد تعالی و بعد نزول نه دو اسو مید پند داغ که قلع
و سکاری و طر قش معرفت و بعضی جا وید شد که صاحب نزول المار را صد
قویه بر سر قاده و متجا برو کشاد و قسام این من بسیار است عا
زیجی صبی اسانجونی منتشر رقیق زجاجی خضر بعضی برود صفر
احمر و هندی از رزق اسود و ازینها هیچ کی قابل قدح نیست که بعد اصلاح
و آنچه قابل قدح است سپید صافست که از مالش چشم شمع کرد و فصل ۲۸
در سه عصبه مجوفه که بی نزول المار بود نشان وی سالم بودن مرد است
و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و مضطرب مانودن علاج تنقیه داغ
کنند در کوشه چشم نهند و دو پوچه بر خند چسباند و قدم باند و محاجم ناری
بر ساق نهند فصل ۲۹ در زرقه یعنی که چشمی آنچه صلی بود اصلاح نکند
اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب سبب
مدارک توان کرد و اگر سبب سی رطوبت بود تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر بیست
بوجود ترطب کوشند و نشان زرقه میسی بطلان بصارت است و فرق درین و
نزول المار از رزق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در میسی غری
چشم پیدا شود قدح سودند پند فاعده زرقه که در صبی شده باشد معارضه بعد
بلوغ زائل شود و این زرقه را بر ص الحین گویند فصل ۳۰ در ضعف بطر که بواسطه
علیه چون بودک زند و تصفیه دم نمایند و تو یا بنویز و درده باشند و اگر بلغم جو

و سکاری باید کرد اما بعد قصد و جلاب ثانی افت باشد فاعده خیالات چون
شش ماه و گذرد و نزول مانده شود آن خیالات موجب نزول المار می گردد و
که تخم نعل باریک ساخته و چشم کشیدن و رانده امخ نزول میکند و کپس گوش
کشادن نیز مانع می شود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و بجهت بود البته
نزول المار چنانچه بار اسد تعالی و بعد نزول نه دو اسو مید پند داغ که قلع
و سکاری و طر قش معرفت و بعضی جا وید شد که صاحب نزول المار را صد
قویه بر سر قاده و متجا برو کشاد و قسام این من بسیار است عا
زیجی صبی اسانجونی منتشر رقیق زجاجی خضر بعضی برود صفر
احمر و هندی از رزق اسود و ازینها هیچ کی قابل قدح نیست که بعد اصلاح
و آنچه قابل قدح است سپید صافست که از مالش چشم شمع کرد و فصل ۲۸
در سه عصبه مجوفه که بی نزول المار بود نشان وی سالم بودن مرد است
و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و مضطرب مانودن علاج تنقیه داغ
کنند در کوشه چشم نهند و دو پوچه بر خند چسباند و قدم باند و محاجم ناری
بر ساق نهند فصل ۲۹ در زرقه یعنی که چشمی آنچه صلی بود اصلاح نکند
اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب سبب
مدارک توان کرد و اگر سبب سی رطوبت بود تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر بیست
بوجود ترطب کوشند و نشان زرقه میسی بطلان بصارت است و فرق درین و
نزول المار از رزق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در میسی غری
چشم پیدا شود قدح سودند پند فاعده زرقه که در صبی شده باشد معارضه بعد
بلوغ زائل شود و این زرقه را بر ص الحین گویند فصل ۳۰ در ضعف بطر که بواسطه
علیه چون بودک زند و تصفیه دم نمایند و تو یا بنویز و درده باشند و اگر بلغم جو

باب در امراض جفن و دهب بدانکه جفن بفتح جیم پیش چشم را گویند یعنی یک دهب بضم ما موسی یک است یعنی مره **فصل** در کنگه و شافش است که بعد خواب چنان نماید که ریک در شرمش پس از زانی زائل شود علاج بعد تنقیه عام به تنقیه یک مدتهاست در چشم کشند چون اگر ملین و اگر حاد و اگر استخوان نماید **فصل** در استرخاش جفن بعد تنقیه تنقیه بصبر و افاقا و مر بر یک و پشانی اگر مرصن باقی بود علاجش ششیرست یعنی بریدن یک تپچی که معروف است و رکهای درون شش کشادن نفع دارد **فصل** در التصاق جفین یعنی بهم پیستن هر دو یک و این بعد ریاضات و حیا پس از قطع سبل و ناخن می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند میل و اگر بجدت چسبیده باشد با احتیاط تمام بردارند و بعد فتح دیر و نک خایه داب و می اندازند و پنبه بر غش کل الود و میانه که از بند نزد و بجهت در غش کل بر پشت چشم بهند **فصل** در شتره یعنی کوتاه شدن یک و سباب او مده سباب استرخاست و دیگر اسوره و قه بر یک که از قطع غم و جز آن افتد علاج در مادی تنقیه کنند پس حسب تشنج بسی باشد یا استلک اندرک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد بدستکاری جرع فرمایند **فصل** در شریان که فروست نرم بر طاسر یک پدید آید و بدان سبب یک سطر شود و پیکر چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعد مدتها کشند و اگر نفع نشود ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند و ناقصین چندان بر نیرست چنانکه خازیر و سرطان از پیرنیر واقعی تحلیل سرود **فصل** در عقده که فروست سخت بر یک لای پدید آید علاج تنقیه و طی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم و خلیون نهند و آنچه قابل دستکاری یا واجب تنقیه بود بدان توجه نماید

نیم گانه و سکون نیم

مع داب است شش داب را بدست از طرفان و از

در شکرک است و شکرک شش شش که در غش کل است و شکرک شش که در غش کل است

در امراض جفن و دهب بدانکه جفن بفتح جیم پیش چشم را گویند یعنی یک دهب بضم ما موسی یک است یعنی مره فصل در کنگه و شافش است که بعد خواب چنان نماید که ریک در شرمش پس از زانی زائل شود علاج بعد تنقیه عام به تنقیه یک مدتهاست در چشم کشند چون اگر ملین و اگر حاد و اگر استخوان نماید فصل در استرخاش جفن بعد تنقیه تنقیه بصبر و افاقا و مر بر یک و پشانی اگر مرصن باقی بود علاجش ششیرست یعنی بریدن یک تپچی که معروف است و رکهای درون شش کشادن نفع دارد فصل در التصاق جفین یعنی بهم پیستن هر دو یک و این بعد ریاضات و حیا پس از قطع سبل و ناخن می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند میل و اگر بجدت چسبیده باشد با احتیاط تمام بردارند و بعد فتح دیر و نک خایه داب و می اندازند و پنبه بر غش کل الود و میانه که از بند نزد و بجهت در غش کل بر پشت چشم بهند فصل در شتره یعنی کوتاه شدن یک و سباب او مده سباب استرخاست و دیگر اسوره و قه بر یک که از قطع غم و جز آن افتد علاج در مادی تنقیه کنند پس حسب تشنج بسی باشد یا استلک اندرک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد بدستکاری جرع فرمایند فصل در شریان که فروست نرم بر طاسر یک پدید آید و بدان سبب یک سطر شود و پیکر چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعد مدتها کشند و اگر نفع نشود ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند و ناقصین چندان بر نیرست چنانکه خازیر و سرطان از پیرنیر واقعی تحلیل سرود فصل در عقده که فروست سخت بر یک لای پدید آید علاج تنقیه و طی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم و خلیون نهند و آنچه قابل دستکاری یا واجب تنقیه بود بدان توجه نماید

فصل ۸ در شمع منقلب و شعر زائد موی مرده که و از کون شده و چشم خندان
شمع منقلب گویند و آنرا که در غیر مبت روید شعر زائد مانند علاج بعد تنقیه موی
زاید بکنند و آنجا را بنوشا در بخارند و بیضه سورچه و شیر انجیر و خون که سگ طلا نمایند
و کف دریا بجا آب مغول یا بدن مبت را خدر کند و اگر موی منقلب باشد
بجسل و بوی بامیه های است زیرا بچسباند تا و چشم نخلد و بعد کردن بن موی
یا بالائی سوزن مانند داغ و اوان آخر العلاج است و خياط و شمشیر نیز تدبیر است
فصل ۹ در انتشار الاهاب یعنی یختم شده علاج اگر فساد غذا باشد بطور
غلبه صفرا یا سودا تنقیه خط مفید نمایند و اگر از ضعف جاوید آن موضع بود
عقب قرطیس و پتهای کرم اقد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سیاق
دروشنایی کشند که شد یا تقویت اند و اگر از غلبه طوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند
و در تحجیف کوشند و اگر از سببی دیگر اقد که مانع غذا رسیدن بود از ازاله وی
کنند **فصل ۱۰** در ریاض الاهاب یعنی سپیدی مرده علاج بعد تنقیه بلغم
برک لاله ششی بر و عنایت بالاند و روشنایی بیل برتر کشند **فصل ۱۱** در
جرب الاجان یعنی فرو نیهای خرد با جارش که در باطن ملک پدید آید علام
حسب ماده تنقیه نمایند و برود نفسجی کشند **فصل ۱۲** در برد و آن رطوبت
خاطی ناله مانند که اگر بر ظاهر ملک افتد علاج بقیه و طی و د خلیون تعلین
و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند **فصل ۱۳** در صلابت جنین
و غلظت آن سختی چون در پیک افتد کشادن پوشیدن چشم دشوار میشود
علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلین موضع تحلیل ماده نمایند با ملکاب جریمه
و این اجزاء را همین نیز خوانند و آنجا که با صلابت ابجن خارش ملا ماده بود و می شود
به پوسته این **فصل ۱۴** در بلاق یعنی سطر و سرج شدن ملک صحر

در شمع منقلب و شعر زائد موی مرده که و از کون شده و چشم خندان
شمع منقلب گویند و آنرا که در غیر مبت روید شعر زائد مانند علاج بعد تنقیه موی
زاید بکنند و آنجا را بنوشا در بخارند و بیضه سورچه و شیر انجیر و خون که سگ طلا نمایند
و کف دریا بجا آب مغول یا بدن مبت را خدر کند و اگر موی منقلب باشد
بجسل و بوی بامیه های است زیرا بچسباند تا و چشم نخلد و بعد کردن بن موی
یا بالائی سوزن مانند داغ و اوان آخر العلاج است و خياط و شمشیر نیز تدبیر است
در انتشار الاهاب یعنی یختم شده علاج اگر فساد غذا باشد بطور
غلبه صفرا یا سودا تنقیه خط مفید نمایند و اگر از ضعف جاوید آن موضع بود
عقب قرطیس و پتهای کرم اقد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سیاق
دروشنایی کشند که شد یا تقویت اند و اگر از غلبه طوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند
و در تحجیف کوشند و اگر از سببی دیگر اقد که مانع غذا رسیدن بود از ازاله وی
کنند در ریاض الاهاب یعنی سپیدی مرده علاج بعد تنقیه بلغم
برک لاله ششی بر و عنایت بالاند و روشنایی بیل برتر کشند در
جرب الاجان یعنی فرو نیهای خرد با جارش که در باطن ملک پدید آید علام
حسب ماده تنقیه نمایند و برود نفسجی کشند در برد و آن رطوبت
خاطی ناله مانند که اگر بر ظاهر ملک افتد علاج بقیه و طی و د خلیون تعلین
و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند در صلابت جنین
و غلظت آن سختی چون در پیک افتد کشادن پوشیدن چشم دشوار میشود
علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلین موضع تحلیل ماده نمایند با ملکاب جریمه
و این اجزاء را همین نیز خوانند و آنجا که با صلابت ابجن خارش ملا ماده بود و می شود
به پوسته این در بلاق یعنی سطر و سرج شدن ملک صحر

در شمع منقلب و شعر زائد موی مرده که و از کون شده و چشم خندان
شمع منقلب گویند و آنرا که در غیر مبت روید شعر زائد مانند علاج بعد تنقیه موی
زاید بکنند و آنجا را بنوشا در بخارند و بیضه سورچه و شیر انجیر و خون که سگ طلا نمایند
و کف دریا بجا آب مغول یا بدن مبت را خدر کند و اگر موی منقلب باشد
بجسل و بوی بامیه های است زیرا بچسباند تا و چشم نخلد و بعد کردن بن موی
یا بالائی سوزن مانند داغ و اوان آخر العلاج است و خياط و شمشیر نیز تدبیر است
در انتشار الاهاب یعنی یختم شده علاج اگر فساد غذا باشد بطور
غلبه صفرا یا سودا تنقیه خط مفید نمایند و اگر از ضعف جاوید آن موضع بود
عقب قرطیس و پتهای کرم اقد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سیاق
دروشنایی کشند که شد یا تقویت اند و اگر از غلبه طوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند
و در تحجیف کوشند و اگر از سببی دیگر اقد که مانع غذا رسیدن بود از ازاله وی
کنند در ریاض الاهاب یعنی سپیدی مرده علاج بعد تنقیه بلغم
برک لاله ششی بر و عنایت بالاند و روشنایی بیل برتر کشند در
جرب الاجان یعنی فرو نیهای خرد با جارش که در باطن ملک پدید آید علام
حسب ماده تنقیه نمایند و برود نفسجی کشند در برد و آن رطوبت
خاطی ناله مانند که اگر بر ظاهر ملک افتد علاج بقیه و طی و د خلیون تعلین
و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند در صلابت جنین
و غلظت آن سختی چون در پیک افتد کشادن پوشیدن چشم دشوار میشود
علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلین موضع تحلیل ماده نمایند با ملکاب جریمه
و این اجزاء را همین نیز خوانند و آنجا که با صلابت ابجن خارش ملا ماده بود و می شود
به پوسته این در بلاق یعنی سطر و سرج شدن ملک صحر

که اس در ثقبه است یا برون مکر در دست فتور در سمع و شدت در د
روز مت باشد نزدیکه دوائی مرکب است باب گشنیز طلائع نمایند درون و برون
گوش و نیز اسپان و دوشند تا در بایستد و اگر نایستد احاب علیه باخم
لثان بچکانند تا ریم کند و بالای دینچه شده و اگر برون ثقبه است و رزم طری آید
و تب لازم میباشد و در دوشند یذیب و درین استعمال روادعات نهی است
و عند شدت در دپارچه و آب گرم تر کرده بکشد توان کرد و بنک گرم نیز به
دور و زبرک کرنت در روغن زرد که نه دینچه به درم بهند تا تحلیل داده کند فایده
آنچه گفته شد بود گرم مخصوص است اما درم بارد و درون صماخ بود یا برون مطبل
سامع نمیشود و در قوی تب نامی میباشد تا بقل و تند و لازم دیت و در غرض
تر بچکاندن بعد ثقبه نفع تمام دارد و در بار و **فصل ۳** در قرحه گوش و
تشنش تقدم و رمت و بر آمدن بیم علاج شهید انزروت مسحوق و در
آلوده بکند تا پاک کند و بعد از زروت و دم الاخوین و کند زرد و
نمایند یا بروغن گل آمیزند و بفتیله بردارند و اگر در دشدید بود و خاکستر
و قدر می جذبید سترحت اصلاح افیون بهم آمیخته در دسازند یا بجزیری امین
بچکانند **فصل ۴** در طرش و در قرحه و صمم نقصان سمع را طرش و بطلان
ادرا و قرحه نقصان صماخ را صمم گویند و کاهی کمی مرادف دیگری آید علاج
حسب سبب تدارک کنند و در اینجا ثقیه بقراین نمایند اگر ثقیه مطلوب باشد آنچه
روز بخران می افتد محتاج تبخیر نیست و آنچه از کبر سن افتد یا موی که بود و بطلان
نم پذیرد و طفل را اگر گوش کران شود و معتزله بکن نمایند و یک قطره در گوش بچکانند
و **فصل ۵** در دخول الحصاة یعنی درآمدن شکر زرد مانند آن در گوش
علاج روغن در گوش بچکانند و عطسه را حرکت دهند و چون آید باید من

ذوق و دوی است که طعمی طبیعی می آید و در آن وقت تناول یا بدون آن
 و سبب این غلبه غلطی از اخلاط است و طعم بر آن ال علاج تنقیه خلط غالب نماید
 بقصد یا با سهال بعد غرغره فرمایند بکنجین **فصل ۱۱** در طبان ذوق
 یعنی هیچ نر مجسوس نشود و کما باشد که حس لیس نیز باطل شود و از حرارت
 برودت تنفعل گردد زبان و سبب این علت نفوذاده طبست در مجرم
 علاج بعد تصحیح و تنقیه و مانع غرغره فرمایند بطبیخ عاقر و حاد و موزج و خمدل اگر
 حرارت نباشد و الا کل سرخ و ساق بچوشانند و طبخ او بچینید و مرغی آمیزند
 نغز غرغره کنند **فصل ۱۲** در قشر زبان و در آن یعنی پوستهای باریک جدا
 شود و از دهن در زبان چون تخم قره بیشتر جدا میگردد و علاج بعد قصد سهال
 صغرا آس و کل سرخ و کلار در سرکه بچوشانند و مضغه کنند **فصل ۱۳** در
 شوالقهم یعنی دانه های خرو که در دهن بر آید علاج که زنده و سهیل و دند بستر
 که در کشنیز و عدس و حبث شعلب جوشانیده باشند تصفیه نمایند **فصل ۱۴**
 در قلاع یعنی جراحت و ریش دهن که ناز و باطنی بود علاج حبث نازده
 تنقیه کنند بعد اگر دوی باشد یا صغرا و دوی غرغره کنند بدینچه در شور کفتم و
 طباسیر و کلار و کافور باریک ساخته در و سازند و آنجا که قره بغایت بد بود
 بسرکه و نمک تصفیه نمایند با طوط زرد و ده شود و اگر از لدع سرکه شیر عصار
 بجای سرکه آمیزند و اگر بلغمی بود و بیشتر آن فو بلیله و عاقر و حاد و سرکه جوشند و مضغه
 کنند و اگر سودا بود و یک خا بخامد و غر ساق کا و بالند و بجهت تقویت محل
 ناز و کشنیز و پوست انار در سرکه بچوشند و مضغه کنند **فصل ۱۵** شیر خشت و آب
 غلب شعلب حل کرده قلاع صبیان را بایندن اثر تمام دارد و بدتور کا و زبان
 سوخته پاشیدن **فصل ۱۶** در آکله الفهم و آن قلاع خبیثه است که زود

فصل ۱۷ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۱۸ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۱۹ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۲۰ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۲۱ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۲۲ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۲۳ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۲۴ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۲۵ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۲۶ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۲۷ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۲۸ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۲۹ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۳۰ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۳۱ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۳۲ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۳۳ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۳۴ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۳۵ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۳۶ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۳۷ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۳۸ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۳۹ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۴۰ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۴۱ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۴۲ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۴۳ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۴۴ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۴۵ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۴۶ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۴۷ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۴۸ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۴۹ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۵۰ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۵۱ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۵۲ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۵۳ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۵۴ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۵۵ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۵۶ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۵۷ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۵۸ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۵۹ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۶۰ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۶۱ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۶۲ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۶۳ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۶۴ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۶۵ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۶۶ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۶۷ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۶۸ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۶۹ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۷۰ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۷۱ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۷۲ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۷۳ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۷۴ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۷۵ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۷۶ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۷۷ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۷۸ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۷۹ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۸۰ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۸۱ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۸۲ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۸۳ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۸۴ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۸۵ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۸۶ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۸۷ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۸۸ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۸۹ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۹۰ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۹۱ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۹۲ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۹۳ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۹۴ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۹۵ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۹۶ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۹۷ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۹۸ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۹۹ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود
 فصل ۱۰۰ در قلاع و در آن قلاع خبیثه است که زود

بسیار دارد و این نیز قسمی از غرس است و تدبیر او تدبیر نیست **فصل ۴۴** در ماکل
 و غشت و ثقیب انسان یعنی خورده شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن
 دندان علاج نقیه دماغ کنند و حصص و ماز و عاقر قرعاسنون سازند و آنچه
 از اقسامی طوبت اصلی باشد هرگز دندان و اسباب و بول بداشود و از بول
 میکیر و ما جبت بطور اثر و بول تربط باید کرد **فصل ۴۵** در ماکل یعنی چیزی
 مانند سفال در پنج دندان متکون شود و در دو دندان را قلع نیز مانند علاج
 نقیه موده غالبه نمایند پس آن آتشی از ابرو نمایند و بعد بسون یک زرد لهر
 شیش سوخته بمانند یا بعد را در گوشت و دیگر متکون شدن **فصل ۴۶** در تغییر رنگ
 دندان صفت نشان صفت سیاهی و سیاهی و با و نجاشی نشان سودا و جسی نشان
 بغم غلیظ علاج چوب موده نقیه نمایند پس در صفت ارد عدس با سکه و در سودا
 پنج کبر و روغن کل و در بیاض روغن مصطکی باید یالید **فصل ۴۷** در ترک
 انسان یعنی خیش دندان علاج آنچه و عیسان شیان افتد با قضا مییت
 مزاحم او نشوند اما آنچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد و حسب سبب بیشتر
 از غلبه رطوبت و جوش خون مفسد و لته باشد قصد قیال و چهار رک و حجامت
 و قن و ارسال طلق بر لته نفع تمام دارد و کشتنهای مقوی نافع است و هرگاه
 دوا سودمند بود و حاجت بکشد آن آید نخست آنرا پنج دست کند بدین طریق
 که بن دندان را بمضع بپارند پس بر آن پنج تر با یک گرفته باشند و با شیر انجیر خام
 بمالند و سه روز این عمل کرده باشند که بلا تصدیع منقطع خواهد شد **فصل ۴۸**
 در زیاد السین یعنی آگنده شدن یا در از شدن دندان علاج اگر از
 غلبه خون بود و در کند و مسهل دهند و این با درومی باشد و اگر مضع
 بود و بی در باشد مسهل مغب باید داد و اگر زیادتی حقیقه باشد که دندان

بسیار دارد و این نیز قسمی از غرس است و تدبیر او تدبیر نیست
 و غشت و ثقیب انسان یعنی خورده شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن
 دندان علاج نقیه دماغ کنند و حصص و ماز و عاقر قرعاسنون سازند و آنچه
 از اقسامی طوبت اصلی باشد هرگز دندان و اسباب و بول بداشود و از بول
 میکیر و ما جبت بطور اثر و بول تربط باید کرد
 مانند سفال در پنج دندان متکون شود و در دو دندان را قلع نیز مانند علاج
 نقیه موده غالبه نمایند پس آن آتشی از ابرو نمایند و بعد بسون یک زرد لهر
 شیش سوخته بمانند یا بعد را در گوشت و دیگر متکون شدن
 دندان صفت نشان صفت سیاهی و سیاهی و با و نجاشی نشان سودا و جسی نشان
 بغم غلیظ علاج چوب موده نقیه نمایند پس در صفت ارد عدس با سکه و در سودا
 پنج کبر و روغن کل و در بیاض روغن مصطکی باید یالید
 انسان یعنی خیش دندان علاج آنچه و عیسان شیان افتد با قضا مییت
 مزاحم او نشوند اما آنچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد و حسب سبب بیشتر
 از غلبه رطوبت و جوش خون مفسد و لته باشد قصد قیال و چهار رک و حجامت
 و قن و ارسال طلق بر لته نفع تمام دارد و کشتنهای مقوی نافع است و هرگاه
 دوا سودمند بود و حاجت بکشد آن آید نخست آنرا پنج دست کند بدین طریق
 که بن دندان را بمضع بپارند پس بر آن پنج تر با یک گرفته باشند و با شیر انجیر خام
 بمالند و سه روز این عمل کرده باشند که بلا تصدیع منقطع خواهد شد
 در زیاد السین یعنی آگنده شدن یا در از شدن دندان علاج اگر از
 غلبه خون بود و در کند و مسهل دهند و این با درومی باشد و اگر مضع
 بود و بی در باشد مسهل مغب باید داد و اگر زیادتی حقیقه باشد که دندان

دوا را از این طریق و مصلی در کشتنهای دندان کنند ۱۱

فانی

کماله از این

کماله از این

کماله از این

کماله از این

کماله از این

کماله از این

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

سایده برکشت زانکه از نند تا بر واید **باب** در امر امن خلق و کمالات و
و تصبیه ریه خلق مشهور است کمالات طازه یعنی جسمی که آویز است و خلق مری و جرا
آب و طعام و تصبیه ریه مجاری نفس **فصل** در ورم اللغات یعنی آمانش
طازه علاج حبس ما و تبقیه نمایند و بعد تغیر غرغره نمایند در دومی و صفراوی بسر که
و کلاب و عصاره غنث اشک و اشال آن در بلغمی تریبی و کجمنین خنجر
و در سوداوی بغیر خلوس و زیر ماز حل شود و **فصل** در استرخا و اللغات یعنی
طازه مست شود و خر و ترکیه و این اسقوط اللغات نیز کنید علاج اگر خونی بود
که نرند و بسر که و کلاب مضغه نمایند و کلسنج و صندل و طاروکا نور یا لند و اگر
بلغمی بود بعد تبقیه غرغره کنند با راحل و شب و شام کوزن سوخته و نوشاد و رب
سایده بگوچ میل نماده طازه را بر واند و برار که سر سریش که راخته و سر که
بسنج آسخته بگذارد با سبیدی بضمیه مرغ تا طازه را با لاکش و دماز و بسر که سایده
بر که خل نهان شیل طازه افتاده است و همچنان گل سرشوی سوخته و بر که
سرشته و ما ضرورت قوی نباشد طازه باید برید و خوا و با بن خوا و دوا و استیصال
باید کرد که ابعال بعضی خارج حروف نماید از پنج بریدن طازه **فصل** هم در خاق
رستی و نفس و ن یاو چیز می فرو بردن یاو بر و فرو افتد بسبب و ن آفتی و خلط
علاج در دومی و صفراوی غشت که قیال نرند و رنگه زیر زبان است باید که
خون اندک اندک بدقت گیرند و اگر استلانی خون بسیار بود و ضعف نباشد کبار
خون حسب تقاضای معتدل بقدر گیرند بعد اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و
بعد تصبیه لیش نمایند اگر طبع بعضی بود پس از تبقیه از آب سماق و دیگر برات غرغره
باید کرد و جهت تعدیل اثر بر بلغمی باید خوراند و آبش جو تصفیه باید و رزید اگر سر
نمود محضات بکار توان بست شراب و غرغره و برگاه ورم بطرف خارج ظاهر

طراز
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
در امر امن خلق و کمالات و تصبیه ریه خلق مشهور است کمالات طازه یعنی جسمی که آویز است و خلق مری و جرا آب و طعام و تصبیه ریه مجاری نفس فصل در ورم اللغات یعنی آمانش طازه علاج حبس ما و تبقیه نمایند و بعد تغیر غرغره نمایند در دومی و صفراوی بسر که و کلاب و عصاره غنث اشک و اشال آن در بلغمی تریبی و کجمنین خنجر و در سوداوی بغیر خلوس و زیر ماز حل شود و فصل در استرخا و اللغات یعنی طازه مست شود و خر و ترکیه و این اسقوط اللغات نیز کنید علاج اگر خونی بود که نرند و بسر که و کلاب مضغه نمایند و کلسنج و صندل و طاروکا نور یا لند و اگر بلغمی بود بعد تبقیه غرغره کنند با راحل و شب و شام کوزن سوخته و نوشاد و رب سایده بگوچ میل نماده طازه را بر واند و برار که سر سریش که راخته و سر که بسنج آسخته بگذارد با سبیدی بضمیه مرغ تا طازه را با لاکش و دماز و بسر که سایده بر که خل نهان شیل طازه افتاده است و همچنان گل سرشوی سوخته و بر که سرشته و ما ضرورت قوی نباشد طازه باید برید و خوا و با بن خوا و دوا و استیصال باید کرد که ابعال بعضی خارج حروف نماید از پنج بریدن طازه فصل هم در خاق رستی و نفس و ن یاو چیز می فرو بردن یاو بر و فرو افتد بسبب و ن آفتی و خلط علاج در دومی و صفراوی غشت که قیال نرند و رنگه زیر زبان است باید که خون اندک اندک بدقت گیرند و اگر استلانی خون بسیار بود و ضعف نباشد کبار خون حسب تقاضای معتدل بقدر گیرند بعد اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و بعد تصبیه لیش نمایند اگر طبع بعضی بود پس از تبقیه از آب سماق و دیگر برات غرغره باید کرد و جهت تعدیل اثر بر بلغمی باید خوراند و آبش جو تصفیه باید و رزید اگر سر نمود محضات بکار توان بست شراب و غرغره و برگاه ورم بطرف خارج ظاهر

ایضا صاحب الکرم
مکنده و محسوسات جمیع
از قیاس تا دانش را برین
پوشانند و در هیچ فنوار
هیچ فاضل باشد و نه
بیت از او نماند آن
و غرضش بیان د
عالم

شود وضع مجامع و ارسال خلق بران سود و آرماد و نافع اوست عضو بر آید و در سود
مجمعات سابقین مفیدست و چون سه روز از مرض بگذرد مغز فلوس در شیرگاه
حل کرده و صاف نموده و غرغره نمایند که نافع است و هرگاه مریض ضعیف شده باشد
و طبیعت سرد رسد تا ضرورت نبیند فصد سادرت نکند و هرگاه ماده خنق نخسته شود
و خوشکافد از بوره طبیعت و خور حطاط طیف که در شیر تازه و در غنمای گرم
و میخیزد باشد غرغره کنند تا بسکافد و بعد سکاقت بشیر که باشد منبرج بود غرغره
فرمانند تا ریم پاک شود و درین هنگام بحریه که از آب سبوس کندم بود و عن بادام
و شکر ساخته باشند افند و فرمایند فاکند و در دکلودای سرد بطا بر کلو تاناید
بلکه چون متعیه شد باشد زفت و نظرون و خردل و آب سائیده بر کلو طلائاناید
ماده از باطن بطا هر گز آید و بر می قصبه نیز نریزد و وضع مجامع زیر نرخ لهذا استوده
و در بعضی نیز تخم طبع بکشاید یا بادیه مشروب و آب ترب و تخمین عسل غرغره
نمایند و اگر علت صعب بود که زربان زنند و بر قفا و زیر نرخ مجامع دهند و در سود
رک با سلیق زنند و شکاف نسیم نمایند و حبت خون بگیرند و بدایخه در بعضی
گذشت طبع ملائم کنند و شیر مغز فلوس تغیر نمایند و علیه و با بویه و برگ کزنب کو
بخیه بزوعن زکس می پیدایند و در خارج خلق منما کنند فاکند نوعی است از
حقاق که از اخاق کلی می گیرند و این شد بدترین اقسام است و مریض مانند سگ
و گن می کشاید و زبانش می برآورد و سبب این اگر در عضلات طلق بود و حبت
و متعیه نمایند چنانچه گفته شد و اگر زوال فقرات بود و بالاسب زوال قهار گوشند
بدایخه لائق نبود و نوعی است از حقاق مسمی و درجه و اصعب ترین اقسام است و
عدم قدرت بر تکلم و بلع و بر آمدن ایخه نباشد تکلف از راه بینی خاصه نیست و
هرگاه زیر کلو سرخی پیدا آید نشان محمودت و تدبیر همان است که گذشت

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

فصلی بنیادی: کلیدی بنیادی

کتاب فی الحقیقه فی الطب
کتاب فی الحقیقه فی الطب
کتاب فی الحقیقه فی الطب

درمان که در معده و در
درمان که در معده و در
درمان که در معده و در

درمان که در معده و در
درمان که در معده و در
درمان که در معده و در

درمان که در معده و در
درمان که در معده و در
درمان که در معده و در

درمان که در معده و در

درمان که در معده و در
درمان که در معده و در
درمان که در معده و در

و غرغره درینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدریس غرق هرگاه آدمی را از آب برارند
و بهوش بود اما نفس باقی باشد و از کون سازند و شکم پخش کنند تا آب برآید
و قطن و تخم بید در خمر که جوشیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعد
حریر و ارد نموده و شیر دهند تا راجشش اصلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غرق
را تاسه نذر آب بعد غرق حیات می باشد همچون مسکوت را غلط محض است همین
که نفس می زند حکم موت می کنند و تغذیه تدریس نبر دارند **فصل ۱۳**
در تدریس غرق بوقت یعنی کسی که کله می وی به کند خفه کرده باشند هرگاه
نفس باقی بود فی الفور کنند بر بند پس بگویند کف در دهن دار و یا نه اگر نه
که قیفا ل زنند و بجهت نرم طبع نرم نمایند و یا بهار یا بخورل سود بسیار بالند
چون بهوش آید بفرمایند که بر دهن بغشته و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد
امید بود **فصل ۱۴** در عسر البع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی اینجا
بسیب تنگی مجری بود و خناق و انقباض مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوزی
تراج مری بود علاجش تعدیل مزاج است حسب دوضع اخمد و این مرض بین القصر
باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف سینه
فصل ۱۵ در درم المری علاج حسب دقتیه نمایند و تعدیل فرمایند با شربت
موافقه **فصل ۱۶** در قروح المری و نشان ایشان می از دم و جع است و
محلش و بطعام نیز و ترش ضرر یافتن اگر چه اندک بود و عدم تضرر بطعام چرب
لحمه بزرگ خورده شود و خلاف درم که درینجا عکس این شد و همین فرق میکنند درم
و قرصه با لکه قرصه اکثر بعد انقباض درم مری افتد و گاه بی درم نیز افتد از نادره عاده
علاج سوم پیچید و در دهن کل بگرداند و جرحه جرحه نباشند بعد از آنکه دوسه روز
مارعسل با شیر و سرکه نوشیده باشند و قرصه پاک شده باشد **فصل ۱۷**

در تدریس غرق هرگاه آدمی را از آب برارند و بهوش بود اما نفس باقی باشد و از کون سازند و شکم پخش کنند تا آب برآید و قطن و تخم بید در خمر که جوشیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعد حریر و ارد نموده و شیر دهند تا راجشش اصلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غرق را تاسه نذر آب بعد غرق حیات می باشد همچون مسکوت را غلط محض است همین که نفس می زند حکم موت می کنند و تغذیه تدریس نبر دارند
در تدریس غرق بوقت یعنی کسی که کله می وی به کند خفه کرده باشند هرگاه نفس باقی بود فی الفور کنند بر بند پس بگویند کف در دهن دار و یا نه اگر نه که قیفا ل زنند و بجهت نرم طبع نرم نمایند و یا بهار یا بخورل سود بسیار بالند چون بهوش آید بفرمایند که بر دهن بغشته و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید بود
در عسر البع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی اینجا بسیب تنگی مجری بود و خناق و انقباض مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوزی تراج مری بود علاجش تعدیل مزاج است حسب دوضع اخمد و این مرض بین القصر باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف سینه
در درم المری علاج حسب دقتیه نمایند و تعدیل فرمایند با شربت موافقه
در قروح المری و نشان ایشان می از دم و جع است و محلش و بطعام نیز و ترش ضرر یافتن اگر چه اندک بود و عدم تضرر بطعام چرب لحمه بزرگ خورده شود و خلاف درم که درینجا عکس این شد و همین فرق میکنند درم و قرصه با لکه قرصه اکثر بعد انقباض درم مری افتد و گاه بی درم نیز افتد از نادره عاده
علاج سوم پیچید و در دهن کل بگرداند و جرحه جرحه نباشند بعد از آنکه دوسه روز مارعسل با شیر و سرکه نوشیده باشند و قرصه پاک شده باشد
در تدریس غرق هرگاه آدمی را از آب برارند و بهوش بود اما نفس باقی باشد و از کون سازند و شکم پخش کنند تا آب برآید و قطن و تخم بید در خمر که جوشیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعد حریر و ارد نموده و شیر دهند تا راجشش اصلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غرق را تاسه نذر آب بعد غرق حیات می باشد همچون مسکوت را غلط محض است همین که نفس می زند حکم موت می کنند و تغذیه تدریس نبر دارند
در تدریس غرق بوقت یعنی کسی که کله می وی به کند خفه کرده باشند هرگاه نفس باقی بود فی الفور کنند بر بند پس بگویند کف در دهن دار و یا نه اگر نه که قیفا ل زنند و بجهت نرم طبع نرم نمایند و یا بهار یا بخورل سود بسیار بالند چون بهوش آید بفرمایند که بر دهن بغشته و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید بود
در عسر البع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی اینجا بسیب تنگی مجری بود و خناق و انقباض مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوزی تراج مری بود علاجش تعدیل مزاج است حسب دوضع اخمد و این مرض بین القصر باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف سینه
در درم المری علاج حسب دقتیه نمایند و تعدیل فرمایند با شربت موافقه
در قروح المری و نشان ایشان می از دم و جع است و محلش و بطعام نیز و ترش ضرر یافتن اگر چه اندک بود و عدم تضرر بطعام چرب لحمه بزرگ خورده شود و خلاف درم که درینجا عکس این شد و همین فرق میکنند درم و قرصه با لکه قرصه اکثر بعد انقباض درم مری افتد و گاه بی درم نیز افتد از نادره عاده
علاج سوم پیچید و در دهن کل بگرداند و جرحه جرحه نباشند بعد از آنکه دوسه روز مارعسل با شیر و سرکه نوشیده باشند و قرصه پاک شده باشد

130

و شش بصوت یعنی گونگی آواز و در غیر و بطلان الصوت یعنی برکردن آواز
اصلاً بر نداشتن آواز علاج تحقیق سبب نمایند که نزل است یا سوز مزاج خمر و اگر
نزل باشد شربت شش و هند و بطبخ گوشت مرغ و نایند ماده را باز دارد و اگر سوز
مزاج بود شربت مزاج تدارک نمایند فایده که بیاختن آواز و شربت را صف
کند و با قلا و سوز و خمر و بجز و بجز و مغز با دانه و شکو و دانه و فصل و تخم گمان
هر واحد از اینها مصفی صوت است اکلاً **باب** در امراض سینه و صدر
بیماریهای شش سینه فصل در بر روی ضیق نفس و این را بهر نیز گویند
و بعضی درین بر سه لفظ فرق میکنند با بخله مرضی است مزمن فسی او و اگر عسر اکبر
هر چند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه آنچه از بلغم بود بر آمدن بلغم بمرغ
سینه گواهی دهد علاج بحدیج و اسهال شربت زو فاباب که کم میخته جو
صبح و شام و وقت خفتن بر بار دو توله و کا و کا و فی لازم دارند بطبخ ترب
و عسل نوشیده و گوشت طیور غذا سازند توایل حار آمیخته و غند غلبه بلغم
تخم گمان نیکوخته و جو شایند و صاف کرده و با عسل بنهند که فوراً تسکین میدهد
و بادویه کم سینه پیر دارند که موجب ازمان مرض میشود و سینه را بر وزن سه گره
در وزن تخم گمان که موم در آن آمیخته باشند چرب دارند و آنچه از آنجا رقیب بود
تو آنرا و تخم بنفشه و عطرش گواهی دهد علاج رگ با سلیق زنند از دست چپ
و لعابات دهند و طینات نوشاند و اطراف بالند و آنچه از گرمی ساد و بود که پیش
افتد تو آنرا بر نفس و عطرش گواهی دهد و عظم بنفشه شد علاجش تبدیل است بمبروات
شیر با و طار علی الصدر و آنچه از استرخامی عضله های سینه بود و لین بنفشه و نفس کالعی
نفس مضاعف گواهی دهد و تا سینه است نمک نفس نیاید علاج روغن کس
بالند و بجلال فایح گوشند و طبع حله و دار چینی با ل تخم مرغ نمایند و آنچه از خشکی

[illegible]

ریه بود و دست آواز و تشنگی دفع بطلبات کواهی به علاجش سلیب است یا زین
مرطب نشسته نافع تر و شیرین نوشیدن سودمند تر و آنچه از بردن ششش بی مضر
از سردی کواهی به و علاجش تسخین است و آنچه از باد باشد که در سنان قد نفس
و آید عدم گرانی و سر نه بی مغم و تضر از چیزهای بادی کواهی به و علاجش کسر باد
است به نقیه و تعدیل شربت و با بونه بر سینه و پهلویها کردن و فلان سینه خورش
نافع و آنچه از ورم شش و جگر و کبد و جز آن بود عرض مرض باشد و در امر آن
بیاید و آنچه از خناق بود که شست و آنچه از متلاهی سعه بود در پری سعه به پدید
علاجش تنقیه سعه است بقلیل غذا و تجوید مضمون و نوعی است از غرض که معصبین
اقسام است و اما سینه است نکند دم نیاید و پهلوی زمین تواند نهد و این را
اتصاب النفس گویند پیش با و غلیظ بود یا ورم که در مجری نفس افتد یا تهاجر
اعضات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۲** در حال یعنی سینه آنچه از سوزن
سافج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل است و آنچه از خون
با عظم و گرمی نفس و حرمت و جفا باشد و علاجش فصد است و اگر گرمی و جگر بود
اطعای او بر سر و ات نمودن و منقوع تعلین کردن در حالت مفید و از آنچه از
یخچن ماده رقیق و داغ بود بی نفت باشد و شب و بعد خواب غایب کند و علاجش
نزد است و بطبع گوشت از غریزه کردن و منع عربی در سینه نشستن مفید و آنچه از زهر
ماده بر شش بود از دماغ و غلیظ شدن وی در آن و بر آمدن خلط از ج
بسر فرزندید و گرانی سینه و عقب ز کام پیداشدن کواهی میدهد و علاجش
بطنج زود فاد و انجیر و علبه و پنجهک نوشیدن است و رب السوس و فلفل و شکر
بر سه برابر ج ساخته در دهن گرفتن آنچه از رطوبت شش و سینه بود بلغم بسیار
بسر فرزندید و لرز باشد و سینه خرخره کند و این شش و در طوبین بیشتر است

اندک است و آنجا که از سرایه قصه قیصال و تجارت انقراض و مضاعف است یعنی مذکور کند و آنجا که
 از خمر و قصبه آید یعنی مذکور نموده کند و قرص نفث الدم در دوشین نیز مذکور است
 قصبه تعصبه اندک است و آنجا که در غشای دوشین بود فقط و آنجا که است شش
 قصه صافین و با سلیق تجارت بر ساقی کند و معجزه دارند و حسب حاجت در
 تعویل گوشند و عند حاجت فاعضا بر سینه بهند بشطیکه ورم در شش باشد
 و آنجا که از سینه یه قصه با سلیق کند و قرص نفث الدم نوشند اندک اندک بقضا
 بر سینه طلائد و جرح سینه در دو به میشود و آنجا که زمری و جعد بود غماید به شش
 و محل یک مذکور است فاعده نافع ترین ادویه در همه اسام نفث الدم در
 مخصوص است یک شغال و شیر و برک خورده یا سان محل بدیند و برک خورده
 حایند و خوردن مجرب است و به کاجون و شش فیشرد و سرفه شدید بود سرفه
 و کلاب تعرق کند و اندکی نوشند و اگر سرفه پیچیده با عسل لیسانند و خاکستر حبابخیر
 آب نیز بنوشانند و اگر ناشایز اینند بهتر و قوی تر بود **فصل** در نفث الدم
 یعنی بادن ریه از دوشین آنچه سببش الفجا زوات الیه یا ذوات عجب باشد یا
 سل بود یا دیله عدد و بود هر یک گفته آید و آنچه از خلق و خمره اجزای دوشین
 نجات و دیگر اوزام این ظاهر شود و آنچه از سینه آید جهت الفجا یا سلسله عکاس
 تطیف خدمت بدینچه در معال یعنی گذشت تا ماده تواند ترشح شد و موم و
 روغن بونه و پیه یا کیان با هم سرشته بر سینه ضا و نمایند و قطعا چیزی مابود با
 و بعضی ندیند و شرب مطبوخ زعفران و خاکشا و خمر و اصل اسوس نفع تمام دارد
 حد و رگه و حجب سینه یا در شش افتد و شاید این ضابطه یاد دارند **فایده**
 و به سینه و شش در راه دانه قصه می آید و دیگر دفع طبعی است بادن با وجود
 و نیت و بر کا و به شش بدارید و در فضای سینه ریخته جمع شود و از احتقان الدم

ش **ص**

اشباح است تمام طرد و فرقی است که در کتاب مرقوم میشوند و بر آنست بومی بدیدند
مخلفات طوبت علاج هر چند که این مرض لاودست اما اگر تدبیر نیک یا بد ممکن است
که بیمار تا دیر نرزد و بوی گفته که زنی است و در میان این علت بزیست و جالینوس
گفته هرگز اول و زیاده که خون از پیش آید و علاج که در مرقوم شد با جود تری کلی
انست که بجز وقوع غیرض با سلیق نند از آنجا که در دبود اگر مانعی بود حجت
نماید و اگر باز نده بود قیال نیز کشند و در اشعیر با سرطان نخه و هر چه در وقت
مناسب است و بوی آنچه از مود و خوراندن گفتند که همان سال ساخته باشد
با سیاه خوراندن حتی که مان خورش نیز همین سازند بشرطیکه شکم باز
فصل در واد که در حب اغشیه و معالجات و عقدهات صدره یا میهن افند
بداند که هر وی این اعضا با تعبیر محل با اعتبار باط و در کتب با سمی عقدهات
چنانچه ذکر کردیم و در غشای سبطین اضلاع قدیم و در حجابی که
ماخیزت و آلات غذا و آلات تنفس باشد و آلات اجنبی خالص گویند و
و آلات محجب صحیح نامند و هر چه نام بود با غشیه سبطه خائنه نامند خائنه
در عضنها که فیما بین اضلاع واقعند باشد و آلات اجنبی غیر خالص و
غیر صحیح و آلات اجنبی مغالطه گویند و در غشای سبطه اضلاع
نیز بدین سامی خوانند و اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلفت باشد شصه
نامند و بعضی شصه صحیح و آلات اجنبی صحیح را نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد باشد
بر سام نامند و این حجاب غیر حجابی است که در آلات غذا و آلات تنفس ماخیزت
جمهور این حجاب را و ما فر عما خوانند و بعضی متعرض فی المعده و کبد را و ما فر عما خوانند
و اگر در غشای که متصل سینه است باشد و آلات الصدره گویند و اگر در غشای سینه
متصل است است باشد و آلات العرص نامند بدانکه از بر عظام نقص آنجا که

[illegible]

[illegible]

بین گفتن نمایند و تعدیل و تنقیح رعایت شدت دخت سبب و بساطت و
 ترکیب آن مع الحاطین و قبض طبع مرغی دارند و در جلد از هر چه تقوی
 حاصل نباشد و با کتب یاد شود و تدبیر او نیز ملطوف سازند و تمهیل در علاج کنند که بعد
 از این مشکل میگردد **فصل ۲** در حقان یعنی پیش از و حیاتی می شود غشی آرد
 بداند که هر مرض در کونه است یکی آنکه سبب و در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود
 چون معده و دماغ و جگر و امعاء و جرم شش و جگر یا در همه تن و مشارکت آن
 نیز از یاد بگذرد و علاج اقتدا ازین تمهیل است علاج و مشارکتی اصلاح عضو
 مؤثر کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکتی تعدیل و تنقیح حسب ماده بداند
 کلیات گذشته و آنچه از دکای حسلی باشد بغیر حشرش نماید و آنچه از فوا
 استغراغهای متعده و غیر متعده شود و با ویه و اغذیه تقویه از آن منع نماید
 فائده کسی را که حقان کرم بود و شهر کرم مقام سازد که سبب گواهی است
 و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بر اجزاء غشی باید و طبع شک بستم بر مضمون با خاصه
 نفع دارد **فصل ۳** اندر غشی یعنی بهوشی هرگاه اسباب حقان غالب شود
 اگر و چون می مغرط کرد و دملک نماید بداند که غشی سه کونه است یکی آنکه روح تجلی شود
 دوم آنکه روح محقق گردد و سوم آنکه متولد گردد و هر چه که بود ضعف می آرد
 اسباب تجلی روح استغراغ و دخت لذت و دوجست هرگز که مغرط باشد و اسباب
 حقان استغرای مغرط است خاصه انشراح یا غم یا ترس عظیم ناکامی و اسباب
 تولد روح سو مزاج است که در دل افتد و بر آن سبب ضعف در دل شود و روح
 متولد گردد و با فدا نامی فاسد که صلاحیت متولد روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده که
 بدل آید یا در کمالی می باشد یا در میان غلاف بالاسی او در درم ذلی و تقبض
 بیاید علاج حالت غشی باید که تبضاد سبب و مدد روح و احاطه طبیعت که شده و جوداً

سبب و بساطت و ترکیب آن مع الحاطین و قبض طبع مرغی دارند و در جلد از هر چه تقوی
 حاصل نباشد و با کتب یاد شود و تدبیر او نیز ملطوف سازند و تمهیل در علاج کنند که بعد
 از این مشکل میگردد **فصل ۲** در حقان یعنی پیش از و حیاتی می شود غشی آرد
 بداند که هر مرض در کونه است یکی آنکه سبب و در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود
 چون معده و دماغ و جگر و امعاء و جرم شش و جگر یا در همه تن و مشارکت آن
 نیز از یاد بگذرد و علاج اقتدا ازین تمهیل است علاج و مشارکتی اصلاح عضو
 مؤثر کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکتی تعدیل و تنقیح حسب ماده بداند
 کلیات گذشته و آنچه از دکای حسلی باشد بغیر حشرش نماید و آنچه از فوا
 استغراغهای متعده و غیر متعده شود و با ویه و اغذیه تقویه از آن منع نماید
 فائده کسی را که حقان کرم بود و شهر کرم مقام سازد که سبب گواهی است
 و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بر اجزاء غشی باید و طبع شک بستم بر مضمون با خاصه
 نفع دارد **فصل ۳** اندر غشی یعنی بهوشی هرگاه اسباب حقان غالب شود
 اگر و چون می مغرط کرد و دملک نماید بداند که غشی سه کونه است یکی آنکه روح تجلی شود
 دوم آنکه روح محقق گردد و سوم آنکه متولد گردد و هر چه که بود ضعف می آرد
 اسباب تجلی روح استغراغ و دخت لذت و دوجست هرگز که مغرط باشد و اسباب
 حقان استغرای مغرط است خاصه انشراح یا غم یا ترس عظیم ناکامی و اسباب
 تولد روح سو مزاج است که در دل افتد و بر آن سبب ضعف در دل شود و روح
 متولد گردد و با فدا نامی فاسد که صلاحیت متولد روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده که
 بدل آید یا در کمالی می باشد یا در میان غلاف بالاسی او در درم ذلی و تقبض
 بیاید علاج حالت غشی باید که تبضاد سبب و مدد روح و احاطه طبیعت که شده و جوداً

عمل کردن از آنکه در کمالی می باشد یا در میان غلاف بالاسی او در درم ذلی و تقبض
 بیاید علاج حالت غشی باید که تبضاد سبب و مدد روح و احاطه طبیعت که شده و جوداً

و با بجهت تقویت قلب کوشند و بدانکه در هر سر که در غلاف دل افتد نسبت به بجهت
 و کوشش او افتد قلیل الشدة است و عشی و می سکینه **فصل ۸** علت و خا
 و این است که در یاد بجا کویا و و از دل بر می آید بالا و چون بسیار عشی
 آرد و سود فکر علاج در تطیب و تنقیه شود و کوشند **فصل ۹** در غلط قلب
 یعنی فشرده شدن دل و عند حصول این حالت عشی میشود و لعاب از دهن
 سیر و و باز دارند مدت افاقت رو میدید علاج در تعدیل حکم کوشند و مهسل سول
 و بند و بفرجات دل و دماغ را تقویت نمایند و تریاق کبیر را کشیر النفع دهند
فصل ۱۰ در نقشه القلب و می نیست که باید برصین که دلش میخراشد
 و از شدت المیهوشش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بهوشی سنگج در رو
 می افتد جهت در و عرق بسیار می آید بهر ضعف ماسکه علاج تحقیق سبب نمایند
 که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند
 و بنقیه صغرا و صغرا و می و شربت خشتخاش بعد تنقیه در زنی نفع تمام دارد
فصل ۱۱ در قذف قلب و می نیست که پندار و کویا دل بر دهن می آید
 و این از ماده خونی افتد یا صغرا و می و تغییر لون روی حسب ماده در وقت لازم
 علاج با ملق از یمن بکشایند و مهسل صغرا دهند و کلاب عرق بید مشک و
 شربت صندل مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و بفرجات دهند **فصل ۱۲** در
 جذب قلب و می نیست که پندار دل فرو مو کشیده میشود سبب جن حصول خلط
 در حال ملق حکم و گاهی باشد که باین حالت الم خفیف و حالتی شبیه به عشی نیز افتد
 علاج حسب اخلط تنقیه کنند و تبون و جهر مرصین در وقت بر خلط و لالت
 کنند **فصل ۱۳** در اختار الرطوبه علی قلب و می نیست که پندار و که دل در
 آب افتاده است حرکت کند حرکت اختلاجی و قد ما از انواع خفتان

و با بجهت تقویت قلب کوشند و بدانکه در هر سر که در غلاف دل افتد نسبت به بجهت
 و کوشش او افتد قلیل الشدة است و عشی و می سکینه
 و این است که در یاد بجا کویا و و از دل بر می آید بالا و چون بسیار عشی
 آرد و سود فکر علاج در تطیب و تنقیه شود و کوشند
 یعنی فشرده شدن دل و عند حصول این حالت عشی میشود و لعاب از دهن
 سیر و و باز دارند مدت افاقت رو میدید علاج در تعدیل حکم کوشند و مهسل سول
 و بند و بفرجات دل و دماغ را تقویت نمایند و تریاق کبیر را کشیر النفع دهند
فصل ۱۰ در نقشه القلب و می نیست که باید برصین که دلش میخراشد
 و از شدت المیهوشش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بهوشی سنگج در رو
 می افتد جهت در و عرق بسیار می آید بهر ضعف ماسکه علاج تحقیق سبب نمایند
 که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند
 و بنقیه صغرا و صغرا و می و شربت خشتخاش بعد تنقیه در زنی نفع تمام دارد
فصل ۱۱ در قذف قلب و می نیست که پندار و کویا دل بر دهن می آید
 و این از ماده خونی افتد یا صغرا و می و تغییر لون روی حسب ماده در وقت لازم
 علاج با ملق از یمن بکشایند و مهسل صغرا دهند و کلاب عرق بید مشک و
 شربت صندل مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و بفرجات دهند
 جذب قلب و می نیست که پندار دل فرو مو کشیده میشود سبب جن حصول خلط
 در حال ملق حکم و گاهی باشد که باین حالت الم خفیف و حالتی شبیه به عشی نیز افتد
 علاج حسب اخلط تنقیه کنند و تبون و جهر مرصین در وقت بر خلط و لالت
 کنند
 در اختار الرطوبه علی قلب و می نیست که پندار و که دل در
 آب افتاده است حرکت کند حرکت اختلاجی و قد ما از انواع خفتان

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در جانب پسر پیدا شدن کو اسی در علاج تکمیل کنند و خیر بود و کلاب بخوشانند
 بنوشانند و پودینه نمایند فرمایند تا آروغ آید و کوفی و جنبه و اگر با غلیظ باشد
 مسهل ملغم خوراند و تجوید ملغم در حله لازم شناسند و مجله ناری برسد و هاون غرا
 اثر میدهد **فایده** سنگین ب یا کلاب آئینه و اگر اثر تمام سید با وجع معده از هر
 که باشد و بداند که بسیار باشد که در ملغم قیق یا ملغم شود و و چرخ خشک او شود و نیاید
 منع تحمیل سکونی درین مهر و کمان افتد که ما در جارب و همچنان بسیار باشد که ما در جارب
 بود و چیزی گرم خورد شود تا تحمیل انجبره و کسر سراج سکون پیدا آید و توهم شود که ما در
 بود و این سرد و غلاط است آخر فرزند بد پس چیست که با مار و دیگر تحقیق نمایند و
 باین چنین شافع کا در غرور و غفلت نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایداد معده را
 بکیت یا کیفیت لازمه علاجش استخراج است بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب
 بوده باشد چند روز تقلیل غذا کند و در آنجا که کیفیت سبب بود با شکر غذا صلیح
 کیفیت دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علاتش غلبه در دست بعد غذا خورد
 و ساکن نشود و اگر بقی یا اسهال علاج مقریات معده دهند و نوش دار و نافع است و اگر
 موجب ضعف اجتماع مواد بود و تفتیه آن نمایند و قرص کب نفع تمام دارد و همچنین
 قرص نیسون اگر قوت حس معده بود و علامت او ظهور در دست و بهر اندک سبب
 چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سیر بر معده آب سرد نوشیدن
 و منع واک در فعل معده قهوری خوردن علاج و تغلیظ روح و تخدیر عضو که نشد و تشریب
 آب کوکبا و تناول کله پاچه و نوعی است اندوه معده که در هزار و خلط معده پیدا آید و غذا
 ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه با غلیظ غلبه کند و شکم تهی بود و سطله تحلیل طوط
 از جوع و تولد با ازان دوم آنکه صفر البیب خلواز جگر معده ریزد و سوم آنکه
 سودا از سیر بر فرم معده ریزد و در خلور مایه از آنچه باید یا کیفیت سی جا و کیف شده

در جانب پسر پیدا شدن کو اسی در علاج تکمیل کنند و خیر بود و کلاب بخوشانند
 بنوشانند و پودینه نمایند فرمایند تا آروغ آید و کوفی و جنبه و اگر با غلیظ باشد
 مسهل ملغم خوراند و تجوید ملغم در حله لازم شناسند و مجله ناری برسد و هاون غرا
 اثر میدهد **فایده** سنگین ب یا کلاب آئینه و اگر اثر تمام سید با وجع معده از هر
 که باشد و بداند که بسیار باشد که در ملغم قیق یا ملغم شود و و چرخ خشک او شود و نیاید
 منع تحمیل سکونی درین مهر و کمان افتد که ما در جارب و همچنان بسیار باشد که ما در جارب
 بود و چیزی گرم خورد شود تا تحمیل انجبره و کسر سراج سکون پیدا آید و توهم شود که ما در
 بود و این سرد و غلاط است آخر فرزند بد پس چیست که با مار و دیگر تحقیق نمایند و
 باین چنین شافع کا در غرور و غفلت نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایداد معده را
 بکیت یا کیفیت لازمه علاجش استخراج است بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب
 بوده باشد چند روز تقلیل غذا کند و در آنجا که کیفیت سبب بود با شکر غذا صلیح
 کیفیت دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علاتش غلبه در دست بعد غذا خورد
 و ساکن نشود و اگر بقی یا اسهال علاج مقریات معده دهند و نوش دار و نافع است و اگر
 موجب ضعف اجتماع مواد بود و تفتیه آن نمایند و قرص کب نفع تمام دارد و همچنین
 قرص نیسون اگر قوت حس معده بود و علامت او ظهور در دست و بهر اندک سبب
 چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سیر بر معده آب سرد نوشیدن
 و منع واک در فعل معده قهوری خوردن علاج و تغلیظ روح و تخدیر عضو که نشد و تشریب
 آب کوکبا و تناول کله پاچه و نوعی است اندوه معده که در هزار و خلط معده پیدا آید و غذا
 ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه با غلیظ غلبه کند و شکم تهی بود و سطله تحلیل طوط
 از جوع و تولد با ازان دوم آنکه صفر البیب خلواز جگر معده ریزد و سوم آنکه
 سودا از سیر بر فرم معده ریزد و در خلور مایه از آنچه باید یا کیفیت سی جا و کیف شده

در جانب پسر پیدا شدن کو اسی در علاج تکمیل کنند و خیر بود و کلاب بخوشانند
 بنوشانند و پودینه نمایند فرمایند تا آروغ آید و کوفی و جنبه و اگر با غلیظ باشد
 مسهل ملغم خوراند و تجوید ملغم در حله لازم شناسند و مجله ناری برسد و هاون غرا
 اثر میدهد **فایده** سنگین ب یا کلاب آئینه و اگر اثر تمام سید با وجع معده از هر
 که باشد و بداند که بسیار باشد که در ملغم قیق یا ملغم شود و و چرخ خشک او شود و نیاید
 منع تحمیل سکونی درین مهر و کمان افتد که ما در جارب و همچنان بسیار باشد که ما در جارب
 بود و چیزی گرم خورد شود تا تحمیل انجبره و کسر سراج سکون پیدا آید و توهم شود که ما در
 بود و این سرد و غلاط است آخر فرزند بد پس چیست که با مار و دیگر تحقیق نمایند و
 باین چنین شافع کا در غرور و غفلت نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایداد معده را
 بکیت یا کیفیت لازمه علاجش استخراج است بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب
 بوده باشد چند روز تقلیل غذا کند و در آنجا که کیفیت سبب بود با شکر غذا صلیح
 کیفیت دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علاتش غلبه در دست بعد غذا خورد
 و ساکن نشود و اگر بقی یا اسهال علاج مقریات معده دهند و نوش دار و نافع است و اگر
 موجب ضعف اجتماع مواد بود و تفتیه آن نمایند و قرص کب نفع تمام دارد و همچنین
 قرص نیسون اگر قوت حس معده بود و علامت او ظهور در دست و بهر اندک سبب
 چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سیر بر معده آب سرد نوشیدن
 و منع واک در فعل معده قهوری خوردن علاج و تغلیظ روح و تخدیر عضو که نشد و تشریب
 آب کوکبا و تناول کله پاچه و نوعی است اندوه معده که در هزار و خلط معده پیدا آید و غذا
 ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه با غلیظ غلبه کند و شکم تهی بود و سطله تحلیل طوط
 از جوع و تولد با ازان دوم آنکه صفر البیب خلواز جگر معده ریزد و سوم آنکه
 سودا از سیر بر فرم معده ریزد و در خلور مایه از آنچه باید یا کیفیت سی جا و کیف شده

بیماری که در وقت خواب برسد و در وقت بیداری برطرف شود و در وقت بیداری برسد و در وقت خواب برطرف شود

و تا قوت نباشد زنها حرات و تقویه کنند باجماع تعدیل و تقویت معده و ملاک امر
 و نه فصل ۹ و جمع لغشی و این است که آدمی را صبر بر جمع نبود و اگر غذا
 نیامد بهوش افتد علاجش غذا همی است و تقویت معده و کوشیدن باغذا
 همان در آب انار میخوشد آب سبب کرده فصل ۱۰ عطش مفرط
 یعنی غلبه تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفال
 حرارت و عوض رطوبت طبع از رعیت باب شود و نشان می افتد شرب آب
 سردست و آثار حرارت و یوست پیدا بودن و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم
 جسی با سودا می احتراقی و معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل سوا و مذکور
 طلب آب نماید و نشان می عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن است و جب مادمه
 و این متغیر بودن و خاصه دیت که اگر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند
 تشنگی فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نماید که حرارت در معده است
 یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت
 شش و سینه دل را استنشاق هوا می سرد و شش و معده را با دفع بیشتر و در حرارت
 معده و جگر نوشیدن آب و در اسرعه تر و همین فرق میکنند که حرارت در اعضا نفسی
 است یا در اعضا غشی و آنجا که آثار سودا و بار وجود آب کرم و نجبین قوی فرمایند
 و آب باوایان بند و کشت مزاج و بخود آب خورند و نوم یعنی سیر همراه غسل خورند
 و جگر است اما در بلغم شور که سبب حرارت باشد بغیر آب باوایان چیزی گرم دیگر
 نتوان داد و هر جا که شائبه یوست بود تبریط کوشند و در عن باوایان دفع اطباء
 است و آنچه سبب تب یا دم جگر افتد معالجه تب یا دم باید کرد و فایده
 بسیار باشد که بعد بر آمدن خون بسیار تشنگی مفرط پیدا آید و بواسطه غلبه
 صفرا یا بواسطه خوردن مایه پیدا شود جهت لزوم اول را تبیر حرارت و ثانی

در سینه و کله و کله

بیماری که در وقت خواب برسد و در وقت بیداری برطرف شود و در وقت بیداری برسد و در وقت خواب برطرف شود
 و تا قوت نباشد زنها حرات و تقویه کنند باجماع تعدیل و تقویت معده و ملاک امر
 و نه فصل ۹ و جمع لغشی و این است که آدمی را صبر بر جمع نبود و اگر غذا
 نیامد بهوش افتد علاجش غذا همی است و تقویت معده و کوشیدن باغذا
 همان در آب انار میخوشد آب سبب کرده فصل ۱۰ عطش مفرط
 یعنی غلبه تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفال
 حرارت و عوض رطوبت طبع از رعیت باب شود و نشان می افتد شرب آب
 سردست و آثار حرارت و یوست پیدا بودن و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم
 جسی با سودا می احتراقی و معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل سوا و مذکور
 طلب آب نماید و نشان می عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن است و جب مادمه
 و این متغیر بودن و خاصه دیت که اگر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند
 تشنگی فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نماید که حرارت در معده است
 یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت
 شش و سینه دل را استنشاق هوا می سرد و شش و معده را با دفع بیشتر و در حرارت
 معده و جگر نوشیدن آب و در اسرعه تر و همین فرق میکنند که حرارت در اعضا نفسی
 است یا در اعضا غشی و آنجا که آثار سودا و بار وجود آب کرم و نجبین قوی فرمایند
 و آب باوایان بند و کشت مزاج و بخود آب خورند و نوم یعنی سیر همراه غسل خورند
 و جگر است اما در بلغم شور که سبب حرارت باشد بغیر آب باوایان چیزی گرم دیگر
 نتوان داد و هر جا که شائبه یوست بود تبریط کوشند و در عن باوایان دفع اطباء
 است و آنچه سبب تب یا دم جگر افتد معالجه تب یا دم باید کرد و فایده
 بسیار باشد که بعد بر آمدن خون بسیار تشنگی مفرط پیدا آید و بواسطه غلبه
 صفرا یا بواسطه خوردن مایه پیدا شود جهت لزوم اول را تبیر حرارت و ثانی

در وقت بیداری برسد و در وقت خواب برطرف شود

سایق بود که آلت ارتباط معده و اندام دیگر اعضا و نشان می آید که معده و کبد
 مخالف رابطه مستقیم زیرا که معده همچون خمیه چهار جهت مربوط است با رابطه
 طباب مانند یکی تیره و دوم بصلب سوم بایمن چهارم بایسر و هر جانب که
 معده میل کند نقل آنجا محسوس میگردد و علاج هر چه در اثر غا و فایج گذشت
 میل کردند و غذای لطیف دهند و او ویخوشبوی و قابض خواهند و آنچه در اول
 تسبیح گفته آید تدریجاً نیست **فصل ۲۷** و تپیل نسج معده یعنی سست شدن
 بافت معده و این اثر خفایت قوی که در هر جزو افتد و این بدترین امر من
 معده است و نشان کطلان خیمت با وجود تناول غذای لطیف و قبض
 طبیعت با فراط و عرا بودن از آثار دم و سود و متعلاج علاج جوابش عمو و دمنده
 روغن مصطکی ببالند و در آن روغن جو را اندود و پوست درونی سگدان مرغ غلیظ
 خشک سازند و کوفته بخیتم شقان تا اطر فعل با یا شراب حب آلاس آسیرند
 و جو را اندود و شکشیم مسوق نیم دم بدستور فایج خواهند **فصل ۲۸** و رشیخ
 المعده آنچه در نفس معده افتد نشان می فساد خیمت و آنچه در رابطه بود اگر در
 رابطه طغی باشد غذا بجز و در و در معده و گذر و بسوی اسهال و مرصین بجانیت
 یا سار مائل بود و اگر در رابطه تر و می باشد مرصین مائل بجانیت بکم بود و شست
 راست نتواند کرد و علاج آنچه در رشیخ مطلق است بکار بر بند آثار استلا و استفرغ
 و رافقه **فصل ۲۹** و حیاة المعده یعنی سختی معده و این دم و درم معده
 اکثر افتد چون بکس می در آید معالج بعلاسی و دیگر نیست و هر گاه بزرگ باشد
 بنظر نیز محسوس میشود و فساد معده لازم نیست علاج اگر آثار گرمی یا یابند
 در که با سلیق زنند و دم سپید روغن گل و روغن بنفشه بکند از د و بر نهند
 و گوشت خورون مرغ نمایند و اگر آثار سردی یا یابند با بونه و سبیل و بنفشه

سایق بود که آلت ارتباط معده و اندام دیگر اعضا و نشان می آید که معده و کبد
 مخالف رابطه مستقیم زیرا که معده همچون خمیه چهار جهت مربوط است با رابطه
 طباب مانند یکی تیره و دوم بصلب سوم بایمن چهارم بایسر و هر جانب که
 معده میل کند نقل آنجا محسوس میگردد و علاج هر چه در اثر غا و فایج گذشت
 میل کردند و غذای لطیف دهند و او ویخوشبوی و قابض خواهند و آنچه در اول
 تسبیح گفته آید تدریجاً نیست **فصل ۲۷** و تپیل نسج معده یعنی سست شدن
 بافت معده و این اثر خفایت قوی که در هر جزو افتد و این بدترین امر من
 معده است و نشان کطلان خیمت با وجود تناول غذای لطیف و قبض
 طبیعت با فراط و عرا بودن از آثار دم و سود و متعلاج علاج جوابش عمو و دمنده
 روغن مصطکی ببالند و در آن روغن جو را اندود و پوست درونی سگدان مرغ غلیظ
 خشک سازند و کوفته بخیتم شقان تا اطر فعل با یا شراب حب آلاس آسیرند
 و جو را اندود و شکشیم مسوق نیم دم بدستور فایج خواهند **فصل ۲۸** و رشیخ
 المعده آنچه در نفس معده افتد نشان می فساد خیمت و آنچه در رابطه بود اگر در
 رابطه طغی باشد غذا بجز و در و در معده و گذر و بسوی اسهال و مرصین بجانیت
 یا سار مائل بود و اگر در رابطه تر و می باشد مرصین مائل بجانیت بکم بود و شست
 راست نتواند کرد و علاج آنچه در رشیخ مطلق است بکار بر بند آثار استلا و استفرغ
 و رافقه **فصل ۲۹** و حیاة المعده یعنی سختی معده و این دم و درم معده
 اکثر افتد چون بکس می در آید معالج بعلاسی و دیگر نیست و هر گاه بزرگ باشد
 بنظر نیز محسوس میشود و فساد معده لازم نیست علاج اگر آثار گرمی یا یابند
 در که با سلیق زنند و دم سپید روغن گل و روغن بنفشه بکند از د و بر نهند
 و گوشت خورون مرغ نمایند و اگر آثار سردی یا یابند با بونه و سبیل و بنفشه

طب الب

الکدام فی یوم
 فیما یوم
 و اما در این
 و اما در این
 و اما در این

و از خرد و جلد و قوت و با دماغ و پیه یا کمان بهم سرشته ضما سازند و هر چه
اخلاط غلیظ و بویع الشرب استمال نمایند شراب و متعاقب کرده که باشد که
بسبب سختی سیر سختی و از برای معده که محاذی بدست پدید آید و علاجتش
علاج سیر است **فصل ۲۹** در جفا و عضلات که بر معده واقع اند صلابت نمک
و از جفا باشد و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف قوی چون آب الفار و از آنکه معده سالم از
است سلامتی و افعال و بی اینجا لازم است و علاجتش همان است که گذشت
حسب الحرارة و البرودة **فصل ۳۰** در زور و خفگی و این هر دو یک است
و از زور و بعضی مقصود ضا و معده است مع البرمان بدانکه آنچه از سوز و زور
بود ساقی باشد یا مادی علامات و علاجتش حسب سبب است چنانچه گذشت
از زور و قروح افتد نیز مذکور شد و صفوف زلق الامعاء شور می نفع تمام دارد و
همچنان صفوف حب الرمان آنچه زله دماغ بود و از اسهال دماغی گویند و
وسی و قروح اسهال است پیغمبر بعد خواب طویل باز نماند و بر قطع شدن علاجتش
از باب امراض سر که بهر تزلزل گذشت همان بود و انقباض و درین علت نه از جنس
مفصله و یکی عنایت به تقویت دماغ مصروف دارند و آنچه از زور است تدبیر غذا
علاجتش اصلاح غذا است و تجویذ پیضم و آنچه از استسما می عمود بود و از اخلاط
است که باریک گوشت و پرتوت بود و با وجود اسهال و فضله کثیر الرطوبه اند
فصدت و ریاضت و دلالت تعریق بحام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود
مشارع می کاهیدن بدست روز بروز و روز بروز پیچید یا سیر علاجتش تقویت جگر
مع تقویت معده شراب و ضما و نفع شیا جارش مصطکی است **فصل ۳۱**
اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود و پیچید بر می آید و اگر با سار تقار و و اینجا باید
بر کرد و سیر می آید و نوعی است از زور که کسمی است به دور لمطن می باشد

و از خرد و جلد و قوت و با دماغ و پیه یا کمان بهم سرشته ضما سازند و هر چه
اخلاط غلیظ و بویع الشرب استمال نمایند شراب و متعاقب کرده که باشد که
بسبب سختی سیر سختی و از برای معده که محاذی بدست پدید آید و علاجتش
علاج سیر است **فصل ۲۹** در جفا و عضلات که بر معده واقع اند صلابت نمک
و از جفا باشد و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف قوی چون آب الفار و از آنکه معده سالم از
است سلامتی و افعال و بی اینجا لازم است و علاجتش همان است که گذشت
حسب الحرارة و البرودة **فصل ۳۰** در زور و خفگی و این هر دو یک است
و از زور و بعضی مقصود ضا و معده است مع البرمان بدانکه آنچه از سوز و زور
بود ساقی باشد یا مادی علامات و علاجتش حسب سبب است چنانچه گذشت
از زور و قروح افتد نیز مذکور شد و صفوف زلق الامعاء شور می نفع تمام دارد و
همچنان صفوف حب الرمان آنچه زله دماغ بود و از اسهال دماغی گویند و
وسی و قروح اسهال است پیغمبر بعد خواب طویل باز نماند و بر قطع شدن علاجتش
از باب امراض سر که بهر تزلزل گذشت همان بود و انقباض و درین علت نه از جنس
مفصله و یکی عنایت به تقویت دماغ مصروف دارند و آنچه از زور است تدبیر غذا
علاجتش اصلاح غذا است و تجویذ پیضم و آنچه از استسما می عمود بود و از اخلاط
است که باریک گوشت و پرتوت بود و با وجود اسهال و فضله کثیر الرطوبه اند
فصدت و ریاضت و دلالت تعریق بحام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود
مشارع می کاهیدن بدست روز بروز و روز بروز پیچید یا سیر علاجتش تقویت جگر
مع تقویت معده شراب و ضما و نفع شیا جارش مصطکی است **فصل ۳۱**
اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود و پیچید بر می آید و اگر با سار تقار و و اینجا باید
بر کرد و سیر می آید و نوعی است از زور که کسمی است به دور لمطن می باشد

و از خرد و جلد و قوت و با دماغ و پیه یا کمان بهم سرشته ضما سازند و هر چه
اخلاط غلیظ و بویع الشرب استمال نمایند شراب و متعاقب کرده که باشد که
بسبب سختی سیر سختی و از برای معده که محاذی بدست پدید آید و علاجتش
علاج سیر است **فصل ۲۹** در جفا و عضلات که بر معده واقع اند صلابت نمک
و از جفا باشد و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف قوی چون آب الفار و از آنکه معده سالم از
است سلامتی و افعال و بی اینجا لازم است و علاجتش همان است که گذشت
حسب الحرارة و البرودة **فصل ۳۰** در زور و خفگی و این هر دو یک است
و از زور و بعضی مقصود ضا و معده است مع البرمان بدانکه آنچه از سوز و زور
بود ساقی باشد یا مادی علامات و علاجتش حسب سبب است چنانچه گذشت
از زور و قروح افتد نیز مذکور شد و صفوف زلق الامعاء شور می نفع تمام دارد و
همچنان صفوف حب الرمان آنچه زله دماغ بود و از اسهال دماغی گویند و
وسی و قروح اسهال است پیغمبر بعد خواب طویل باز نماند و بر قطع شدن علاجتش
از باب امراض سر که بهر تزلزل گذشت همان بود و انقباض و درین علت نه از جنس
مفصله و یکی عنایت به تقویت دماغ مصروف دارند و آنچه از زور است تدبیر غذا
علاجتش اصلاح غذا است و تجویذ پیضم و آنچه از استسما می عمود بود و از اخلاط
است که باریک گوشت و پرتوت بود و با وجود اسهال و فضله کثیر الرطوبه اند
فصدت و ریاضت و دلالت تعریق بحام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود
مشارع می کاهیدن بدست روز بروز و روز بروز پیچید یا سیر علاجتش تقویت جگر
مع تقویت معده شراب و ضما و نفع شیا جارش مصطکی است **فصل ۳۱**
اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود و پیچید بر می آید و اگر با سار تقار و و اینجا باید
بر کرد و سیر می آید و نوعی است از زور که کسمی است به دور لمطن می باشد

人

دوری دومی است که بدو رحمن آمیخته پیش انصباب ماده است از عضو می نشان
از لعل او نشان بودن ماده از لعل در دو عضو می و یکون آن بعد سهال است
و طاجش تفتیه پخت از خلط غالب و نوعی است از زرب که سببش وقوع سده
بود و بعد اول یعنی عروق با سارقیان نشان سده و بکبر و طاجش پخت یا بدو
نوعی است از آن که سبب ذباب خل ملل معده افتد و ظاهر است که چون خل معده
زود و شود و غندادان نایستد و علت ذباب خلل یا خلط اکمال است یا
ورم حار معده یا تا مال منوم حاره علاج بعد از اسباب ساق و در و طباشیر
و فوغل مندل و پوست انار و حصن یاب به یا باب برگ کرم بر معده ضیاد
سازند و پوست جو صیب و روغن بادام خوانند و در اج و ککب غذا سازند
بعد غذا تا در خوابید و نند به پهلوی است هیچ حرکت نکنند و گفته اند که حصوی
شیرمان سپید سازند و نوبه نشانند که با خاصیت قوت نخل است و آنچه از شرب ادویه
مسببه افتد علاجش آنست به آنچه مناسب بود و دوغ سرد ساخته سریع الاثر است
فصل در تصفیه معده دومی اگر طبعی بود از ابتدا اکثر مقدار غنداض
میداده باشد هر چند لطیف بود تدبیر دومی است که غذا قلیل بگیت و
کثیر غذا نیست و سنده و اگر سبب تشنج یا ورم بود از لعل دومی نایند **باب**
در مراض کبد یعنی بکبر **فصل** در سوء مزاج بکبر و نشان هر واحد سازج بود یا با
از لعل دم آفت در کبر مع و جو یا مار دیگر که هر یک مخصوص است و طاجش از لعل
سبب است لیکن بدانند که کاسنی نافع ترین چیزهاست در جمله سوء مزاج جامعی
و کد لک بر کاه مغز فلوس یا می خنم سازند و دومی خنطق نافع است بشرطیکه تعیین
مطلوب بود و در خواب بر کونده واک مخصوص بکبر است مرقوم میشود و حسب سبب
بکبر بدفع رعایت قبض و تعیین آدویه یا د آب کاسنی و آب انار و شربت مندل

۴۵ ساله است و در شفا که روی یک بایک مصدب تحصیل یافته اند از آن

[illegible]

بہارِ نبویؐ کی یادوں میں

سپیدی بول از ضعف ماضیه و هر چه ضعف ماضیه ذکر شد مع قلت حساسان
نقل غذا که لازمه صحت است از ضعف ماضیه ظاهر است که چون ماضیه ضعیف شود
غذا را دیگر نتواند بکشد و ماضیه فعل کردن نیابد پس آنچه لازم نیست
درین نیز پیدا بود و قلت تلوین و برار قلت مقدار آن مع تلوین و نقص کم
از ضعف و افعه و از آنکه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود و یا در اکثر افعال
و همچنان در همه قوتها بود و بعضی آنها دریافت آن از آثار مذکور پوشیده نیست
و باید دانست که چون ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مایه جدا
ساخته بجز میفرستد آن نیز ضعیف میگردد پس با بعضی بول سرخ می آید
بوسطه تسارفتن آن آب از خون علاج آنچه از سوز مزاج باشد تدبیرش گذشت
آنچه از سده یا درم یا شق شدن جُرآن افتد گفته شود آنچه از مشاکت عضو بود تدبیر
عضو با وقت نمایند مع تقویت جگر با جگر اودی و اغذیه بر چغنی عطری بود و جگر
برند که در از آنکه ضعف جگر ملاک امر بین است و قصد سلیم و ضعف و افعه دفع دارد
فصل ۳۳ در سده کبد و وی آنست که و خلی کوشت جگر یا در رکهای آن
حلط غلیظ نریخ نباشد و نشان می قلت تولد خون در دست و ضعف لون
و اسهال غسالی و احساس نقل و جگر پس اگر سده در محدث و نقل بیشتر محسوس
شود و بول تین و کمر آید و اگر در معده بود و از بسیار و کثیر الطوبه بر آید البته
فوق در سده و درم حکم آنست که درم بی تب نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و در
درم قرون تر علاج اگر سده در حید بود و درات دهند و شرب مزاج و اگر در معده
بود و سهل نموشاند موافق طبیعت و در تغذیه غذا ایمن سان رعایت طبع
نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای بعضی و شیر و سرکه و حریره و عن با و ام
و شربای مرغ فریه و آنرا زایل آنست و اگر ضیق گهای که سبب بود و ظاهر است که

و در وقت غذا دیگر نتواند بکشد و ماضیه فعل کردن نیابد پس آنچه لازم نیست
درین نیز پیدا بود و قلت تلوین و برار قلت مقدار آن مع تلوین و نقص کم
از ضعف و افعه و از آنکه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود و یا در اکثر افعال
و همچنان در همه قوتها بود و بعضی آنها دریافت آن از آثار مذکور پوشیده نیست
و باید دانست که چون ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مایه جدا
ساخته بجز میفرستد آن نیز ضعیف میگردد پس با بعضی بول سرخ می آید
بوسطه تسارفتن آن آب از خون علاج آنچه از سوز مزاج باشد تدبیرش گذشت
آنچه از سده یا درم یا شق شدن جُرآن افتد گفته شود آنچه از مشاکت عضو بود تدبیر
عضو با وقت نمایند مع تقویت جگر با جگر اودی و اغذیه بر چغنی عطری بود و جگر
برند که در از آنکه ضعف جگر ملاک امر بین است و قصد سلیم و ضعف و افعه دفع دارد
فصل ۳۳ در سده کبد و وی آنست که و خلی کوشت جگر یا در رکهای آن
حلط غلیظ نریخ نباشد و نشان می قلت تولد خون در دست و ضعف لون
و اسهال غسالی و احساس نقل و جگر پس اگر سده در محدث و نقل بیشتر محسوس
شود و بول تین و کمر آید و اگر در معده بود و از بسیار و کثیر الطوبه بر آید البته
فوق در سده و درم حکم آنست که درم بی تب نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و در
درم قرون تر علاج اگر سده در حید بود و درات دهند و شرب مزاج و اگر در معده
بود و سهل نموشاند موافق طبیعت و در تغذیه غذا ایمن سان رعایت طبع
نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای بعضی و شیر و سرکه و حریره و عن با و ام
و شربای مرغ فریه و آنرا زایل آنست و اگر ضیق گهای که سبب بود و ظاهر است که

و در وقت غذا دیگر نتواند بکشد و ماضیه فعل کردن نیابد پس آنچه لازم نیست
درین نیز پیدا بود و قلت تلوین و برار قلت مقدار آن مع تلوین و نقص کم
از ضعف و افعه و از آنکه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود و یا در اکثر افعال
و همچنان در همه قوتها بود و بعضی آنها دریافت آن از آثار مذکور پوشیده نیست
و باید دانست که چون ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مایه جدا
ساخته بجز میفرستد آن نیز ضعیف میگردد پس با بعضی بول سرخ می آید
بوسطه تسارفتن آن آب از خون علاج آنچه از سوز مزاج باشد تدبیرش گذشت
آنچه از سده یا درم یا شق شدن جُرآن افتد گفته شود آنچه از مشاکت عضو بود تدبیر
عضو با وقت نمایند مع تقویت جگر با جگر اودی و اغذیه بر چغنی عطری بود و جگر
برند که در از آنکه ضعف جگر ملاک امر بین است و قصد سلیم و ضعف و افعه دفع دارد
فصل ۳۳ در سده کبد و وی آنست که و خلی کوشت جگر یا در رکهای آن
حلط غلیظ نریخ نباشد و نشان می قلت تولد خون در دست و ضعف لون
و اسهال غسالی و احساس نقل و جگر پس اگر سده در محدث و نقل بیشتر محسوس
شود و بول تین و کمر آید و اگر در معده بود و از بسیار و کثیر الطوبه بر آید البته
فوق در سده و درم حکم آنست که درم بی تب نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و در
درم قرون تر علاج اگر سده در حید بود و درات دهند و شرب مزاج و اگر در معده
بود و سهل نموشاند موافق طبیعت و در تغذیه غذا ایمن سان رعایت طبع
نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای بعضی و شیر و سرکه و حریره و عن با و ام
و شربای مرغ فریه و آنرا زایل آنست و اگر ضیق گهای که سبب بود و ظاهر است که

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطاهرين
الذين هم قرة العيون
والنور المبین
والجود المبین
والعزیز المبین
والقادر المبین
والمتکبر المبین
والجبار المبین
والعظیم المبین
والجلیل المبین
والکرم المبین
والرحیم المبین
والغفور المبین
والکریم المبین
والجود المبین
والعزیز المبین
والقادر المبین
والمتکبر المبین
والجبار المبین
والعظیم المبین
والجلیل المبین
والکرم المبین
والرحیم المبین
والغفور المبین
والکریم المبین

از صغیر نشان می پدید شود و تدبیر او اجتناب محظرات و دوام شربت
فصل ۴ رسیده ماسا رقا نشان می نیست که در معده و شکم و در
 جایگاه ماس جگر که دغار و نقل محسوس شود و جگر سالم بود و حد و نیز اما بران
 لیکو بر آید و بدن کا به و علاجهش همان است که در رسیده متعرب که کار آید
فصل ۵ در نفخه الجبد نشان دم شدن جگر است که زیر قبر قد است
 و صبح مع التمدید یا شود بی نقل و بی تب و بعد بضم قد افصح زیاده شود علام
 کمونی و شربت و نیار مفید است و نه بار بجام زفتن و یکید کردن و حاشا
 و در بر دهن و اخذیه با و تخمین خوردن **فصل ۶** در ریح الجبد و در کتب
 مزاج یاسده بود یا نفخه باشد گفته شد و اگر شربه یا ورم یا شق یا حصاة و بل بود
فصل ۷ در شربه و می است که بر نه یا بعد یا صحت تعب یا بعد بر آمدن جام
 فوآب سرد و نوشند و آن آینه جگر رسد اعتدال نایافته و در و آرد علاجهش
 باب کرم تر کنند و بر جگر نهند و منسل و مصطکی ضام و سازند و آب کرم ریزند که زود
 فرو میشود بعون الله تعالی و اگر طیب و تدبیر غلط کند بهتسایا بورم انجام
فصل ۸ در ورم کبد و می اگر از خون و یا صفر نشان او تب و تشنگی
 و نقل و درد و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده ظاهر بودن و علامت بود
 در متعرب یا محب و فصل سده گذشت و ایضاتی و غشی و بر و طران لازم
 متعرب و حال شدید و منیق نفس و حبس و دل و کشید شدن تر قوه با فصل
 و بر و ورم ملاشی شکل لازم محب و علاج و در و می سخت که با سلیق یا کحل
 و چون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب غلب و آب انارین
 بهر یک بکنجین قندی بدهند پس اگر ماده در متعرب بود مدت ندهند و بهر
 باب فواکه قناعت و وزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلو سن شیر و کاسنی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطاهرين
الذين هم قرة العيون
والنور المبین
والجود المبین
والعزیز المبین
والقادر المبین
والمتکبر المبین
والجبار المبین
والعظیم المبین
والجلیل المبین
والکرم المبین
والرحیم المبین
والغفور المبین
والکریم المبین

فصل ۹ در ریح الجبد و در کتب
مزاج یاسده بود یا نفخه باشد گفته شد و اگر شربه یا ورم یا شق یا حصاة و بل بود
فصل ۱۰ در شربه و می است که بر نه یا بعد یا صحت تعب یا بعد بر آمدن جام
فواآب سرد و نوشند و آن آینه جگر رسد اعتدال نایافته و در و آرد علاجهش
باب کرم تر کنند و بر جگر نهند و منسل و مصطکی ضام و سازند و آب کرم ریزند که زود
فرو میشود بعون الله تعالی و اگر طیب و تدبیر غلط کند بهتسایا بورم انجام
فصل ۱۱ در ورم کبد و می اگر از خون و یا صفر نشان او تب و تشنگی
و نقل و درد و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده ظاهر بودن و علامت بود
در متعرب یا محب و فصل سده گذشت و ایضاتی و غشی و بر و طران لازم
متعرب و حال شدید و منیق نفس و حبس و دل و کشید شدن تر قوه با فصل
و بر و ورم ملاشی شکل لازم محب و علاج و در و می سخت که با سلیق یا کحل
و چون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب غلب و آب انارین
بهر یک بکنجین قندی بدهند پس اگر ماده در متعرب بود مدت ندهند و بهر
باب فواکه قناعت و وزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلو سن شیر و کاسنی

فصل ۱۲ در ریح الجبد و در کتب
مزاج یاسده بود یا نفخه باشد گفته شد و اگر شربه یا ورم یا شق یا حصاة و بل بود
فصل ۱۳ در شربه و می است که بر نه یا بعد یا صحت تعب یا بعد بر آمدن جام
فواآب سرد و نوشند و آن آینه جگر رسد اعتدال نایافته و در و آرد علاجهش
باب کرم تر کنند و بر جگر نهند و منسل و مصطکی ضام و سازند و آب کرم ریزند که زود
فرو میشود بعون الله تعالی و اگر طیب و تدبیر غلط کند بهتسایا بورم انجام
فصل ۱۴ در ورم کبد و می اگر از خون و یا صفر نشان او تب و تشنگی
و نقل و درد و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده ظاهر بودن و علامت بود
در متعرب یا محب و فصل سده گذشت و ایضاتی و غشی و بر و طران لازم
متعرب و حال شدید و منیق نفس و حبس و دل و کشید شدن تر قوه با فصل
و بر و ورم ملاشی شکل لازم محب و علاج و در و می سخت که با سلیق یا کحل
و چون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب غلب و آب انارین
بهر یک بکنجین قندی بدهند پس اگر ماده در متعرب بود مدت ندهند و بهر
باب فواکه قناعت و وزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلو سن شیر و کاسنی

و آب غلبه بکوب چغیری است و اگر در دم مجرب بود و با اگر کشند و لیکن بعضی
طبع نیر و اندازند که فریدالم است پس در صورت هر چه بغایت ضعیف تلخین
بود جهت رفع قبض کافی است چون لعابین مار الشیعر و مانند آن و در دم و سوز
بکوب چه در آب و چه بعد آن آنچه ضما و کنند باید که جامع بود در دروع و گلیل غایت آنکه
در آب و رعایت غلبه و اوج بود و در آنها محملات را و در نزایدت اوی و در صغیر
آنچه مذکور شد محل آرند که قصد ایجاد آب را و در اوج صرف ضما و توان کرد چون
آز و جو و صندل و کلاب و آب کاسنی و سرکه و اگر ضرورت شود و قدیمی کا فور
داخل نمایند و اگر از بلغم بود نشان او کثرت تعلق است و تب نباشد و اگر نکند بلغم شود
باشد و سپیدی روی و زبان و بر ز رقت و جمع علاج و دیدنی مررات بکار
و در سقز سسلمات و بعد استهال و اگر تعدیل نمایند و اگر اسوداد و صلابت
در آن محل پیدا شود و علاجش نضج ماده است بکوبش نضج و تقصید قیر و طی و بعد
نرم شدن سختی مسهل و در سو و ادا و آن و اگر مناسب بود قصد کنند که سریع
ست و شیر شتر کمیاله بقصد شیرین کرده فائده تلخ و در بشیر تلخ که جرات و دفع
اگر در دم بکوب سبب ضربه یا سقز عارض شود که زنند و کل ارمنی بکوبم سائیده
بلعاب اسفول بدهند و راوند و کل ارمنی و حب الاس و دریناب مجرب است
و این ضما و بر نهند بخود و قشر را وند هر یک سه دم مومیائی و در دم کوفته و تحت
بروغن بنفشه یا هر روغن که باشد بشیرند و ضما و سازند و بکوبند یا هر حسب حاجت
از آنچه مذکور شد بکار توان **فصل** در درم عضله های شکم و این درم
از کطیف آگد بود و از طرف ثانی باریک بطول باشد یا بعضی اما هرگز بلا
شکل نبود بخلاف درم بکوب علاج قصد کنند و مسهل دهند و از اوجات صرف و ابتدا
ضما و سازند بلا خوف تجر ماده و در آنها محمل فقط ضما و نمایند بلا خوف بخلاف توت

[illegible]

عبدالباقی
دینی ترجمہ نمبر ۱۴
معاون کارکنان
مقداد و محال
مکتبہ اسلامیہ

[illegible]

و برای که مرض در عضو ریه نیست که رداوع و محلل فقط ممنوع بود و هرگاه آنچه شش
 زود و با حسن تشکافند و انتظار کشند که خود سر کنند یا با دویغیر تشکافند که دوز را که
 خوف است که عضله و صفاق را فاسد سازد یا باندرون سر کشند **فصل ۱۱** در
 کبد و تدبیر این همانست که در ذات الریه و بدیهه معد گذشت و اینجا که ما و هجانب
 روده را مل بود مهمل خفیف وند و اگر بطرف گردا مل بود و دریند و اگر بقضای
 جوف روی نهید مندر استسقا بود و بدبیز تی گویند و نیا غشیر هرگاه ورم بعد
 پیختن فرو شود و اعراض سخت گیرند مع ذلک ریم و رول یا برابر بر و کنند یا کنند
 توان داشت که ما و بقضای جوف میریزد **فصل ۱۲** و در بصرط کبد و نشان او
 وجود امارت و مزاج کرم حکرت مع الحرقه و باشد که بر جلد است نیز ظهور شود و باید که
 گاه که تشعیر و نافع افند و علاجش همانست که در سوز مزاج حار وادی گذشت
فصل ۱۳ در حقیقه الکبد و این مرضی است که جگر بطیبد بحر کتی اختلاجی و در یابد که
 گویا کسی سیدم و در جگر و روی این حال زائل گردد و سببش سه حکرت و
 علاجش تفتیح او و قصد سلیم از است نافع تر **فصل ۱۴** در حصاة الکبد
 نشان آن توله سنگ ریزه و جگر است که بعد هم غدا ورمده فی افند و علامت
 در جگر پیدا بود و باشد که در محل ورم سختی نیز غلبش یا غلبه محسوس گردد و اگر است که
 چون با سلیق همین کشاید خون را امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه بر مل
 مینماید بشرطیکه رگ وسیع کشاد و شود و علاجش از حصاة کلیه جویند **فصل ۱۵**
 در تصفر الکبد و نشان وی همانست که در صفر معد گذشت و که تا بدبیر
 و الاضدادین جا باید که نیتقه جگر مخطوب بود و کینیات و درات **فصل ۱۶**
 در قیام کبدی یعنی سهال جگر و وی شش گونه است یکی میخی و دیگری
 او شکافتن و بدیهه حکرت و تدبیر او در بدیهه گذشت و دوم عسالی و سبب

سببہ داخل^{۱۲}
 "این پیشتر مقبض دم کرم انقد^{۱۳}"

استاذ

سبب وضع جگرست و تدبیر ضعف نیز ذکر شد و بعضی خوردن مویر را در دفع
 اسهال مجرب گفته سوم دومی و او سبی است به دو سفلار یا کبدی و پیش
 اگر استلانی خون بود و بی وقوع تفرق اتصال چون تسیر دفعه بر آید هرگاه که
 آید اما ویر دیر آید و دیگر آثار استلانی پیدا بود و اگر تفرق اتصال بود از امتلا جگر
 یا سقطه یا جگر آن خون بلا توقف می آید هنگام خلوص معدو المعاد و دیگر آثار مجرب
 ظاهر باشد علاج در امتلا جگر است باید که در غنچه ضعف هم انداخته انداخته اند
 و با مال کوشند بر بطراف و جز آن و خون کمتر کنند بکرات و اگر قبض جگر
 آید و قرص کبر یا بشیر تخم خرفه و آب لسان مجمل دهند و تقیل غذا فرمایند و تفرق
 اتصال استلانی تدبیر همین است و در غیر استلانی نزوال سبب کردن و قرص نفث الدم
 که رواند و ران افزوده باشند هم چند یک جز آخر تمام دارد و قبض و الیام چهارم
 صفراوی و نشان او وجود علامات حرارت جگرست و علاجش از سور مغز
 جگر بنید و قبل از تنقیه و تعدیل طبع قطعاً نکنند تخم صمدی سبب احتراق خون
 و دیگر اخلاط است و دیگر علامات و علاجهش با نیست که در صفراوی کند
 و بر آمدن زرداب با سهال درین حال لازم است و تغذیه منحل و کلاب برل
 جگر و حب و فصد اسلیم است نافع شش شش شش یعنی شبیه بد زوایه
 و سبب او نیز یا شکیافتن و بلیه کبد است یا شش و آن سبب جگر با احتراق شدید
 که در جگر افتد و علاجهش حسب سبب بد آنچه گذشت توان نمود فاکده ذوق
 در اسهال کبدی و اسهال معدی از علامات خاصه هر عضوی پوشیده
 نیست مع ذلک بدانند که آنچه از کبد است بد بود یا باشد و اکثر بد و گرمی آید
 و در خلوص معدو کم میگرد و دومی باشد و نه زال و ضعف روز بروز ظهور
 و جگرش نمایانده خلایق معدی اما کبدی چون میرید اسهال موعود می آید احداث می

ای قیام کبدی که از صفرا و مدیه و خارش افتد ۱۲ طبیب کبر

تفاوت احتراق اطراف جگر و دل سخت نشود ۱۳

سبب وضع جگرست و تدبیر ضعف نیز ذکر شد و بعضی خوردن مویر را در دفع
 اسهال مجرب گفته سوم دومی و او سبی است به دو سفلار یا کبدی و پیش
 اگر استلانی خون بود و بی وقوع تفرق اتصال چون تسیر دفعه بر آید هرگاه که
 آید اما ویر دیر آید و دیگر آثار استلانی پیدا بود و اگر تفرق اتصال بود از امتلا جگر
 یا سقطه یا جگر آن خون بلا توقف می آید هنگام خلوص معدو المعاد و دیگر آثار مجرب
 ظاهر باشد علاج در امتلا جگر است باید که در غنچه ضعف هم انداخته انداخته اند
 و با مال کوشند بر بطراف و جز آن و خون کمتر کنند بکرات و اگر قبض جگر
 آید و قرص کبر یا بشیر تخم خرفه و آب لسان مجمل دهند و تقیل غذا فرمایند و تفرق
 اتصال استلانی تدبیر همین است و در غیر استلانی نزوال سبب کردن و قرص نفث الدم
 که رواند و ران افزوده باشند هم چند یک جز آخر تمام دارد و قبض و الیام چهارم
 صفراوی و نشان او وجود علامات حرارت جگرست و علاجش از سور مغز
 جگر بنید و قبل از تنقیه و تعدیل طبع قطعاً نکنند تخم صمدی سبب احتراق خون
 و دیگر اخلاط است و دیگر علامات و علاجهش با نیست که در صفراوی کند
 و بر آمدن زرداب با سهال درین حال لازم است و تغذیه منحل و کلاب برل
 جگر و حب و فصد اسلیم است نافع شش شش شش یعنی شبیه بد زوایه
 و سبب او نیز یا شکیافتن و بلیه کبد است یا شش و آن سبب جگر با احتراق شدید
 که در جگر افتد و علاجهش حسب سبب بد آنچه گذشت توان نمود فاکده ذوق
 در اسهال کبدی و اسهال معدی از علامات خاصه هر عضوی پوشیده
 نیست مع ذلک بدانند که آنچه از کبد است بد بود یا باشد و اکثر بد و گرمی آید
 و در خلوص معدو کم میگرد و دومی باشد و نه زال و ضعف روز بروز ظهور
 و جگرش نمایانده خلایق معدی اما کبدی چون میرید اسهال موعود می آید احداث می

باید و ناقصین چیز خوردن انداخت هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بکوشد مرغ
 یا گوشتند جوان یا نحو و بخت و سباق و آوده سازند و تا ممکن بود جنس خوب
 بخورند و اگر ضرورت باشد برنج بخورند و نان که انیسون و بادیان در او باشد
 همراه کباب یا شورما می گوشت و آنرا که ضعیف القوه نبود و بخوردن نان مقدار
 اگر نان خشک غذا سازند بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است
 خاصه که اعلا می باشد و خصوص که عوض غذا و آب به همین بسند کنند و باید که
 روز نخست چهل درم شروع کند و هر روز ده درم بفرماید تا آنقدر که طبع تحمل کند
 و هنگام شرب شیر احتیاط نماید تا شیر در معده بندد و بپویند و حب سکنج از
 مافات تجبن لبن است گاه گاه همید بند و شرب بول شتر و بول بز را غرض
 نیز نفع دارد و سهلانی که دلجمی دهند حب آوند است و اگر اجازت بود بطونج
 بلیله و شربت کل کمر و زرقی کلکلاج اگر بی حرارت بود و معده بالا رود و
 نیز نفع کلی دارد و در طبلی نیز حسب مزاج از سهلانات مذکور بدینند و در حمله بعد
 تنقیه بهر تقویت جگر قرض انبر یا ریس و مانند آن و بهر ادرار قرض ماورون
 و اشال آن باید که بر یک مدر از دم تنه اند بلکه تجدد بهر میفرماید تا طبع سبک چیز
 مایون نشود و بهر دوائی که باشد بسیار بسیارند تا سریع القوه باشد بجز در طرق
 تفریق نیست که بوره ارمنی بروه عنق با بونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا ملک با
 سازند و بایه کا و بر آئینند و کالند و اگر بیشتر مطلوب بود بخام خشک نشانند و
 عرق جیم چند و اگر در تنور فاشتر که در دو تن است نشانند و عرق جیم چند به از
 حمام باشد و طرق اندان نیست که بکار دانه خسب و برگ نیم گرم از او رپوشند
 و چون رگ سرد شود و دیگر اندازند تا که بروشت کند و این عمل فحاشه ضعیف در
 ورم سید بود و اگر برآمدگی در عضوی بود همان آمد فین بر مل نمایند و همین

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بروغن با بونه شبت مفید دوم آنکه از وقوع سده و مجربى که فیمابین جگر و سپر
افتد سوم آنکه از وقوع سده و مجربى که فیمابین سپر و فم معد است افتد نشان
این هر دو است که ريقان تدریج پدید آید و نقل جگر و سقوط اشتها تدریج
در اول و کرانى سپر و سقوط اشتها یکبارگی در ثانى لازم است و علا جش
تفج سده است به سهللات و نفحات و فصد با سلیق یا اسهال پس انفع چنان
آنکه از احراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت مغرط و جگر و علامت و علامت
از سوز مزاج جگر نماید چنانکه از ضعف سپر افتد خوا و ضعف و جاذبه او بود
در ماسکه اش نشان ضعف جاذبه سپر سقوط اشتهاست و پیدى چشم
مکند نمودن و نشان ضعف ماسکه از خروج سود است بقى و سهال مع عدم
نور زیادتى سود و در بدن علا جش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از و طحال
افتد و آن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوز مزاج بار و مغرط جگر افتد و در آن آن بحث
جگر نماید فائد هه کار و رگان و بسیار جمع شود و باید که از هر دو و یک
بفصله سه روز و بطبوخیکه خنجر صفرا و سودا با طبع از نرم نماید پس آنچه
بود رعایت در تعدیلش بیشتر مرعى دارند و با صلاح جگر و سپر گویند فصل
از سوز مزاج طحال یعنی سپر و دوى اگر عار بود و سوزش سپر و دوى برابر
سرخ مائل سیاهى و دیگر آثار حرارت هویدا بودن اگر بار و بود و قراقر و آن محل
بسیا باشد و آثار برودت هویدا و اگر سنگى ساقط و اگر یاس بود و صلابت و سپر و غلظ
خون و خفایت در بدن طالع شود و اگر طب بود جایگاه سپر کرانى محسوس گردد بیا
و لون بدن اُسرى شود و علاج در سافج تعدیل نقطه و در دوى مع تنقیه باید کرد
بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعی در خجابه سپر نهند و فصد از دست چپ
کنند و این ادویه سپر زانفتد و در جارب غلب اشلب و آب برک بید و آب

[illegible]

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

کشتن جگر با تخمین و بهر تخمین مطبوع هلیل و مغز غلوس و عند شدت حرارت قرقر
کافور که در هر حقو تو قند ریون باشد و در آب کر فس با تخمین نروری
حار و شلت بر نهار و آب ترب و تریاق اربعه و گل قند و پوست بچ کبر با تخمین
نروری و در آب سبب شربت نبغشته و اما تخمین و مانند آن هر چه مطلب بود شربا
و ضما و اگر با باد بود و قصد سهیل سودا و مقدم دارند و در طلب از گل سبز
و بچ کبر و او اند و سبیل و لک و زرشک که با یک ساخته باشند اقرص سازند
در بند و صفات ضما نمایند و بهر تخمین حب ایار و بخار بزند و هرگاه در کرب و علاج
نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپر زار و طب مقرر است پوست بچ کبر است
و فستقون مساوی کوفته بچینه لعس سرشته و دو درم بپزند و آنچه از ترکیب پرد
بهمس افتد از اجساد و غلظت طحال نماند و جدا بیاید **فصل** در اندروم
طحال و وی اگر حار بود تب لازم باشد پس اگر دموست بخوبی رنج شده
کند و اگر صفر است بدو رغب و دیگر اعراض هر یک پیدا بود اگر معنی بود
طحال خوانند و اگر سوداوی باشد صلابت و اجساد طحال خوانند و نشان طوب
و بویست در سوزن کدشت علاج حسب اخلاط تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آب
و برک که فارج و آب عنب اشعب ضما کنند و در معنی خاکستر حویب و خشت اکو
بار و عن کل آمیخته یا خاکستر سرکین نرسه حصه و خاکستر بچ کبر یک حصه
طلا سازند و در سوداوی اشتق و سرکه که داجیه یا سداب و دودنه بسیر که سرشته
یا نخاله و سرکه جو شایند اشتق در آن آمیخته طلا سازند و کفته اند که اگر از حویب
از ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف بخورند و چهل روز سپر زکند از و
اگر پر سیا و نشان و زو فامی یا بس و تخم بختکشت مساوی کوفته بچینه لعس سرشته
و دو درم بپزند سپر زکند از و او بخیر بسیر که نهاده کبر غلغل جو زن بدستور و مطحول

[illegible]

بازداشت شود و در هر روز یک بار
بازداشت شود و در هر روز یک بار
بازداشت شود و در هر روز یک بار
بازداشت شود و در هر روز یک بار

مطلوب را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسهال از چوب
 طبعین صلابت براسم مفید و نفع مندست و حشاوه **فصل** هم در تفتیح اطحال
 و بداند که درم سپرز و اکثر تحلیل میرود و یا صلب میگردد و نادر باشد که بخفته
 شود و یر کند و نشان استعمال داده او بدو وجه مانع است و ظهور اجسام غریب
 در بول مع انتقن و باشد که یرم او به بعد که اید و در قی و نزار بر آید و یرم این
 و روی می باشد و علاجش همانست که در ویدیه که گذشت و در داوون مدرا
 رعایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تفتیح صلابت باقی بود اضمه درم سودا و
 او بکار برند و در حله از قافضات پرمیزند و هرگاه درم صلب مزمن شود و بدو
 نفع نگیرد داغ نهند بنظر قی که پوست شکم را که بالاسی طحالیست بصناره حلق
 سازند و بالسی آهنی دراز که سر او و شاخ بود و داغ دهند و قرب یکدیگر و داغ
 دیگر نهند و در سه کت شش داغ حاصل آید و اگر آلتی سازند شش قبه دایره که در
 یک قفه شش داغ دهد و بشاید **فصل** اندر ضعف اطحال بدانکه ضعف
 اگر در جادو بود شتهها ساقط شود و امر صحن سودا و یرم پدید آید و اگر در باسکه بود
 اهبال قوی سوداوی روی نماید و اگر در اضمه بود شتهها زیاد شود و یا اهبال
 افتد و اگر در و افقه بود سپرز بزرگ شود و شتهها ساقط گردد و علاج جهت تعویض
 افستین سنبیل گانه و زردمانا فجاج از قوی کبر کلسترخ مقل نرم کوبند و آب
 برک طرفایا آب سداب آمیزند و سرکه افزوده صفا سازند و سپرز را باند بخورند
 و شست و حمام بغیر شرط نهند **فصل** اندر رسد اطحال و نشان او قیل در
 سپرز محسوس شدنست و آثار درم نابودن علاج هر چه در باب ه بکر گفته شد
 قوی ترین او وید و بکار برند و کجین بزوری و قوی کبر بغایت مفیدست
فصل در نفخه اطحال و یرم از ضعف و اضمه و افقه و علاج سپرز قوت و

سند و در این صفت صلابت باقی بود جهت در باب
 در کتب و در این صفت صلابت باقی بود جهت در باب
 در کتب و در این صفت صلابت باقی بود جهت در باب
 در کتب و در این صفت صلابت باقی بود جهت در باب

در باب صلابت
 در باب صلابت
 در باب صلابت
 در باب صلابت

و سبب کاهش و کمیکند و بوره پودینه و سداب بستره و غسل نهاد
 سازند و محاجم تاری که از دهن و نفوس خورند **فصل** در حجاب و بطحال
 و نشان او بر آمدن کسب و قبول خوش و سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بود
 علاج بجز غسل خوراند و نمائید و مدت و کاهش است که در کلیه و نشان است
 بکار بر نه **باب** در امراض معاینه رود **فصل** از زرقی الامعا
 و دوی است که طعام از دهن و تعبیر و ناید و سبب او اگر طور شور بود و در سطح و در
 معاشا اما حرارت پیدا باشد و طعام چون بروده آید و در کند و زرد اب رقیق و غلیظ
 و علاجش تصدست و سهال صفرا و تسکین مبروات شربا و حقا و سفوف زرق
 الامعا ر شوری نفع تمام دارد و اگر طور شور بود و در سطح برونی آن و غنچه و لذت
 در احشا پیدا دید و در سطح کاهی زراف بود و کاهی زیر ناف و کاهی در پهلو و
 طعام غیر منضم بر آید و علاجش سواهی حقه همان است که گذشت و غنچه مبروات
 زیر ناف و در حجاب و اگر طوب باشد که سطح و خلی امعا را ملس گرداند و خروج
 رطوبت با طعام غیر منضم کوهی دهد و علاجش سهال و قی است و در حجاب
 ایام نفع تمام دارد و کاهش مبرواتی و هر تدبیری که بود و محقق بود و اگر سوزن را
 رطب سانج بود که با معاشا افتد اما رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت
 بر نیاید و علاجش سفوفهای محقق است و در غن کل بر یکم ماست و اگر
 خلط صفراوی بود آثمار او پیدا بود و علاجش تنقیه است و در سطح و در
 نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثمار او پیدا دید و نفع تمام ساول
 فواکه کوهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و این سفوف گیر نفع است
 بلکه زرد و در حجاب الرشا و ب الاس سماق که از ماز و هر یک که نفعی متعال باشد را
 نرم بکوبند و غیر حجاب الرشا و شترتی و در حجاب و اگر ضعف در اسحا پیدا آید و در سطح

و سبب کاهش و کمیکند و بوره پودینه و سداب بستره و غسل نهاد
 سازند و محاجم تاری که از دهن و نفوس خورند
 و نشان او بر آمدن کسب و قبول خوش و سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بود
 علاج بجز غسل خوراند و نمائید و مدت و کاهش است که در کلیه و نشان است
 بکار بر نه
 در امراض معاینه رود
 از زرقی الامعا
 و دوی است که طعام از دهن و تعبیر و ناید و سبب او اگر طور شور بود و در سطح و در
 معاشا اما حرارت پیدا باشد و طعام چون بروده آید و در کند و زرد اب رقیق و غلیظ
 و علاجش تصدست و سهال صفرا و تسکین مبروات شربا و حقا و سفوف زرق
 الامعا ر شوری نفع تمام دارد و اگر طور شور بود و در سطح برونی آن و غنچه و لذت
 در احشا پیدا دید و در سطح کاهی زراف بود و کاهی زیر ناف و کاهی در پهلو و
 طعام غیر منضم بر آید و علاجش سواهی حقه همان است که گذشت و غنچه مبروات
 زیر ناف و در حجاب و اگر طوب باشد که سطح و خلی امعا را ملس گرداند و خروج
 رطوبت با طعام غیر منضم کوهی دهد و علاجش سهال و قی است و در حجاب
 ایام نفع تمام دارد و کاهش مبرواتی و هر تدبیری که بود و محقق بود و اگر سوزن را
 رطب سانج بود که با معاشا افتد اما رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت
 بر نیاید و علاجش سفوفهای محقق است و در غن کل بر یکم ماست و اگر
 خلط صفراوی بود آثمار او پیدا بود و علاجش تنقیه است و در سطح و در
 نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثمار او پیدا دید و نفع تمام ساول
 فواکه کوهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و این سفوف گیر نفع است
 بلکه زرد و در حجاب الرشا و ب الاس سماق که از ماز و هر یک که نفعی متعال باشد را
 نرم بکوبند و غیر حجاب الرشا و شترتی و در حجاب و اگر ضعف در اسحا پیدا آید و در سطح

و سبب کاهش و کمیکند و بوره پودینه و سداب بستره و غسل نهاد
 سازند و محاجم تاری که از دهن و نفوس خورند
 و نشان او بر آمدن کسب و قبول خوش و سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بود
 علاج بجز غسل خوراند و نمائید و مدت و کاهش است که در کلیه و نشان است
 بکار بر نه
 در امراض معاینه رود
 از زرقی الامعا
 و دوی است که طعام از دهن و تعبیر و ناید و سبب او اگر طور شور بود و در سطح و در
 معاشا اما حرارت پیدا باشد و طعام چون بروده آید و در کند و زرد اب رقیق و غلیظ
 و علاجش تصدست و سهال صفرا و تسکین مبروات شربا و حقا و سفوف زرق
 الامعا ر شوری نفع تمام دارد و اگر طور شور بود و در سطح برونی آن و غنچه و لذت
 در احشا پیدا دید و در سطح کاهی زراف بود و کاهی زیر ناف و کاهی در پهلو و
 طعام غیر منضم بر آید و علاجش سواهی حقه همان است که گذشت و غنچه مبروات
 زیر ناف و در حجاب و اگر طوب باشد که سطح و خلی امعا را ملس گرداند و خروج
 رطوبت با طعام غیر منضم کوهی دهد و علاجش سهال و قی است و در حجاب
 ایام نفع تمام دارد و کاهش مبرواتی و هر تدبیری که بود و محقق بود و اگر سوزن را
 رطب سانج بود که با معاشا افتد اما رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت
 بر نیاید و علاجش سفوفهای محقق است و در غن کل بر یکم ماست و اگر
 خلط صفراوی بود آثمار او پیدا بود و علاجش تنقیه است و در سطح و در
 نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثمار او پیدا دید و نفع تمام ساول
 فواکه کوهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و این سفوف گیر نفع است
 بلکه زرد و در حجاب الرشا و ب الاس سماق که از ماز و هر یک که نفعی متعال باشد را
 نرم بکوبند و غیر حجاب الرشا و شترتی و در حجاب و اگر ضعف در اسحا پیدا آید و در سطح

[illegible]

[illegible][illegible]

سبب مدح باشد و هنوز باقی بود خستین القطع سبب نماید بعد تدبیر قهر صفا
فصل ۱۲ اندز جیر یعنی چیش و آنرا عله الدجانه نیز گویند و عامست که
 ریختنی اندک در هر اندک مدت بر می آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب
 او اگر فصل یا بس بود که در اسعابند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود
 بر نیاید اما ملطوب روده بر آید و او سستی است بجز جیر کاوب و نشان او نیست که
 اسهول و انداختن آن از تخمها آنچه بنوشانند برون نیاید علاجش تکیین است
 به دقتنه لعینه و باشد که آب گرم فقط نوشیدن کفایت کند و زنهاری خیزی
 مابض نشاید و او که مملکت است لهذا گفته اند زجیر را قبل از تحقیق و اول سبب
 فرس باشد حاسبات نباید داد و اگر بلغم یا صفر یا سو بود علامت و علامت
 از صبح جویند و بدانند که تخته و شیان در جیر است بیشتر و با نافع است و اگر دم گرم
 بود که در روده زیرین افتد نشان او حساس مزاجان و فصل است در آن باشد
 که آب و عسل بول پدید آید علاج که زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و
 مطقیات خون دهند چون ماهه از انصباب باز نایستد غلیظی حلیه بنفشه بابونه
 بر که کرب بخوشانند و مطبخ آن نطول سازند بر مقعد و شکم و از آنکه قی آسان باشد
 نفع گیر دارد و اگر سردی مفرط بود که بمقعد رسد تقدم سباب برودت کو اهی
 و علاجش تکیید آب گرم است و تدبیرین و عنق قسط گرم کرده مانند آن خشت
 گرم شستن و دو درم حب ارشاد و بیان همچنان تا گوشت بر بهار خورن اگر رسیدن
 ایذا بود مقعد و سهار از کوب جلوسن چیزی صلب موم و عنق مالیدن کفایت
 بهضمه بروغن کل لت زده و دین اقسام و در سایر این اقسام نفع تمام
 دارد فائده هرگاه باشد که در غلظت و شری خود شود و زجر آرد و تدبیرش شرب شراب
 است و تخم مرغ نیم برشت مع صمغ عربی کل از می خوراند **فصل ۱۳** در فصل
 نیشانه آن

[illegible]

این فصل در بیان غلبه صفات

در بیان غلبه صفات

در بیان غلبه صفات

فصل ۴ در مجزؤ الدم فی المناه یعنی ستن خون در مجزای بول و این عقب

بول الدم یا ضرب و نقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب برودت اطراف است و باشد که لزه افتد و در بدن و علاج او نیست که بخین غصلی تنها یا بقدر س خاکستر دخت انکو آبیخته بر نشاند و پیرایه حرکوش و آب خاکستر خوب انکو خوراند و بر شانه ریختن و در اعیل چکانیدن نافعت و هرگاه بدین تدبیر نکند از چیز کمی قوی الا در بود و مقتضای الحماة باشد بدهند و طبع نخود سیاه و سداب نوشانیدن و خاکستر خوب بخیار و آب انداخته آب آنرا در اعیل چکانیدن اثر تمام دارد و آنجا که هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد و تسکیری فرمایند و خون بسته را بر سبیل حصاه بیرون آرند و غش نشاندن اشتن کرده غذا و غیر من آب منع یا نخود سیاه و دار چینی

فصل ۵ در وجع شانه دوی یا از حرمه افتد یا از قرحه یا از جرب و این هر سه گفته شد یا از حصاه یا از با و افتد و این هر دو نیز گفته شود

از سور مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت ماده را بدین جهت و این هر دو نیز بخا نمک و مشو بد و قسم **قسم اول** آنکه از سور مزاج افتد و دوی اگر عار بود و تشنگی و حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای عار گواهی بد و علاجش تبرید است اکلا و ظلا و بناوق البز و بار و سرع الاثر است و اگر بار بود و سپیدی بول تقدم سبرات قویه چون کافور و مانند آن گواهی بد و وار و بوب یا ح بار و نیز پدید می آید و علاجش تسخین غذا و دو است و آب شیر گرم بر شانه ریختن زود اثر می رسد و **قسم دوم** در وجع شانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد و نشان می وقوع است در بجران و بول بد و روبر آمدن و علاجش اعانت برادر است **فصل ۶** در خلع

شانه یعنی جاشدن شانه و سببش ضرب یا سقوط است که بر پشت رسد علاج حصیه خرکوش سوخته بشراب یکانی آبیخته بخوراند و جگره خروس سوخته آب

باید چسبند و سبب یکدیگر را

باید چسبند و سبب یکدیگر را

باید چسبند و سبب یکدیگر را

باید چسبند و سبب یکدیگر را

باید چسبند و سبب یکدیگر را

باید چسبند و سبب یکدیگر را

باید چسبند و سبب یکدیگر را

باید چسبند و سبب یکدیگر را

در بیان غلبه صفات

نیم گرم دادن نفع دارد و غایله طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضرب عضله متولد
 شود اجتناب بول پدید آید و اگر اتساع و عضله روی نماید سلسل الجول پدید آید
 باجمعا آنجا که تمد عضله بود باشد قصد صافن نفع دارد و هرگاه مریض دیگر شانه بجم
 جمع گیند اول از آنکه امراض دیگر باید که بعد تب سیر خلع متوجه باشد **فصل**
 و انتفاخ شانه و این را سنج شانه نیز گویند و نشان آن ظهور تمد دست و شانه پسر
 اگر بی نقل و انتقال باشد از سنج نقطه است و اگر با نقل و بی انتقال باشد از سنج
 مع الرطوبه است علاج چند روز را با اصول دارد بنده نقطه با باندگی روغن بنفشه
 و بعد در شغال روغن پید بخیر بسبیل و او هم خوردند روغن با دشکن مالد و
 چکانند در روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد و هرگاه بول
 آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و بقیه بدهند و با بزن در آرد و آنجا که با بطون
 بود قی سوار و تریاق و شمر و دیطوس و انحر نفع کلی دارد **فصل** در حصاه شانه
 و نشان شک شانه حکم سنج قضیب است و بعد بول باندگی زمان باز تقاضای
 بول شدن و غلبه نفع خود و اثر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان قواساکن
 شدن اما اجتناب عسر بول و در شانه هیچ نمیداشد و اینجا که و قیکه در در شانه
 که مخرج بول است شک بند شود و عا م است که شک میسان شانه تولد کند یا اگر کرده
 فرو و آید و هرگاه در در گره و پیغله ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که
 اگر گره بشانه فرو و بعد علاج آنچه در حصاه یکله گذشت بکار برند و از او و هر چه قوی
 بود و بول آرد و در روغن عقرت و روغن خشک مانند آن بر خانه مالد و در حلی
 چکانند و اگر ضرورت بدستکاری بیرون آرد و بخرس بمده نوره شش مجرب است
 هما مکن ارکاب این آن که و نشان فیه خطر اعطای هرگاه شک مخرج بول بند شود
 بول و در و بکار ابرشته عطا کنند و هر باسی بر آرد و آب گرم بر خانه یزند و از سبب

نیم گرم دادن نفع دارد و غایله طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضرب عضله متولد
 شود اجتناب بول پدید آید و اگر اتساع و عضله روی نماید سلسل الجول پدید آید
 باجمعا آنجا که تمد عضله بود باشد قصد صافن نفع دارد و هرگاه مریض دیگر شانه بجم
 جمع گیند اول از آنکه امراض دیگر باید که بعد تب سیر خلع متوجه باشد **فصل**
 و انتفاخ شانه و این را سنج شانه نیز گویند و نشان آن ظهور تمد دست و شانه پسر
 اگر بی نقل و انتقال باشد از سنج نقطه است و اگر با نقل و بی انتقال باشد از سنج
 مع الرطوبه است علاج چند روز را با اصول دارد بنده نقطه با باندگی روغن بنفشه
 و بعد در شغال روغن پید بخیر بسبیل و او هم خوردند روغن با دشکن مالد و
 چکانند در روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد و هرگاه بول
 آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و بقیه بدهند و با بزن در آرد و آنجا که با بطون
 بود قی سوار و تریاق و شمر و دیطوس و انحر نفع کلی دارد **فصل** در حصاه شانه
 و نشان شک شانه حکم سنج قضیب است و بعد بول باندگی زمان باز تقاضای
 بول شدن و غلبه نفع خود و اثر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان قواساکن
 شدن اما اجتناب عسر بول و در شانه هیچ نمیداشد و اینجا که و قیکه در در شانه
 که مخرج بول است شک بند شود و عا م است که شک میسان شانه تولد کند یا اگر کرده
 فرو و آید و هرگاه در در گره و پیغله ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که
 اگر گره بشانه فرو و بعد علاج آنچه در حصاه یکله گذشت بکار برند و از او و هر چه قوی
 بود و بول آرد و در روغن عقرت و روغن خشک مانند آن بر خانه مالد و در حلی
 چکانند و اگر ضرورت بدستکاری بیرون آرد و بخرس بمده نوره شش مجرب است
 هما مکن ارکاب این آن که و نشان فیه خطر اعطای هرگاه شک مخرج بول بند شود
 بول و در و بکار ابرشته عطا کنند و هر باسی بر آرد و آب گرم بر خانه یزند و از سبب

نیم گرم دادن نفع دارد و غایله طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضرب عضله متولد
 شود اجتناب بول پدید آید و اگر اتساع و عضله روی نماید سلسل الجول پدید آید
 باجمعا آنجا که تمد عضله بود باشد قصد صافن نفع دارد و هرگاه مریض دیگر شانه بجم
 جمع گیند اول از آنکه امراض دیگر باید که بعد تب سیر خلع متوجه باشد **فصل**
 و انتفاخ شانه و این را سنج شانه نیز گویند و نشان آن ظهور تمد دست و شانه پسر
 اگر بی نقل و انتقال باشد از سنج نقطه است و اگر با نقل و بی انتقال باشد از سنج
 مع الرطوبه است علاج چند روز را با اصول دارد بنده نقطه با باندگی روغن بنفشه
 و بعد در شغال روغن پید بخیر بسبیل و او هم خوردند روغن با دشکن مالد و
 چکانند در روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد و هرگاه بول
 آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و بقیه بدهند و با بزن در آرد و آنجا که با بطون
 بود قی سوار و تریاق و شمر و دیطوس و انحر نفع کلی دارد **فصل** در حصاه شانه
 و نشان شک شانه حکم سنج قضیب است و بعد بول باندگی زمان باز تقاضای
 بول شدن و غلبه نفع خود و اثر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان قواساکن
 شدن اما اجتناب عسر بول و در شانه هیچ نمیداشد و اینجا که و قیکه در در شانه
 که مخرج بول است شک بند شود و عا م است که شک میسان شانه تولد کند یا اگر کرده
 فرو و آید و هرگاه در در گره و پیغله ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که
 اگر گره بشانه فرو و بعد علاج آنچه در حصاه یکله گذشت بکار برند و از او و هر چه قوی
 بود و بول آرد و در روغن عقرت و روغن خشک مانند آن بر خانه مالد و در حلی
 چکانند و اگر ضرورت بدستکاری بیرون آرد و بخرس بمده نوره شش مجرب است
 هما مکن ارکاب این آن که و نشان فیه خطر اعطای هرگاه شک مخرج بول بند شود
 بول و در و بکار ابرشته عطا کنند و هر باسی بر آرد و آب گرم بر خانه یزند و از سبب

اسفل تا اعلی باشد که بدین تدبیر البتہ شک از انجا بر می آید و در حوت نشانه می افتد و بول کشاده میگرد و و حجاب الیه و اصل مجربست **فصل ۹** در حوت بول سبب سوزش اگر جرب کرده یا شانه یا لایع مدہ که از قرحہ اینها آید باشد تدبیر جرب و قرحه کوشند و اگر قرحه مجری قضیت باشد تدبیر وی می آید جدا و اگر گرمی حکم و علیہ صغرا بود لغمان حرارت حکم و ثقبه صغرا کو اشی و در علاجش تبرید است بدینچند و سوز مزاج حکم گذشت و اگر تعدیل کیفیت کند سبب کثرت یا دقتیه باید کرد و شیاف بعض یا شیر عورت حل کرده و بر عین کل یا بادام آمیخته و در اصل چکانند و قضیب لعاب سنبول بدارند و اگر خراشید شدن رطوبت که در مجری بول متحقق است باشد تقدم شرب مدر حار و کثرت جماع و مانند آن از امور محمله کو ای دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف بعض یا شیر زنان و در اصل چکانند و دیگر البتہ و مغزات استعمال نمودنست شرب باد **فصل ۱۰** در احتباس بول و وی اگر بنوعی باشد که اصلا چیزی از بول نیاید استخواند بالف و الا عسر نامند بعین و همیشه اگر ورم کرده یا شانه یا حصاة اینها با جمود خون یاید و در شانه یا رخ شانه باشد گفته شد و انداین همه و اگر بر آید گوشت زائد بود و در مجری بول نقد آن آثار دیگر امراض کو ای دهد و علاج ندارد لیکن به نفع تأییدن میکنند از طبع مرغیات و این بودی با سر نمکزد و اگر استرخا و عضله بود که عاصرت مرغیت شانه را نشانست است که چون بر شانه بخشد کند بول باسانی بر آید با و از و علاجش تسخین است شرب باد طلاء و روغنها که در فاج است یا لیدن و اگر انسداد و خلط از ج بود در مجری که میان شانه و قضیب است نشانست نقص عانه است و تقدم تناول مغلطات و معطر از انار و دیگر آفات علاج مدرات قویہ نوشاند و در آیزن نشانند و فوراً بعد خروج از آیزن خشک و عقرب و در اصل چکانند و اگر افاسی رطوبت مغزی مجری بول بود

[illegible]

عبدالم
ابن

وہابیوں کی وجہ سے

یا که هسته او یا قلیل آنکه و یا بسته اند و بدان سبب شربت لعل که در دوا و موجود است
و کثره شربت منی را که امر مفید از سایر مثرات قوی ترست و علاجش دفع فحش
دوم است بهر وجه ممکن شود شربت آنکه در ول یا معده یا کبر یا دماغ یا کوزه
افتد و وضعی افتد و علاجش اصلاح آن عندهست ششم و دوم در اثر فحش
آلت و بیش از حد است و بدین که جماع زانی طویل باشد تدبیرش در انشام اول
که شست و غسل با آب گرم و بعد ترنج مشیرش و عقیق آن تنبیه زلفت در زل
جماعی لازم است و اگر نتواند فحش بویج بود و شربت بدین که از بر و ویت
یا حرات یا بویج است شربت آن تدارک نماید و این قسم از قوت بدن مساعدی
و تقاع از چیز نامی فحش یا فتن ظاهر است و اگر وقوع فحشی از فحش بود و با عصبان
انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد و برت نشان می دهد شربت
وقت منی و سهولت خروج ادبی شستار و علاجش آنچه در فحش گذشت و حقه
و حیدر و شوش و حقه را در شربت آنکه است و اگر آلت او درین عت
برسدین آب سرد و متخلص و مجتمع نکند و علاج نیز میباشد آنکه آن چند و واکه
بعضی فحش مخصوص نمند و اگر کم اگر آلت را بخرقه درشت ببالند که تاسخ شود
پس روغن مویجه و مانند آن ببالند و بالکل آن وقت طلا سازند و این عمل مکرر کنند
که خبر بست و اگر آب کرفس مکرر شویند آلت را بزرگ سازد و اگر غریز
کو سپید مکرر چرب نمایند فحش را و خراطین خشک یا علق یعنی رسو
خشک در روغن سوسن بسایند و طلا نمایند و این عمل مکرر
فصل ۲ در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود
بسیار دوت رطوبت نشان او کثرت یا خض و رقت منی است نقدان آثار
حرارت و علاجش تنقیه است بمسهلات گرمی نفخ تمهید و در حوض کبد

این خصوصیت است که در دوا و موجود است
دوم است بهر وجه ممکن شود شربت آنکه در ول یا معده یا کبر یا دماغ یا کوزه
افتد و وضعی افتد و علاجش اصلاح آن عندهست ششم و دوم در اثر فحش
آلت و بیش از حد است و بدین که جماع زانی طویل باشد تدبیرش در انشام اول
که شست و غسل با آب گرم و بعد ترنج مشیرش و عقیق آن تنبیه زلفت در زل
جماعی لازم است و اگر نتواند فحش بویج بود و شربت بدین که از بر و ویت
یا حرات یا بویج است شربت آن تدارک نماید و این قسم از قوت بدن مساعدی
و تقاع از چیز نامی فحش یا فتن ظاهر است و اگر وقوع فحشی از فحش بود و با عصبان
انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد و برت نشان می دهد شربت
وقت منی و سهولت خروج ادبی شستار و علاجش آنچه در فحش گذشت و حقه
و حیدر و شوش و حقه را در شربت آنکه است و اگر آلت او درین عت
برسدین آب سرد و متخلص و مجتمع نکند و علاج نیز میباشد آنکه آن چند و واکه
بعضی فحش مخصوص نمند و اگر کم اگر آلت را بخرقه درشت ببالند که تاسخ شود
پس روغن مویجه و مانند آن ببالند و بالکل آن وقت طلا سازند و این عمل مکرر کنند
که خبر بست و اگر آب کرفس مکرر شویند آلت را بزرگ سازد و اگر غریز
کو سپید مکرر چرب نمایند فحش را و خراطین خشک یا علق یعنی رسو
خشک در روغن سوسن بسایند و طلا نمایند و این عمل مکرر
فصل ۲ در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود
بسیار دوت رطوبت نشان او کثرت یا خض و رقت منی است نقدان آثار
حرارت و علاجش تنقیه است بمسهلات گرمی نفخ تمهید و در حوض کبد

کتاب فی الحوائج

در غده طبعه و این مرضی است که وقت انزال غایط بی اختیار براید و سببش ضعف
اعضای میسه است و کثرت رطوبت و علاجهش تقویت است و نشانه از آن آقا قیام
را یک و کلام و صنع و کند ساخته برداشتن خاصه وقت جماع و بروغن نارنج
چرب کردن غده ماست است باید که کم خالی باشد **فصل ۹** در آینه و از راه علت
نیز گویند و این مرضی است که در معار مستقیم حکم بدید آمد و جماع کن شدن خواهد علاجه
اگر از آلوده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج انوشیت است بر حسب درمستهمات

فصل ۱۰ در آلوده شدن و سببش اگر خون بود و عظم و رم و شعل و حرارت کوا
دهد و اگر صغیر بود شدت حرارت علاج بعد صند و حیانت است و ساق
ر و لغات طلا کنند و در ابتدا و بعد و داووع و محمل و بعد و محمل صفت چنانچه در باب
ادام مضبوط است و اگر بغم بود بجات و بیاض بود و علاجهش قی است و منضج
و مسهل بغم و اوین و دارو باطل و خود با عیسیل ضما و کردن اگر سودا بود با صلاط
و کدوت باشد علاج او و یلمنه ضما و نماید و بعد و منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح
بود و عضو متنفخ باشد و آثار داده دیگر معرا و علاجهش کمیست و کمونی خوردن
و اگر کفایت نکند بقی و مسهل پردازد انانی در امر صحتی نافع ترست و محیط
فائده درم که در کس خصیه فقط بود و اعراض سخت میباشد و محسوس می بود
و بچه در خصیه میباشد شدت اعراض و پ عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در
تعظیم الاثینین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل سمن است نه ورم علاج
نخ و شوکران و لفاح و طبعه خاش محکا که چهره سمن باب گشینه ضما نماید اگر
یک ارضی و دیگر بفرایند بهتر باشد و این اگر بر پستان نهند بزرگ شدن نند
و تقیل غذا شراط **فصل ۱۲** در عاتق و این مرضی است که در تضییع یا
نرم رحم اختلاج افتد و علاجهش تنقیه و تطفیه خونت و بعد تنقیه عام از قور تضییع

در غده طبعه و این مرضی است که وقت انزال غایط بی اختیار براید و سببش ضعف
اعضای میسه است و کثرت رطوبت و علاجهش تقویت است و نشانه از آن آقا قیام
را یک و کلام و صنع و کند ساخته برداشتن خاصه وقت جماع و بروغن نارنج
چرب کردن غده ماست است باید که کم خالی باشد **فصل ۹** در آینه و از راه علت
نیز گویند و این مرضی است که در معار مستقیم حکم بدید آمد و جماع کن شدن خواهد علاجه
اگر از آلوده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج انوشیت است بر حسب درمستهمات
فصل ۱۰ در آلوده شدن و سببش اگر خون بود و عظم و رم و شعل و حرارت کوا
دهد و اگر صغیر بود شدت حرارت علاج بعد صند و حیانت است و ساق
ر و لغات طلا کنند و در ابتدا و بعد و داووع و محمل و بعد و محمل صفت چنانچه در باب
ادام مضبوط است و اگر بغم بود بجات و بیاض بود و علاجهش قی است و منضج
و مسهل بغم و اوین و دارو باطل و خود با عیسیل ضما و کردن اگر سودا بود با صلاط
و کدوت باشد علاج او و یلمنه ضما و نماید و بعد و منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح
بود و عضو متنفخ باشد و آثار داده دیگر معرا و علاجهش کمیست و کمونی خوردن
و اگر کفایت نکند بقی و مسهل پردازد انانی در امر صحتی نافع ترست و محیط
فائده درم که در کس خصیه فقط بود و اعراض سخت میباشد و محسوس می بود
و بچه در خصیه میباشد شدت اعراض و پ عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در
تعظیم الاثینین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل سمن است نه ورم علاج
نخ و شوکران و لفاح و طبعه خاش محکا که چهره سمن باب گشینه ضما نماید اگر
یک ارضی و دیگر بفرایند بهتر باشد و این اگر بر پستان نهند بزرگ شدن نند
و تقیل غذا شراط **فصل ۱۲** در عاتق و این مرضی است که در تضییع یا
نرم رحم اختلاج افتد و علاجهش تنقیه و تطفیه خونت و بعد تنقیه عام از قور تضییع
در غده طبعه و این مرضی است که وقت انزال غایط بی اختیار براید و سببش ضعف
اعضای میسه است و کثرت رطوبت و علاجهش تقویت است و نشانه از آن آقا قیام
را یک و کلام و صنع و کند ساخته برداشتن خاصه وقت جماع و بروغن نارنج
چرب کردن غده ماست است باید که کم خالی باشد **فصل ۹** در آینه و از راه علت
نیز گویند و این مرضی است که در معار مستقیم حکم بدید آمد و جماع کن شدن خواهد علاجه
اگر از آلوده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج انوشیت است بر حسب درمستهمات
فصل ۱۰ در آلوده شدن و سببش اگر خون بود و عظم و رم و شعل و حرارت کوا
دهد و اگر صغیر بود شدت حرارت علاج بعد صند و حیانت است و ساق
ر و لغات طلا کنند و در ابتدا و بعد و داووع و محمل و بعد و محمل صفت چنانچه در باب
ادام مضبوط است و اگر بغم بود بجات و بیاض بود و علاجهش قی است و منضج
و مسهل بغم و اوین و دارو باطل و خود با عیسیل ضما و کردن اگر سودا بود با صلاط
و کدوت باشد علاج او و یلمنه ضما و نماید و بعد و منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح
بود و عضو متنفخ باشد و آثار داده دیگر معرا و علاجهش کمیست و کمونی خوردن
و اگر کفایت نکند بقی و مسهل پردازد انانی در امر صحتی نافع ترست و محیط
فائده درم که در کس خصیه فقط بود و اعراض سخت میباشد و محسوس می بود
و بچه در خصیه میباشد شدت اعراض و پ عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در
تعظیم الاثینین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل سمن است نه ورم علاج
نخ و شوکران و لفاح و طبعه خاش محکا که چهره سمن باب گشینه ضما نماید اگر
یک ارضی و دیگر بفرایند بهتر باشد و این اگر بر پستان نهند بزرگ شدن نند
و تقیل غذا شراط **فصل ۱۲** در عاتق و این مرضی است که در تضییع یا
نرم رحم اختلاج افتد و علاجهش تنقیه و تطفیه خونت و بعد تنقیه عام از قور تضییع

در غده طبعه و این مرضی است که وقت انزال غایط بی اختیار براید و سببش ضعف
اعضای میسه است و کثرت رطوبت و علاجهش تقویت است و نشانه از آن آقا قیام
را یک و کلام و صنع و کند ساخته برداشتن خاصه وقت جماع و بروغن نارنج
چرب کردن غده ماست است باید که کم خالی باشد **فصل ۹** در آینه و از راه علت
نیز گویند و این مرضی است که در معار مستقیم حکم بدید آمد و جماع کن شدن خواهد علاجه
اگر از آلوده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج انوشیت است بر حسب درمستهمات

در غده طبعه و این مرضی است که وقت انزال غایط بی اختیار براید و سببش ضعف
اعضای میسه است و کثرت رطوبت و علاجهش تقویت است و نشانه از آن آقا قیام
را یک و کلام و صنع و کند ساخته برداشتن خاصه وقت جماع و بروغن نارنج
چرب کردن غده ماست است باید که کم خالی باشد **فصل ۹** در آینه و از راه علت
نیز گویند و این مرضی است که در معار مستقیم حکم بدید آمد و جماع کن شدن خواهد علاجه
اگر از آلوده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج انوشیت است بر حسب درمستهمات

قتیب مروان و در فرج زان چسپانیدن باغ تر نو و صلاح غذا میفند
در وجع الاثینین سببش اگر دم بود و گرم کرده شد و اگر ریخ بود و قتل باشد گوشت
و در همین ادمان گرم کافی است و اگر سرد مزاج بود و خارا باشد یا بار و معدلات این باره
گفته شد شراب و طلا و اگر ضرر با سقطه با صدمه بود و فصد لازم است و ضما و منفشه و
خلی و عنب اشطب و زینکو فرو کند و نافع **فصل ۱۷** در تصفیه خصیصه و سببش
بر دوت است که یغینه یا فسرده سازد و بدیر شیر استحمام و از خار و تسخین است **فصل ۱۸**
در ارتفاع الخصیصه این کار باشد که تمامه بسوی ملاقا برود و در ظاهر هر چه نماند
و چون چنین شود عسر بول و قططیر و فتور حرکات پدید آید اما در ارتفاع اندک
بجز جوج خفیف آسیمی نیست بلکه کار در دم نمی باشد اما چون دیر ماند آفت می آید
علاجش استحمات دروغن فرغون بهر جذب مالیدن و اگر نقد حمام و آب زرد
مجمعه بزرگ بر خصیصه کند لند و تدبیر بکند و در آرد و فاکد و کار باشد که غنصیب
به مرتفع شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر زول حصیه
فصل ۱۹ در دوالی الصفن و می نیست که رکهای کس خصیصه بر آید شوند
چنانچه در پاشی مردم می یافتند و علاجش همانست که در دوالی مایی باید و منللات
اگر در کس افتد بدانچه در دم صلب خصیصه گذشت زایل شود **فصل ۲۰** در
استرخا الصفن یعنی فرو شدن کس خصیصه علاج ماندن و اس و کلسنج و کلنا و نماند
قاصات ضما و کند و بطین آن تطیل **فصل ۲۱** در فروح و خصیصه حوا
آن طنین و گوشت است یکی آنکه قره تازه بود و نو پدید و علاجش بر دوسک توتیا
کند و در دوا و مرهما و اگر خون غالب بود و نفیقه نمایند دوم آنکه دیر ماند و باشد علاتر
بلین هم کنند و مالاخون مربریک و متقال صبر و دوسک از روت هر یک دو
بر دوعن کل مرهم سازند و فاکد و قره که در اخیل افتد حرقت بول و در موضع آن

در دم سبب و دوالی

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

کتاب طب

بعد مرهم با سلیقون بروغن گل تحنه نمایند تا نفع کند و اگر رحم در غنق رحم بود
 او دویه مذکوره کفایت کند و تحنه حاجت نباشد و سه قطیله در سیرجوشنید و
 یا پیله حمل کردن و تنقیه رحم نفع تمام دارد و غنق شدت و وجع ایفون و زعفران
 بشیر زمان حمل سازند **فصل ۹** در شقاق رحم نشان او از دایه و وجع است
 وقت جماع و بر آمدن کرون او دویه خاصه اگر در غنق بود و علاجه شقاق هم که در
 شقاق مقعد کار آید کند و مرهم با سلیقون یا پیله بطور و روغن بنفشه نفع تمام دارد
فصل ۱۰ کاهه باشد که سبب ولادت یا از ازاله بکارت جمایی که بیان در قبل
 واقع است بشکافه علاجه شقاق هم از منقبات کاه و موم سپید و پیله گرده بزرگ کنند
 و نیک جرات کثیر المقدار سایند بر فاده نهاده بر بندند تا بعضی خشک لا صفت
 شود و از هر چه منظر نباشد بر سیرند **فصل ۱۱** و عکله رحم و علاجه شقاق بعد تنقیه بر که پود
 و پوست انار و عیدس متشیر کوفته و خجسته و بنفشه یا شراب یا سرکه آنخته حمل
 مایعین است بقصوف و روغن گل و بنفشه یا لیدن و عکله اقبل یا نیز تدبیر
 همانست **فصل ۱۲** در بواسیر رحم دوی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجه شقاق
 همانست که در بواسیر مقعد گذشت **فصل ۱۳** در شور رحم و دوی هم
 معلوم شود و باشد که خارش کند و علاجه شقاق و بعد از آنست و مرهم سپید ج
 مالیدن اگر شور در غنق بود و در رحم تحنه کردن اگر شور غار باشد **فصل ۱۴**
 و تا میل رحم و این نیز هم معلوم شود و علاجه شقاق و بعد از آنست و مرهم سپید ج
 با بونه و کلیل و عیدس و تخم کتان با زین ساخن و دانه قش شستن **فصل ۱۵**
 در ناصور رحم دوی توچه فرشته است و تدبیرش گذشت **فصل ۱۶**
 در سکلان رحم یعنی بر آمدن بطولت از رحم و علاجه شقاق و تنقیه و تحفیف است
 و بر اعراض حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۷** در سیلان مینی زمان و فرق

در سیرجوشنید و یا پیله حمل کردن و تنقیه رحم نفع تمام دارد و غنق شدت و وجع ایفون و زعفران
 بشیر زمان حمل سازند **فصل ۹** در شقاق رحم نشان او از دایه و وجع است
 وقت جماع و بر آمدن کرون او دویه خاصه اگر در غنق بود و علاجه شقاق هم که در
 شقاق مقعد کار آید کند و مرهم با سلیقون یا پیله بطور و روغن بنفشه نفع تمام دارد
فصل ۱۰ کاهه باشد که سبب ولادت یا از ازاله بکارت جمایی که بیان در قبل
 واقع است بشکافه علاجه شقاق هم از منقبات کاه و موم سپید و پیله گرده بزرگ کنند
 و نیک جرات کثیر المقدار سایند بر فاده نهاده بر بندند تا بعضی خشک لا صفت
 شود و از هر چه منظر نباشد بر سیرند **فصل ۱۱** و عکله رحم و علاجه شقاق بعد تنقیه بر که پود
 و پوست انار و عیدس متشیر کوفته و خجسته و بنفشه یا شراب یا سرکه آنخته حمل
 مایعین است بقصوف و روغن گل و بنفشه یا لیدن و عکله اقبل یا نیز تدبیر
 همانست **فصل ۱۲** در بواسیر رحم دوی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجه شقاق
 همانست که در بواسیر مقعد گذشت **فصل ۱۳** در شور رحم و دوی هم
 معلوم شود و باشد که خارش کند و علاجه شقاق و بعد از آنست و مرهم سپید ج
 مالیدن اگر شور در غنق بود و در رحم تحنه کردن اگر شور غار باشد **فصل ۱۴**
 و تا میل رحم و این نیز هم معلوم شود و علاجه شقاق و بعد از آنست و مرهم سپید ج
 با بونه و کلیل و عیدس و تخم کتان با زین ساخن و دانه قش شستن **فصل ۱۵**
 در ناصور رحم دوی توچه فرشته است و تدبیرش گذشت **فصل ۱۶**
 در سکلان رحم یعنی بر آمدن بطولت از رحم و علاجه شقاق و تنقیه و تحفیف است
 و بر اعراض حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۷** در سیلان مینی زمان و فرق

در سیرجوشنید و یا پیله حمل کردن و تنقیه رحم نفع تمام دارد و غنق شدت و وجع ایفون و زعفران

در سیرجوشنید و یا پیله حمل کردن و تنقیه رحم نفع تمام دارد و غنق شدت و وجع ایفون و زعفران

ملک الایده بواسطه آن رحم را بر دارند پس آن که وجهها بنجا دارد و غیره
دیگر فرج را محشو سازد و بعضا به بر بند و بنوعی که ایق بود پس بر عانه و نواحی فرج
قاصبات ضا نمایند و بر کراه مائل بطرف ناف محاجم نمایند بلا شرط و بکند و اما
روز باید که بر همین حیالت بماند و از هر چه مضرب بود و محرک باشد اجتناب کند و پیراسته
نات بخونید و در روز سوم بر خیزد و آن که رومنه و کرده تجدید نمایند و مربوط اعصابه
بر فرق تا خاطر جمع شود **فصل ۲۰** در میان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و سوی
اصابع معلوم میشود و قابل ادا ایضا وجع در وقت جماع لازم است و باشد که
آرد و بول و غایط جبر کند علاج اگر سببش استسلا و استسلا در کما بود و از خون
صاف کنند از محادی شقی مائل و اگر قبض بود و از اصابت بر در آریز مرطبت نشاند
در عرض با بون و پییط بماند و اگر انصباب طوبات بود بر رحم تنقیه نمایند یا با نیات
و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود قابل را فرمایند که با نکشت رست کند بعد بمیخ
یروطی یا شحم بر پشت تا اذیت ندهد **فصل ۲۱** در اوام رحم و سببش اگر
ماده حار بود نشان می تب حارست و تواتر نبض و نفس فساد معده و بلغم طهور
وجع عانه یا قطن حسب وقوع ورم و مقدم رحم یا مؤخرش و در خاصه من اگر بهر دو
جانب بود علاجش همانست که در ورم شانه گذشت و چون ریم کند بشکافند
تجدید بر قرحه رحم گوشتند و اگر بلغم بود و وجع نواحی عانیع ثقل پیدا بود علاجش قی
و آنچه در ورم سرد شانه گذشت و اگر سودا بود نشان می ظهور صلابت است و
میلان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سوده است بقصد و اسهال
استعمال ملزیم و تخوم و ادیان زرقا و حموگلا و طلا و بطین شبت و حطی آریزن متن
روزی دو بار **فصل ۲۲** در وید رحم ورم چون نخته شود و سر
و بدلیه نامند علاج اگر در ورم بود بشکافند تا ریم بر آید و اگر در قعر بود و درات

نوشانند و او در فرجه ضما نمایند و بهین تدبیر ملازم باشند و اگر در کشنده بجهت
جوشند و بطبع او حخته رحم نمایند و جرم اینها کوفته در محل درم غار ضما سازند و
بعد فحش بر تنقه ریم و اندال گوشند چنانچه کشت **فصل ۳۳** در سرطان رحم
این اکثر عقب درم کرم رحم اقدوشان و صلابت حرارت و خربانت و درد
آجابه سینه بر آمدن پشت پامی تورم شدن هر چند مرض مذکور و او پذیر نیست
لیکن جهت آنکه قوت نکیر و باصلاح همی گوشند آسمان مریهم دروشان و فرجه جوش
و مریهم رسل خاصیتی عجیب است و جهت تنقیه سواکاه کافضه و ششال لایم
اعانت بر طریب واجب **فصل ۳۴** در اختناق رحم و این مرض مشابه است بطنج
و غشی لیکن درین گفت از دهن نمی آید و خطراب نمی افتد اما بیوشی منفرط باشد
که هرگز چیزی نمی شود و علاج و حالت مرض تدبیر همانست که در غشی مصرع گذشت
آنکه جز مای خوشبو قطعا نباشد بلکه کور و قیل ششینی سوزند و عطریات در بر
مالند و دغند نه کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصه اگر عدم جماع و تراکم منی باعث بوده
نفع تمام دهد و آنجا که صلب طخت موجب و در فون و فون حمل سازند و حال افت
حسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد **فصل ۳۵** در اجتماع آب در رحم و نشان او
اعتباس جنین است و ظهور حالتی شبیه به استقامی می باشد که کاهی رطوبت از رحم
بالا آید علاجش تنقیه است و بدربار دادن و آنچه از بهر استسقاء و سیلان رحم
گفته شد کار بستن و جوع و ریاضت نفع تمام دارد و گویند خریق پیچید حمل کردن اکثر
دارد **فصل ۳۶** در نفخه رحم و نشان او انتفاخ عانه است مع الوجع و از رون
دست چون او را و طبل بر آمدن اندک بعضی در عرضش گفته اند حالتی است شبیه
به استقامی طبل علاج تنقیه بدن و گستره نمایند بفتیات حقن و فرجه و حلا و او
گیرد و از نا و هر چه در طبل است در جاکار آید فایده غلیظه و بسته و عاقبت

نوشانند و او در فرجه ضما نمایند و بهین تدبیر ملازم باشند و اگر در کشنده بجهت
جوشند و بطبع او حخته رحم نمایند و جرم اینها کوفته در محل درم غار ضما سازند و
بعد فحش بر تنقه ریم و اندال گوشند چنانچه کشت **فصل ۳۳** در سرطان رحم
این اکثر عقب درم کرم رحم اقدوشان و صلابت حرارت و خربانت و درد
آجابه سینه بر آمدن پشت پامی تورم شدن هر چند مرض مذکور و او پذیر نیست
لیکن جهت آنکه قوت نکیر و باصلاح همی گوشند آسمان مریهم دروشان و فرجه جوش
و مریهم رسل خاصیتی عجیب است و جهت تنقیه سواکاه کافضه و ششال لایم
اعانت بر طریب واجب **فصل ۳۴** در اختناق رحم و این مرض مشابه است بطنج
و غشی لیکن درین گفت از دهن نمی آید و خطراب نمی افتد اما بیوشی منفرط باشد
که هرگز چیزی نمی شود و علاج و حالت مرض تدبیر همانست که در غشی مصرع گذشت
آنکه جز مای خوشبو قطعا نباشد بلکه کور و قیل ششینی سوزند و عطریات در بر
مالند و دغند نه کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصه اگر عدم جماع و تراکم منی باعث بوده
نفع تمام دهد و آنجا که صلب طخت موجب و در فون و فون حمل سازند و حال افت
حسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد **فصل ۳۵** در اجتماع آب در رحم و نشان او
اعتباس جنین است و ظهور حالتی شبیه به استقامی می باشد که کاهی رطوبت از رحم
بالا آید علاجش تنقیه است و بدربار دادن و آنچه از بهر استسقاء و سیلان رحم
گفته شد کار بستن و جوع و ریاضت نفع تمام دارد و گویند خریق پیچید حمل کردن اکثر
دارد **فصل ۳۶** در نفخه رحم و نشان او انتفاخ عانه است مع الوجع و از رون
دست چون او را و طبل بر آمدن اندک بعضی در عرضش گفته اند حالتی است شبیه
به استقامی طبل علاج تنقیه بدن و گستره نمایند بفتیات حقن و فرجه و حلا و او
گیرد و از نا و هر چه در طبل است در جاکار آید فایده غلیظه و بسته و عاقبت

۱۰۰

فرض کنیم

مفتی محمد رفیع الدین

انعام برافزونہ

منہا منہا

انند و بجز این

10

۱۰۰

4

و این نوع بشر غلبه خالصه و صفت فایده غلبه خالص لازم زیاده
 از یک هفته غلبه خالص و از زیاده بر وقت نوبت که دو هفته باشد نماند
 بشرطیکه سوزند بر نشود و علاج ظاهرست که ماده صفرا محتاج تبرید و ترطیب است
 و منقشر تقیه اگر طبع قبض باشد لیکن بداند که در اینجا ماده داخل رکبا بود
 از افراتر برید نشاید که در بنضج ماده بیشتر مراعات باید نمود و مکرر محرقه صفرا و
 که تبرید بیشتر مطلوب تا بدق اینجا ماده لا در محرقه که ماده در آن نسبت بحرات
 غالب تر باشد که در اینجا بنضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و تعدیل
 تبرید و افزایش درین تپ اگر خون نیز غالب بینند و بول سبز و غلیظ باشد
 فصد مجوز است خاصه ماده داخل رکبا بود اما جراتی که در دوسوی کنند فصد
 نتوان کرد و خون باید گرفت اما کم تر پس از نفع صفرا و منع از فصد و صفراوی
 گفته اند بر تقدیر است که صفرا خالص بود و خون غالب نباشد و بداند که حمایت
 دانه اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هرگاه سوزنده را آغاز کند بچین در آب کم
 باید خوراند تا باشد که صفرا باقی باید و اگر چه بر آید بقوت تنوع البته تحلیل بیاید و لرزه
 ساکن میشود و چون تپ فرو آید یا شونی و فرماید و پایها بالند تا بقیه حرارت از سر
 فرو کشد و بچین در رینوت نیز موافق است و متفرغ حسب میل ماده رینوت باید کرد
 مثلا اگر باغیان بود و ماضی نبودتی فرماید و اگر با قراقرم معا بود سهل و بند و اگر
 با قاضی بول بود و فراغت نیاید مدت نوشتانند و اگر با مداوت پوست بود و عرق
 خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا که میل ماده هیچ جانب نبود اسهال موافق است و در سبک
 اولی تر است که بچین بندند مگر همراه او یا ترندی و تا که کار از آب که کشاید خیزی دیگر
 دادن نشاید بچین مبارک و آنجا که صفرا خالص نبود پیش از نفع سهیل بند بلکه
 هم نمیشد مگر آنکه ماده مانع بود و هر چه که بلفظ بیشتر بینند تبرید است کنند مگر آنکه

[illegible]

اصلاح نظام تعلیم و تربیت

آنکه بغم شور باشد که در اینجا تجربه نماید کرد با جلد در علاج تب با جنس و فصل و نوع
و ترکیب که گفته اند نشود و لیسری بجان نشاید نمود و قرص کل و در مرکب بسیار
نهفت و بکنجین همراه بکفند بستو و عوارضات که در محرقه پدید آید از افراط
عرق است و رعان و سبات و ضیق نفس و شبهت کلبی و عطسه متواتر و عشی
ماندان و تبیر هر یک از مجلس جویند با رعایت تب و محافظت قوانین و در
از صفراوی که درون کرم و بویرون و گویان نیز میست بلیفو با و نشان و
از دم تب است و نبوت غبب شده شدن و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی
باطن و سردی ظاهر که او در علاجش علاج غیر خالصه است و بکنجین با کفند
نافع و نوعیست که صفراوی نباشی باشد و این را حمی عشیه گویند و علاجش از
حمی عشی گیرند و وقت نوبت نان بر آب لیمو تر کرد و چند لقمه بخورند و قسم
در حمی بلغمی و ماده وی اگر داخل کما عفن شود و نشه خوانند و این را با اگر بلغم
بود و در وقت نواحی ل و مسحه باشد ایضا سسمی است به تجربه نام و محرقه صفرا
و محرقه بلغمی از ظهور آناری که به ماده مخصوص شده و فرق بین است و اگر خارج
که کما عفن شود نایب نامند و مواظبه خوانند با اینکه لازم باشد و بی لزوم اگر چه
فاتر شود لیکن محسوس نباشد فقیرا و نایب هر روز یکبار دو بار و آنکه در و دیگر
آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بغم شور باشد که علامت حرارت و در وی پدید آید و هر
که باشد حرارت این بحار است صفرا رسد و نشان بلغم مانع است که ابتدا بشعر
کند و بر دوزره کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان صفرا
آنکه بر دوزره بود و نشان حلو آنکه بر در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از
قشر برده و در و نافض هیچ نباشد علاج تا یک هفته بکنجین عسل و مال افسس که در
از نایب باشد و کسکاب که در وی قدری آوین و خود بطبخ بود می آید و کدک

[illegible]

سکنجبین و کفند و بعد یک هفته تی فرمایند سکنجبین و آب گرم خصوص وقت آغاز
نوبت و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هر چه با سانی برآید بهتر است
مبالغه نباید کرد و گاه گاه ایسون همراه کفند خوردن و پوشیدن و مصطکی نمایند
لازم دارند و بعد نصف نام سهیل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شش اسی
بعد راجحت دادن و صبحی بخورم کفند خورائیدن عقب آن و درم سکنجبین
عسل نوشائیدن نافع است بشرطیکه رفع قبض مطلوب بود و اگر بول غلیظ و کثرت
باشد قصد مجزرت و آنجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بعد از آن
قرص کل اثر تمام دارد و اگر آنجا که کوفته بخیه باشد آمیزند و سه مد بخندند یعنی
که نه سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع کرد و غار یقون کیدرم با عسل همین
عمل کند و در شقه بدارن منضجات و غلظات چندان دیرری که در نایب کنند
نتوان کرد و خاصه که صداع یا ضعف و غ و شته باشد نوعی است از حمی یعنی
که درون سرد باشد و بیرون گرم و این از حمی انقیاء لوس گویند و نوعی است از
که درون گرم بود و بیرون سرد و این از حمی لیغویا گویند و این بیشتر در نایب
و طریق علاجش همانست که گذشت فایده گاه باشد که لیغویا یا صفراوی
باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوعی دیگر است از یعنی که در وی حرارت و بر
سماح محسوس شود و ظاهر و باطن نوعی دیگر است که بر و ت و باطن باشد و ظاهر
بحال اصلی بود و لرزه و باد و از قند بی حرارت و این دو نام ندارد و نوعی دیگر است
که در رز آید و در شب فرو آید و این از انهار سی گویند و نوعی دیگر ضد است این را
لیل نامند علاج اینهمه تطیف خلط است جز آن که گذشت قسم چهارم در
حمیات سنوایی و این نیز اگر آوده می خل عروق شید ربع لازم گویند و زنان را
از دم پست و مع ذلک معوذ و در میان او میشتند شدن و اگر حاج عود و

[illegible]

مکتبہ تحفہ نوریہ دارالعلوم دکن

بشوند تا خون بسیار برآید و برکاد و متلاشی خون باشد قصد مجزرت عامه که اول
شرط برودم زده باشند او را م معاین درم غیر میست که در بغل یا پس
کوش یا بن ران پیدا آید و وی اگر بسبب قرح یا جرح عضوی بود چنانچه در
ران از قرح یا پی پدید می آید و مانند آن جدا طلب کردن کافیست و محتاج تنقیه
نیست و اگر بدون آن بود از دفع اعضای ریس داده را او ویر خیه ضما و ناید قطعا
روادعات طلا سازند بخلاف دیگر او را م بی سمیت که در ابتدا استعمال و ادوات
لازمست و چون داده وی بجمع آرد و بفتح تغییر کوشند آگاه باری خور که نهند و
دست که بکشت نواحی تعدی میکند برست مثلا اگر مبع و در عضو پدید آید تا شام بعد
فوس یا زینبر و سحت یکیکه و علاج کردن داغ و دانست مع ذلک کل ارسی با ستر
حوال آن طلا ساختن و تنقیه بدن مبالغه نمودن بسره که داب یا بشراب جرح را
شستن و اگر سودمند بر نفس لکه داغ و بند بر وزن کجند بدین وجه که روغن کجند
که مکنند و حوالی آن از خمیر کپیرند و در میانش روغن جوشان بیندازند و مل
درم معروفست علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط است و کجین جوشانیدن را نهند
تا سه روز روادعات نهد و در روز چهارم بخیل بسپیدم مرغ سرشته ضما و نهند
و چون وی بجمع نهد بپزند و بشکافند و بعد پاک شدن ریم باندال کوشند او و بخیل
انجیر و طک کوفته ضما و بپزند و دیگر خمیر کنند باندک نمک و روغن کنان و غسل آید
و بپزند او و بخیل خمیر ترش و تخم مرغ و سکن کبوتر و آبک آب نارسیده و بپزند
تخم مرغ و غسل سرشته ضما و سازند و بپزند که شکافتن تابین بهتر از شکافتن بدو
فایده اگر همان روز که دل ظاهر شود و آبک بر روغن کجند با سپید مرغ سرشته
طلانا نیند زیاده نشود و بلکه روی رمیست بزرگتر ز دل که در روغن و عامست
ظاهر می آید یا در طعن آن باید نیست که داده و مختلف الالوت و متفرع القوام

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

نصف نازدین نوز

نصف نازدین نوز

نصف نازدین نوز

۱۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

وہابیوں کے مذہب کے بارے میں

افغانستان

الکتاب

دوبھوسن بانی

مستوفى في اللغة العربية

مجلس

و مجلس گذاشت و برای حلقه قبل و در بر حلقه و تخم گمان بمسل جو شایند و خرقة بردا
آلوده برداشتن سودمندست **فائد** ه جرب و حلقه و شرمی که اطفال بگذاشته
بعد از اخرج خون بجا جم یا حلق بطبخ کل سرخ و بنفشه و زینفور و جو قشقرک و قهقهه بد
بنشینند و در غن بر بدن طفل نماند و تدبیر دایه نمایند **حوص**ف شور و سرخ
که با غارش شدید و غلش باشد و از آشپزی که نیز گویند و علاجش بعد بقصد اسهال
صفرا نمک و خا بسرکه بالیدن است **قو** یا بکپرسی کرکون و بهندی داد نمانند
تخونی ستی دو که بخارش پیدا یید علاج کار نو پید است و در گوشت سوت
نگرد و خضض بسرکه یا هیلله بسرکه ساید و بالیدن کفایت کند و اگر اندک تاثیر می
گوشت کره زلور بران چسپانند و شق بسرکه و در بسرکه ساید و اگر تاثیر تمام
در گوشت کرده باشد و ذی غلظت بود و نخست بقصد و پهل شود و پار و از بد و حمام
بعد از نفس عضو خورن گیرند و او و یه قویه ملا نمایند چون زینج و شق و خرد و مل
تاج بهر غن کند مگر نه بخت **فائد** ه چون تو با زمل شود و او به را و ملا نمایند چندگاه
سودمندست و قوای اطفال تا آب من صلمم بالند و تو با که بعد بانه نشو و شق نمایند اگر ممکن بود
پس و او ای حکم دارند تا گوشت فاسد بخورد پس جراحت را مندل سازند و شو بلی شمره
سبب است که بزنی و پیشانی براید و چنان نماید که کویا نقطه شیرش و علاجش بعد بقصد
از باغ خاکستر جرب انگور بسرکه ملا ساختن است **بنات** لیل شور و صفراست که در
شب و هنگام سر بیدار یاید بخارش کند و علاجش بعد بقصد خضض مسام گوشتیدان
و جرب و حلقه گذاشت و بالیدن آب کرفس در روغن کرکفع دارد و **مالیل** شور و صلب
شد یا الصلابه است که بهندی سسه گویند و وی باکر و در این و دقیق الاصل بود
مسامی گویند و اگر دراز و کج بود و قرو و ناخواند و اگر با چرک و با یم بود و در سید و پس نماند
و آنچه پیشانی و دوی پدید آید و پهن شود و بعد خزانند و در از زامل بسرخی بود

[illegible]

۱۲
 جگر
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

درمانه غلظت ناخن که بیشتر واصل ناخن پدید آید و

است **تعقّف الاظفار** یعنی غلظت است که بیشتر واصل ناخن پدید آید و این اجزاء الاظفار نیز گویند و علاجه اش تنقیه سود است و مرهم و خلیون و دیگر قیوطیات نهاده و شستن تا از تعقّف محض بماند **تشقق الاظفار** اگر طول ناخن بود سستی است یا میان الاظفار علاجه اش بر طیب است و تنقیه سود و پیه مرغ و لعاب طبع نهاده و **تصلح الاظفار** یعنی کند شدن ناخن سپیش اگر شکر بود بی درد باشد علاجه اش تنقیه ملغم است و اگر حدت خون بود و باد رو به علاجه فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در ناخن است بود فصد با سلیق و اگر در ناخن پایی باشد شربت عذاب تسکین خون کردن **انتفاح** و **حکۀ الاظفار** علاجه اش بآب دریا شستن و بهر گونه ضما و کردن **صن الاظفار** یعنی کوفته شدن ناخن علاجه اش فراتد ابرک اس و برک امار کوفته ضما و کردن است و بعد سکون در و آرد کند مزیت نهاده و **طلیقۀ** است که ناخن همچون ابرک سپید براق و سهل الاکساش شود علاجه اش با الاصول و کفند و کنجبین دادن است و بروز با دام و بعد نفع مطبخ آتمون چون رانیدن زرد فاطم و با دام شیرین و پیه زرد ضما و **موت الدم تحت الظفر** یعنی مردن خون زیر ناخن علاجه اش آرد و زفت طلا کردن است و به شل اگر شستن و گاه گاه تخم جبر و سرکه طلا کردن در رو به بار در روغن انداخته کمیدن نفع تمام دارد و **فائدۀ** چون خواهند که ناخن را بکنند بسببی باید که زردی و جاش در روغن با دام تخم ضما و کردن بهتر و اگر سخت مرهم و خلیون ضما و کرده باشند زرد و اگر کند **فصل ۲** در امراض متفرقه کثرت **قل صلبان** قل پیش است صلبان ضعیف است علاجه اش تنقیه بدن است و غسل با آب سور و تنقیه بدن زرد و زرد و نوعیت از قل که از آن مقام گویند در مسام سپیان میباشد که یابن گوشت و چون گرمی میرسد بجنبش می آیند و این دوا در هر مفید است

تعقّف الاظفار یعنی غلظت ناخن که بیشتر واصل ناخن پدید آید و این اجزاء الاظفار نیز گویند و علاجه اش تنقیه سود است و مرهم و خلیون و دیگر قیوطیات نهاده و شستن تا از تعقّف محض بماند تشقق الاظفار اگر طول ناخن بود سستی است یا میان الاظفار علاجه اش بر طیب است و تنقیه سود و پیه مرغ و لعاب طبع نهاده و تصلح الاظفار یعنی کند شدن ناخن سپیش اگر شکر بود بی درد باشد علاجه اش تنقیه ملغم است و اگر حدت خون بود و باد رو به علاجه فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در ناخن است بود فصد با سلیق و اگر در ناخن پایی باشد شربت عذاب تسکین خون کردن انتفاح و حکۀ الاظفار علاجه اش بآب دریا شستن و بهر گونه ضما و کردن صن الاظفار یعنی کوفته شدن ناخن علاجه اش فراتد ابرک اس و برک امار کوفته ضما و کردن است و بعد سکون در و آرد کند مزیت نهاده و طلیقۀ است که ناخن همچون ابرک سپید براق و سهل الاکساش شود علاجه اش با الاصول و کفند و کنجبین دادن است و بروز با دام و بعد نفع مطبخ آتمون چون رانیدن زرد فاطم و با دام شیرین و پیه زرد ضما و موت الدم تحت الظفر یعنی مردن خون زیر ناخن علاجه اش آرد و زفت طلا کردن است و به شل اگر شستن و گاه گاه تخم جبر و سرکه طلا کردن در رو به بار در روغن انداخته کمیدن نفع تمام دارد و فائدۀ چون خواهند که ناخن را بکنند بسببی باید که زردی و جاش در روغن با دام تخم ضما و کردن بهتر و اگر سخت مرهم و خلیون ضما و کرده باشند زرد و اگر کند فصل ۲ در امراض متفرقه کثرت قل صلبان قل پیش است صلبان ضعیف است علاجه اش تنقیه بدن است و غسل با آب سور و تنقیه بدن زرد و زرد و نوعیت از قل که از آن مقام گویند در مسام سپیان میباشد که یابن گوشت و چون گرمی میرسد بجنبش می آیند و این دوا در هر مفید است

جمع این مغز نان در آب خنک و نماید **فصل** فی کسر و اخلع و الوتلی و الواس
و الوهی کسر سکستن استخوان خلع از جامی بر آمدن و می تمامه و قوی بر آمدن و
از جامیش نه تمامه و دهن و قوی آنکه استخوان و با اعضا محیط آن کوفت لاتی شود
بی آنکه از جامی بلغزد و علاج کسر و خلع مفوض به کما کما را هر از هر دو یک تدبیر که کشید
عضو جنبش دادن و جز آن باشد معرفت است اما در قوی و دهن و دهن و دهن
مالیدن و بر کمر و زرم کوفته پاشیدن و فحاش و عطی زبر و پشه طلا کردن
و معتدل بستن نافع است **فصل** در تدبیر مسموم هرگاه کسی را هر خورده باشد
علاجش همان وقت فی آوردن است آب نیم گرم و روغن کنجد یا مسکه بسیار
نوشانیدن و اگر قوی خوب نیاید و طبعی است یک اینر تدبیر می نوشانند و روغن
کثیر اینخته با جگر هر چه برای قوی دهند کثیر دهند و چون فی حسب عا کرد و شو و شیر تازه
که از گاه باشد نوشانند هر قدر که تواند خورد و اگر ازین هم قوی آید بهتر و مسکه و روغن
گداخته حکم سیر دارد و در دفع زهر و تریاق کثیر نافع است و قطعا خفتن ندهند و
اگر طعام خواهد طعامی لائق شکم سیر خوراند و هرگاه بر نوعیت سم اطلاع شود
آنچه در انقاصات تدارک وی مرقوم شده خاصه بعمل آرند **انباتا** چون غشی
افتد و حدت بگردد و سیاهی چشم برود و یا چشم سمنج بود و نفس ساقط شود و زبان دوز
آید و عرق سرد جاری شود و امید نجات نباشد و بداند که سم یا معنی باشد
یا نباتی یا حیوانی چنانچه مخفی نیست **فصل** در معالجه کردن جانوران زهر آوار
بدانند که طریق دفعش آتش و چه بیرون نیست آنچه حسب حال باشد کار ببرد
یکی آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافزورد و حشرات قوت دهد و زهر دفع نماید
چون تریاق کبیر و لعبت بربری و مانند آن دوم آنکه تن را زهرودی از رطوبت پاک
کنند موی یا با سهال اما بقصد شاید که در عرق جباره یا بعضی حیات

فی فہرست الاول

مفتون کما

میرزا دلاور خان و امیر دلاور خان

نائب رئیس فرهنگستان

کتابخانه عمومی

کتابخانه

رساله دلائل النبض

کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل النبض دلائل النبوة والعلامة على زبدة الاميار وولادة الامم
 واصحاب العظام بعده پوشيده نباش که این طری جدید است
 صناعت طب در اوله نبض حال بدن که جهت حال بدن این فن قوی
 شده و بدلائل النبض موسوم شده مشغولی دارد امید یوحی
 که دمام فسیض گیرند ازین چه خاص و چه عام خلق عالم شوند ازین
 مخطوطه مانند از اف زمان مخطوطه نبض حرکت نیمه است از او
 روح و کرب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح نسیم و اخراج فضلات
 و اجناس اوله نبض منبسطی حرز برای که نبض توجیه اندکالات میکند
 و حال بدن است جنبش اول ماخوذه است از مقدار انبساط
 نبض و انقباض است از برای آنکه اقطار است طول نبض
 و نبض در هر یک از اینها از اندک تا نبض با معتدل و از حد
 آنکه نه حاصل میشود و آن نه این است طول نبض معتدل

ای از کتاب در طب نبض

ای از کتاب در طب نبض

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل النبض دلائل النبوة والعلامة على زبدة الاميار وولادة الامم
 واصحاب العظام بعده پوشيده نباش که این طری جدید است
 صناعت طب در اوله نبض حال بدن که جهت حال بدن این فن قوی
 شده و بدلائل النبض موسوم شده مشغولی دارد امید یوحی
 که دمام فسیض گیرند ازین چه خاص و چه عام خلق عالم شوند ازین
 مخطوطه مانند از اف زمان مخطوطه نبض حرکت نیمه است از او
 روح و کرب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح نسیم و اخراج فضلات
 و اجناس اوله نبض منبسطی حرز برای که نبض توجیه اندکالات میکند
 و حال بدن است جنبش اول ماخوذه است از مقدار انبساط
 نبض و انقباض است از برای آنکه اقطار است طول نبض
 و نبض در هر یک از اینها از اندک تا نبض با معتدل و از حد
 آنکه نه حاصل میشود و آن نه این است طول نبض معتدل

قطر لاکه در کبک شود و باقی که در قطر است بر حاصل شود و فیض
شود و باقی که در قطر است پس حاصل شود و فیض بعد از آن که در قطر
است و قطر عرضی در کبک شود و باقی که در قطر است بر حاصل شود
فصل دیگر مجموعه بیت و خفت قسم نه چنانکه در پنج و آن صورت کرده شود

طویل	طویل	طویل	قصیر	معدل	معدل	معدل
عوض	صنق	معدل	عوض	مینق	معدل	عوض
طویل	طویل	طویل	قصیر	معدل	معدل	معدل
شست	شست	شست	فشد	معدل	شست	معدل
عوض	عوض	عوض	صنق	صنق	معدل	معدل
شست	معدل	شست	معدل	شست	شست	معدل

سنوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و
 اگر متشابه باشد بعضی و متخالف در بعضی دیگر سنوی گویند و چیزی
 که حاصل شده تشابه در مختلف و چیزی که حاصل شده سوام اجزا
 جزو واحد است از قبضه واحد گیتی اول چیزی که واقع شود در تحت
 واحد و او سه چیز که واقع شود در تحت اربع و آخر چیز که واقع شود در تحت پنج واحد
 یا متشابه بود در احوال مکرره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر
 اگر متشابه بود در احوال مکرر سنوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف
 باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی متخالف در بعضی دیگر
 سنوی گویند و چیزی که حاصل شده تشابه در مختلف و چیزی که حاصل
 شده و سبب سنوی حسن حال بدست و سبب مختلف شدت ضعف اهل
 ماده جنین نهم ما خود است از نظام و اختلاف و عدم نظام در دو
 منقسم شود مختلف تنظم مختلف غیر نظم مختلف منقسم است که حفظ
 کند یک و ریا و دو و ریا بیشتر را و تغییر نکرد و مثال چیزی که حفظ کند دو
 واحد را است که سرعت مثلا در یک قبضه مقدار می همین باشد و در قبضه دیگر
 مثل و مث آن و استمرار را بدو مثال چیزی که خطا کند دو دور را است
 که سرعت در قبضه اول مقدار می همین بود و در دوم مثل آن در سوم مثل
 مثل مقدار اول و برین استمرار را بدو تا عدد و همین من بود و در سرعت
 در هر قبضه مثل آن قبضه که مجاور او است نصف آن استمرار کند برین
 تا عدد و همین پس باز رجوع کند بدو و اول تا اینکه تمام کند عدد و همین پس
 باز رجوع کند طرف دورانی همچنان و سبب این هم ضعف سبب مختلف
 است از برای آنکه اگر سبب نوی بودی احوال تفاوت و تفاوت و بیانی غایب

بر چیده که قوت در اصل قوی باشد و لیکن بعضی از جهت طوبیت و صلابت از
 جهت یجوت و اندکی صلب یکدود در بحر آنها سبب اندفاع موده بسوی عصبان
 چون اسن مده و اسما و غیر هم و اختلاف بعضی از جهت ثقل موده باشد
 صنف بود و سبب اختلاف چون بسیار گردد و باطل شود نظام بعضی حسن وزن
 و اسن اعظم و چند نوع است از مرکبات بعضی که مخصوصه صند با سار تم و ثبوت می یابد
 عظیم صغیر منشای تجوی دودی تکی زنب الغار می طرقی ذوالقمر
 التوقع فی الوسط عظیم غنی را گویند که زائد باشد و راقطار ثلثه و سبب کثرت حرارت
 و رطوبت و عطاش و آلت است صغیر غنی را گویند که ناقص باشد و راقطار ثلثه
 و سبب قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلت است منشای
 بعضی را گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجز است و شہوق و غمور و تقدم
 و تاخر و صلابت و لیکن بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته
 اما معنی اختلاف و شہوق و غمور است که بعضی از اجزای عرق منفع شود و بعضی
 منخض و اختلاف در تقدم و تاخر اگر حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد
 از وقت و در صلابت و لیکن اگر بعضی اجزای سرد و صلب بود و بعضی لیس و دو
 سبب اختلاف و چیز است اول اختلاف صیوب جرم عرق از اختلاط چون هم و صغیر
 و بلغم و سودا و عفونت و فحاجت و نفع چه عفونت موجب لیس و کمال انبساط
 و عدم عفونت موجب ضد و اینها و نفع نیز موجب این امور است و فحاجت موجب
 اضداد اینها و دوم ورم عصبانی است که موجب صلابت بعضی اجزای عرق
 و دون بعضی است و اختلاف در صلابت و لیکن موجب اختلاف و شہوق و غمور است
 ایضا و این میخاست که اصحاب ذات الحجب ابو داز برای آنکه محط است بشرای
 و خشای از خارج و دیگری از داخل و غشیه منشیه از لیس عرق لیس با پس این

یعنی
 یعنی
 یعنی

و در اصل
 و در اصل
 و در اصل

سید بن طاووس رحمه الله علیه
 فی شرح منتهی الحیل
 فی بیان اسرار و اسرار
 فی بیان اسرار و اسرار
 فی بیان اسرار و اسرار

پس اگر متنی شود و چینی که احساس کرده شود حرکت او را و متنی گویند و الا و نباشد
 منظر فی بعضی را گویند که فرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز و قبل از
 وصول نهایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را شبیه کرده شد بعضی بطریق
 که باز یگردد و از مضروب پس نفع میشود ارتفاعی قبل از ارتفاع درید مضارب
 پس عود میکند مرآتیه تا اینکه گفته یا فتم در بعضی طریقی عود را در مرتب و ارباب اختلاف
 کرده اند که طریقی بغض و احد است یا در مضربه خست یا کرد شیخ اول را و امام گفته که خلا
 لفظی است از برای آنکه اگر شرط کنیم در مضربه انبساط و انقباض تا فتم طریقی مضربه واحد
 باشد و الا بغضتین سبب طریقی قوت قویه و حاجت شده و اگر مصلحت است پس مطابق
 میکند حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول سوخت یا غایت پس شدت حاجت
 میخواند قوت را با تمام فعل او پس ملحق میشود و مضربه دیگر و گاهی پیش ضعیف قوت میباشد
 از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از بطش بران عارض شود و او را توقف بیان نقطه
 مرکزیه و محیطیه از جهت استراحت و گاهی از جهت شاعلی که مشغول در طبیعت را
 کمال انبساط میباشد همچنانکه عارض شود و در فرع مضرب پس نزدیک زوال او تمام کند
 را و الا مضربه بعضی را گویند که واقع شود در و سکون و شستی که متوقع باشد حرکت
 چون با من سافت خطایا در مرکز بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس
 متصل شود سکونی دیگر سکون اول باید محیط بعد از سکون خارجی مثل فلک و سبیش عیاد
 قوت یا استراحت یا عارض منافع که متصرف شود بسوی طبیعت دفعه چون هم مضرب
 واقع فی الوسط بغض را گویند که واقع شود در و حرکت فتمی که متوقع بود
 سکون کابین حرکت و فوق بیان واقع فی الوسط و طریقی است که قوه ثانییه
 واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از تمام انقباض است و در بعضی
 خبر نسبت از انبساطی که قوه اولی اول است و سبب واقع فی الوسط شدت است

و اینها را باید که بداند
 بعضی که در بعضی
 است که گفتند در قوت
 و اینها را باید که بداند
 بعضی که در بعضی
 است که گفتند در قوت
 و اینها را باید که بداند
 بعضی که در بعضی
 است که گفتند در قوت
 و اینها را باید که بداند
 بعضی که در بعضی
 است که گفتند در قوت

و اینها را باید که بداند
 بعضی که در بعضی
 است که گفتند در قوت
 و اینها را باید که بداند
 بعضی که در بعضی
 است که گفتند در قوت

الفکر مفرح در زبان عربی و فارسی

